

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیو در معارف اسلام

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه همدانی‌ها - ماه مبارک رمضان - ۱۴۰۰ هش



www.erfan.ir

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: م. خلعتبری.....
 - صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همواره:

فهرست مطالب

جلسه اول: گدایی صراط مستقیم، سودمندترین گدایی	۱۷
صراط مستقیم، یکی از ارزش‌های الهی	۱۹
تفاوت گدایی از مخلوق با گدایی از خداوند	۱۹
سخاوت پروردگار در عطای رزق مادی به بندگان	۲۰
گشایش درهای رزق معنوی بر بندگان مؤمن	۲۰
درخواست صراط مستقیم، عبادت پروردگار	۲۱
ارزش خواب و نَفَس روزه دار	۲۱
همراهی خانواده مؤمنین در بهشت	۲۱
صراط مستقیم، راه «أَنَعَّمْتَ عَلَيْهِم»	۲۲
دشمنان بشر، غارتگران ارزش‌های الهی	۲۲
الف) جبهه باطنی، دشمن‌ترین دشمنان	۲۳
پر کردن شکم از مال حرام	۲۳
حکایت امیر المؤمنین علیه السلام و مرد قصاب	۲۴
غزیزه جنسی	۲۵
هوای نفس، معبد بشر	۲۵
ب) دشمن آشکار	۲۶
هدف دشمن، ضربه بر ارزش‌های الهی	۲۶
نقشه خطرناک دشمن برای انسان	۲۶
سفرارش قرآن به پرهیز از بندگی شیطان	۲۷
خیرخواهی دروغین شیطان	۲۷
کلام آخر؛ سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت	۲۸
دعای پایانی	۲۹
جلسه دوم: شیاطین، راهزنان راه انسانیت	۳۱
عطای ارزش‌ها در پرتو رحمت و فضل خداوند	۳۳



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۳۳.....	حقایق نهفته در صراط مستقیم.....
۳۴.....	الف) توحید و دوری از شرک.....
۳۴.....	ب) احسان به والدین.....
۳۵.....	ج) ممنوعیت سقط جنین.....
۳۵.....	د) حرمت آدم کشی.....
۳۶.....	ه) نخوردن مال یتیم.....
۳۶.....	و) توجه به حق مالی مردم.....
۳۶.....	ز) وفای به عهد.....
۳۷.....	راهزنان راه انسانیت.....
۳۸.....	شیاطین، در صدد غارت دین، عقل و ارزش‌های مردم.....
۳۸.....	اعتراف شیطان در قیامت به وعده‌های دروغین.....
۳۹.....	کار شیطان در دنیا، دعوت بندگان به گناه.....
۴۰.....	عداب در دنیاک برای متاجوزین از حقایق الهی.....
۴۰.....	گفت‌و‌گوی عجیب عیسی بن مریم ﷺ با یک مرد.....
۴۱.....	عشق زیاد به پول.....
۴۱.....	بنده و مطیع طاغوت.....
۴۱.....	خیر کثیر در نظر عیسی بن مریم ﷺ.....
۴۲.....	کلام آخر؛ لطف و رحمت الهی در ماه رمضان.....
۴۲.....	دعای پایانی.....
۴۵.....	جلسه سوم: یاد خدا، کلید رستگاری.....
۴۷.....	انسان، موجودی دارای ارزش ذاتی.....
۴۷.....	احوال عارفان وارسته و عاشقان پیراسته.....
۴۸.....	توجه به حفظ اشعار عارفانه.....
۴۸.....	دنیا، مسجد عاشقان خدا.....
۴۹.....	غفلت از خود، نتیجه غفلت از خدا.....
۴۹.....	حکایتی شنیدنی از کوری چشم و دل.....
۵۰.....	محبت محبوب خدا، محبت خدا.....
۵۰.....	ضرر سنگین خدادراموشی.....
۵۱.....	برتری جویی و فساد، نتیجه خدادراموشی.....
۵۱.....	عقایتی خوش برای اهل تقا.....
۵۱.....	ارزش‌ها، متناسب با ظرفیت‌ها.....
۵۳.....	ارزش صراط مستقیم برای انسان.....
۵۳.....	وجود انسان، ظرف خدا.....



فهرست مطالب

۵۴.	حیات و بیّهه الهی در ظرف وجود انسان
۵۴.	علمیّت و عینیّت صراط مستقیم
۵۵.	علی ﷺ صراط مستقیم
۵۵.	دارایی‌های حقیقی انسان
۵۶.	گوهر اشک
۵۷.	توجه خداوند به دعا و تصرع جمعی
۵۷.	دعای پایانی
۵۹.	جلسه چهارم: شناخت نعمت‌های الهی
۶۱.	ضرورت شناخت نعمت‌ها
۶۱.	انسان، موجودی ناشناخته
۶۲.	سفره نعمت‌های پروردگار برای انسان
۶۳.	نعمت‌های ظاهری
۶۳.	نعمت‌های باطنی
۶۳.	حقیقت معنایی شکر نعمت
۶۴.	یاد پروردگار نعمت‌بخش
۶۴.	شناخت هدف منعم از عطای نعمت‌ها
۶۴.	بندگی به اندازه ارزش نعمت‌های الهی
۶۵.	رضایت ابی نیز از رزق اندک
۶۶.	کرامت و روحیه الهی در جامعه
۶۷.	مرده باد بندۀ شکم!
۶۸.	پرهیز از زیاده‌روی، رسم عباد پروردگار
۶۸.	عشق بندۀ به منعم در هر حالی
۶۹.	امیر المؤمنین ﷺ، از نعمت‌های باطنی
۷۰.	تصرع به درگاه الهی
۷۱.	دعای پایانی
۷۳.	جلسه پنجم: اهمیت معرفت و شناخت الهی
۷۵.	مقدمه بحث
۷۵.	سرانجام واستنگی به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
۷۶.	کاربرد فوق العاده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
۷۶.	خدا، تنها مقصد اولیای الهی
۷۷.	خودبینی، عامل سقوط
۷۸.	ضرورت همراهی با مریبان الهی



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۷۹.....	اهمیت کسب معرفت در نظر مخصوصین.
۷۹.....	مصنوبیت از آتش با خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
۸۰.....	ائمهٔ مخصوصین، عقل کامل و جامع جهان هستی
۸۰.....	کسب معرفت، برترین عمل
۸۰.....	ارزان فروش‌ترین آدم دنیا
۸۲.....	سورهٔ معرفت، نخستین سورهٔ نازل شده بر پیغمبر ﷺ
۸۲.....	پیامد معرفت به حقایق در انسان
۸۳.....	خدا، تنها پناهگاه بی‌پناهی بندگان
۸۴.....	دعای پایانی
۸۷.....	جلسهٔ ششم: خلقت هستی در نهایت زیبایی.
۸۹.....	زیبایی حقایق هستی
۸۹.....	تعارض گناه با زیبایی‌های هستی
۸۹.....	شرایط آسان خدا برای بخشش گناهان
۹۰.....	دعوت به بهشت
۹۰.....	بالاترین زیبایی اخلاقی و ربوی پروردگار
۹۱.....	عشق به پروردگار
۹۱.....	گریه، عاملی برای مصنوبیت از گناه
۹۲.....	علت گریه‌های شعیب ﷺ
۹۲.....	تاریکی قلب با دوری از عشق الهی
۹۳.....	مقامِ رضا، یکی از صفات انسان‌های شایسته
۹۳.....	آرامش عاشق در بی وصال الهی
۹۳.....	شب‌بیداری عاشقان خدا
۹۳.....	تفاویت عشق به خدا با عشق‌های ظاهری و دنیایی
۹۴.....	پاداش دنیایی شعیب ﷺ
۹۴.....	سوق مرگ در عاشقان حقيقی
۹۵.....	نتایج عشق به خدا
۹۵.....	درک عشق و زیبایی، عامل حرکت به سوی لقاء الله
۹۶.....	سه کتاب معرفت
۹۶.....	لطفِ خدا به حضرت موسی ﷺ
۹۸.....	کلام آخر
۹۹.....	دعای پایانی
۱۰۱.....	جلسهٔ هفتم: منابع کسب معرفت حق
۱۰۳.....	منابع کسب معرفت حق



فهرست مطالب

۱۰۳.....	آفرینش، کتاب اول معرفت.....
۱۰۴.....	خلقت انسان.....
۱۰۵.....	ویژگی‌های اولوالالباب.....
۱۰۶.....	حق بودن خلقت و آفرینش الهی.....
۱۰۷.....	رنگ کفر، رنگ شیطان.....
۱۰۸.....	مَثَلُ كافر، مَثَلُ سَجْ!.....
۱۰۸.....	ویژگی‌های اهل حق.....
۱۰۹.....	قبض روح مؤمن.....
۱۱۰.....	چشم‌انداز اهل فکر.....
۱۱۰.....	معرفت خالق و مخلوق، نتیجه دقت در آفرینش.....
۱۱۱.....	رابطه محبت خدا با سایر محبت‌ها.....
۱۱۱.....	وجود انسان، کتاب دوم معرفت.....
۱۱۲.....	قرآن مجید، کتاب سوم معرفت.....
۱۱۳.....	کلام آخر.....
۱۱۴.....	دعای پایانی.....
۱۱۵.....	جلسه هشتم: آثار و راه‌های کسب معرفت.....
۱۱۷.....	عشق و عمل، نتیجه معرفت و آگاهی.....
۱۱۷.....	معرفت به حقیقت نماز و قرآن.....
۱۱۸.....	سه کتاب معرفت.....
۱۱۸.....	الف: کتاب آفاق و جهان هستی.....
۱۱۸.....	اثر باطنی معرفت.....
۱۱۹.....	تفکر در آیات الله، عامل معرفت.....
۱۲۱.....	جمال مطلق حق در آینه معرفت.....
۱۲۲.....	معامله عظیم با محبوب.....
۱۲۳.....	ب: کتاب آنفس و وجود انسان.....
۱۲۴.....	ج: کتاب قرآن.....
۱۲۴.....	خلقت خوب و کامل خداوند.....
۱۲۵.....	کلام آخر.....
۱۲۶.....	دعای پایانی.....
۱۲۷.....	جلسه نهم: کسب معرفت، مقدمه قرب الهی.....
۱۲۹.....	کسب معرفت، مقدمه هر حرکت.....
۱۲۹.....	مطلوب فوق العاده‌ای از امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> خطاب به کمیل.....

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۱۳۰.....	معرفت، مقدمه عمل و حرکت.....
۱۳۰.....	کمک‌های پروردگار برای کسب معرفت.....
۱۳۱.....	حجت‌های خدا برای انسان.....
۱۳۱.....	عالیمان ربانی، حجت‌های خدا در میان بندگان.....
۱۳۴.....	مراجعه به عالیمان برای کسب معرفت.....
۱۳۵.....	خداآوند، شاهد همیشگی انسان.....
۱۳۵.....	عاقبت عبیدالله بن زیاد.....
۱۳۶.....	کتاب‌های معرفت الهی.....
۱۳۶.....	اجر کبیر.....
۱۳۷.....	کلام آخر.....
۱۳۸.....	دعای پایانی.....
۱۴۱.....	جلسه دهم: سیره و زندگانی عاشقان الهی
۱۴۳.....	راه‌های کسب خداشناسی و معرفت الهی.....
۱۴۴.....	ویژگی‌های بندگان خوب خدا.....
۱۴۴.....	نیکوکاران، حجت‌های خدا در میان بندگان.....
۱۴۵.....	در احوالات عاشقان خدا.....
۱۴۶.....	عاشقان خستگی ناپذیر.....
۱۴۸.....	دعای پایانی.....
۱۴۹.....	جلسه یازدهم: شناخت خدا از طریق آیات و نشانه‌های الهی
۱۵۱.....	آثار معرفت.....
۱۵۱.....	کتاب اول معرفت: کتاب آفاق.....
۱۵۱.....	خورشید و ماه.....
۱۵۲.....	شب و روز.....
۱۵۲.....	آسمان و آفریننده آسمان.....
۱۵۲.....	زمین و گستراننده زمین.....
۱۵۳.....	وجود انسان و دیگر موجودات.....
۱۵۳.....	آفرینش اعجاب‌انگیز کهکشان‌ها و ستارگان.....
۱۵۴.....	کتاب دوم: قرآن.....
۱۵۴.....	اعجاز قرآن.....
۱۵۵.....	کتاب سوم: انفس.....
۱۵۵.....	روش کسب معرفت صحیح و واقعی.....
۱۵۶.....	خداشناسی، یک رشته معرفت در قرآن.....



فهرست مطالب

خداوند متعال، بهترین روزی دهنده.....	۱۵۶
نقش خداوند در عالم و تدبیر امور انسان.....	۱۵۷
شگفتی‌های خلقتِ گوش و چشم.....	۱۵۷
شگفتی‌های خلقت انسان.....	۱۵۸
خداوند، یگانه تدبیرگر عالم.....	۱۵۸
کلام آخر	۱۵۹
دعای پایانی.....	۱۶۰
جلسه دوازدهم: عشق به خدا، نتیجهٔ معرفت و شناخت.....	۱۶۳
سه نعمت عظیم الهی در خلقت انسان.....	۱۶۵
انسان عارف، محبوب آسمان‌ها و زمین.....	۱۶۵
روایتی از امام مجتبی علیه السلام در باب معرفت الهی.....	۱۶۶
حکایت توکل و ایمان عجیب آیت‌الله بروجردی.....	۱۶۶
چند حکایت از عاشقان و عالمان ربانی.....	۱۶۹
امانتداری و بی‌توجهی به دنیا.....	۱۶۹
زهد و تقوای آیت‌الله میلانی.....	۱۷۰
عظمت شخصیت آیت‌الله بروجردی.....	۱۷۱
دعای پایانی.....	۱۷۳
جلسه سیزدهم: دنیا مقدمه‌ای برای آخرت.....	۱۷۵
معرفتِ پروردگار، بالاترین رشتۀ معرفت.....	۱۷۷
ارزش‌های عقلی، فطری و روحی انسان.....	۱۷۷
اثر معرفت به حضرت حق.....	۱۷۸
کار و تلاش انبیای الهی برای دنیا.....	۱۷۸
کار در دنیا، ساختن زندگی برای آخرت.....	۱۷۹
خدمت به خلق الله، از بهترین کارهای دنیایی.....	۱۷۹
طهارت جسم و روح، شرط بہشتی شدن.....	۱۸۰
توبه، راهی به سوی بہشت.....	۱۸۱
ضرورت کسب حلال.....	۱۸۱
ضرورت توجه به حلال و حرام الهی.....	۱۸۲
روایتی عجیب از رحمت الهی.....	۱۸۳
بدن انسان، ملک و ظرف الهی.....	۱۸۳
ارزش‌های وجودی انسان.....	۱۸۳
پیامبر اسلام ﷺ و جوان یهودی	۱۸۴

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۱۸۶.....	کلام آخر.....
۱۸۶.....	دعای پایانی.....
۱۸۹.....	جلسه چهاردهم: تأثیر معرفت در پرهیز از گناه
۱۹۱.....	معرفت افزایی قرآن مجید.....
۱۹۱.....	معرفت به خدا، ترمذی پرقدرت برای انسان.....
۱۹۲.....	حکایت دزد و عابد.....
۱۹۳.....	پرهیز از گناه، نتیجهٔ معرفت به خدا.....
۱۹۴.....	معرفت الهی، عامل نجات یوسف ﷺ.....
۱۹۴.....	شرح غزلی عارفانه.....
۱۹۵.....	قرآن، پر پرواز آدمی.....
۱۹۶.....	ارزش ذاتی انسان.....
۱۹۶.....	فانی شدن لذات جسمانی.....
۱۹۷.....	اسلام، تنها دین حق.....
۱۹۸.....	کلام آخر.....
۱۹۹.....	دعای پایانی.....
۲۰۱.....	جلسه پانزدهم: ریشه گناهان و راهکارهای مقابله با آن
۲۰۳.....	ریشهٔ معصیت در قرآن.....
۲۰۳.....	بیماری‌های درونی، عامل گناهان.....
۲۰۳.....	بُخل.....
۲۰۴.....	کبر.....
۲۰۴.....	حسد.....
۲۰۴.....	نفاق.....
۲۰۴.....	حرص و طمع.....
۲۰۵.....	درمان بیماری‌های درونی و رذایل اخلاقی.....
۲۰۵.....	(الف) پشیمانی.....
۲۰۵.....	راه یافتن معرفت به بیماری‌های روحی.....
۲۰۶.....	احوال درستکاران و گناهکاران در برزخ.....
۲۰۷.....	پیشمانی از گناه، عامل جلب بخشش و مغفرت الهی.....
۲۰۸.....	(ب) استغفار.....
۲۰۸.....	معنای «یا سریع الرّضَا».....
۲۰۹.....	(ج) عمل صالح.....
۲۱۰.....	توسل.....



فهرست مطالب

۲۱۰.....	روایتی زیبا و پر قیمت از امام صادق علیه السلام
۲۱۱.....	مناجات و دعای پایانی
۲۱۳.....	جلسه شانزدهم: خصوصیات و جایگاه اهل معروفت
۲۱۵.....	جایگاه و ارزش معرفت و شناخت
۲۱۵.....	جایگاه اهل معرفت، جایگاه شهداء
۲۱۵.....	معرفت، معیار ارزش انسان
۲۱۶.....	محبت و احترام اهل بیت علیه السلام، رهوارد معرفت
۲۱۷.....	لزوم همراهی معرفت با کوشش و عمل صالح
۲۱۸.....	مفهوم اجر کبیر در قرآن
۲۱۸.....	فرهنگ امانت داری در اسلام
۲۱۹.....	چگونگی عمل به قرآن
۲۱۹.....	راهنمایی های زیبای پیامبر علیه السلام برای انجام کار خیر
۲۲۰.....	سیره پیامبر علیه السلام و انبیای الهی در برخورد با گناهکاران
۲۲۱.....	موعظه در قرآن
۲۲۲.....	پرهیز از خلوت کردن با نامحرم
۲۲۳.....	پرهیز از خشم و غصب
۲۲۳.....	باطن خشم و غصب در کلام رسول گرامی اسلام
۲۲۳.....	اسلام، دین رحمت و محبت
۲۲۵.....	تأکید بر عدم سختگیری در قوانین و برخورد با مردم
۲۲۵.....	کلام آخر
۲۲۶.....	دعای پایانی
۲۲۹.....	جلسه هفدهم: معنا و فلسفه عبادت
۲۳۱.....	عبدیت، هدف از خلقت انسان
۲۳۱.....	عبادت، در رأس همه نیازها
۲۳۱.....	معنی و مفهوم عبادت
۲۳۲.....	ضرورت توجه به ذات و حقیقت عبادات
۲۳۳.....	چند عمل برای ریزش گناهان
۲۳۳.....	نهایت محبت امیر المؤمنین علیه السلام به قاتل خود
۲۳۴.....	کمک های شبانه امام سجاد علیه السلام
۲۳۴.....	نتیجه مُعطل کردن مؤمنین
۲۳۵.....	ارزش احیا و شبزنده داری



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۲۳۵.....	رعایت حجاب در جامعه اسلامی، امری الزامی
۲۳۶.....	توضیح کلمه دهاتی و شهری
۲۳۶.....	معامله خداوند با گناهکاران
۲۳۸.....	زیارت ابی عبدالله علیه السلام از زبان امام عصر
۲۴۰.....	دعای پایانی.
۲۴۱.....	جلسه هجدهم: قرآن کریم، منبع عظیم معرفت
۲۴۳.....	خیر دنیا و آخرت در گرو انس با قرآن کریم.
۲۴۳.....	راههای آگاهی پیداکردن به حقایق قرآن
۲۴۴.....	بهترین کلام از نظر قرآن
۲۴۴.....	در باب معرفت به قرآن
۲۴۵.....	نگرش قرآن به پرسشگری
۲۴۵.....	توضیحاتی پیرامون آیه «۱۶۴» سوره بقره
۲۴۶.....	فلسفه تدبیر در آیات قرآن کریم
۲۴۷.....	لزوم مراجعته به اهل خبره
۲۴۸.....	در بیان عظمت آفرینش آسمان‌ها و زمین
۲۵۱.....	دعای پایانی.
۲۵۳.....	جلسه نوزدهم: برنامه خداوند برای زندگی انسان
۲۵۵.....	طرحی برای زندگی مؤمنانه
۲۵۶.....	مسیر رسیدن به حقیقت «الله اکبر»
۲۵۶.....	نقش آموزه‌های دینی در زندگی انسان
۲۵۷.....	آثار و نتایج بزرگ شمردن خدا
۲۵۷.....	اول: کنترل زبان
۲۵۹.....	دوم: پرهیز از حرام خواری
۲۶۰.....	سوم: تحمل سختی‌ها و توسعه عبادات
۲۶۱.....	ویژگی‌های اولیای خدا در کلام رسول الله ﷺ
۲۶۱.....	سخن‌گفتن در حد ضرورت
۲۶۱.....	نطق آنها، نطق الهی و ذکر
۲۶۱.....	نگاه عبرت‌آموز به اطراف
۲۶۲.....	زندگی پر از منفعت برای دیگران
۲۶۲.....	جان دادن از شوق بهشت و ترس جهنم
۲۶۳.....	فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی
۲۶۴.....	فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه

فهرست مطالب

جلسه بیستم: قلب، جایگاه معرفت الهی.....	۲۶۹
قلب، مرکز ادراک و فهم آدمی.....	۲۷۱
دو دانش برای آبادشدن دنیا و آخرت	۲۷۲
عمل صالح از منظر قرآن.....	۲۷۲
تساوی زن و مرد در عبادات از نگاه قرآن.....	۲۷۲
پاداش عمل صالح در دنیا و آخرت.....	۲۷۳
جلوهای بی نظیر از جود و سخاوت پروردگار.....	۲۷۴
روایت پیغمبر ﷺ و مرد چوپان.....	۲۷۵
غفلت، عامل اصلی انکار معاد.....	۲۷۶
نحوه برخورد منکران معاد.....	۲۷۷
حمله به عالمان دین از جانب منکران قیامت.....	۲۷۷
دعای پایانی.....	۲۸۰
جلسه بیست و یکم: خودشناسی، عامل دستیابی به خداشناسی	۲۸۱
معرفت، نردبانی برای قلب	۲۸۳
گناه، عامل کوردلی انسان	۲۸۴
حقیقت معرفت نفس	۲۸۴
نتایج معرفت نفس و خودشناسی	۲۸۴
نافرمانی اکثربیت انسان‌ها	۲۸۵
ایمان، یقین و عمل صالح، عامل صعود بهسوی خداوند.....	۲۸۶
شعری در باب عشق و معرفت الهی.....	۲۸۷
دنیا محل گذر.....	۲۸۸
کلام آخر	۲۸۹
دعای پایانی.....	۲۹۰
جلسه بیست و دوم: اهمیت تلاش در کسب معرفت و شناخت.....	۲۹۳
همت مضاعف برای کسب معرفت.....	۲۹۵
سیمای جهل در آینه کلام رسول اکرم ﷺ	۲۹۵
عطش حویندگانِ دانایی برای کسب داش و معرفت	۲۹۶
ابوریحان بیرونی و نظریه کروی بودن زمین	۲۹۶
احوالات ابوریحان بیرونی هنگام وفات	۲۹۶
تحمل سخنی‌ها در مسیر کسب علم و معرفت	۲۹۷
جایگاه علمی رفیع حضرت زین العابدین ﷺ	۲۹۸



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

۲۹۹.....	جامعیت علمی و معرفتی نهج البلاعه.
۲۹۹.....	دوستی و آداب آن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۰۱.....	کاسب بامعرفت.
۳۰۲.....	نتیجه خوردن مال مردم.
۳۰۳.....	کلام آخر.
۳۰۳.....	دعای پایانی.
۳۰۵.....	جلسه بیست و سوم: ایمانِ عارفانِ اهل معرفت
۳۰۷.....	هدف از خلقت انسان.
۳۰۷.....	جهل و نادانی، ضد معرفت.
۳۰۷.....	زبانِ رمزگوئه عارفان.
۳۱۰.....	آثار نور معرفت در وجود انسان.
۳۱۱.....	جایگاه رسیدن به معرفت و شناخت خداوند.
۳۱۲.....	ابزار علم و معرفت.
۳۱۳.....	اولیای الهی، صاحبان معرفت و شناخت عینی.
۳۱۴.....	کلام آخر.
۳۱۴.....	دعای پایانی.
۳۱۷.....	جلسه بیست و چهارم: ضرورت و ارزش معرفت و شناخت
۳۱۹.....	کسب معرفت، هدف انبیا و اولیای الهی.
۳۲۰.....	اهمیت کسب معرفت در کلام امام صادق علیه السلام
۳۲۰.....	کلید معرفت، زیباترین و پرثمرترین کلید.
۳۲۱.....	ارزش معرفت و شناخت در کلام پیامبر گرامی اسلام علیه السلام
۳۲۱.....	آثار و نتایج کسب معرفت در زندگی.
۳۲۲.....	ویژگی‌های دوست و همنشین خوب.
۳۲۳.....	ضرورت کنترل چشم.
۳۲۴.....	بالاترین لذت چشم در قیامت.
۳۲۵.....	سه ویژگی دوست خوب.
۳۲۶.....	مناجات و دعای پایانی.



جلسہ اول

کدایی صراط مستقیم،

سودمند ترین کدایی

صراط مستقیم، مکی از ارزش‌های الٰی

خداآوند ارزش‌هایی را برای انسان مقرر کرده است که انسان با ارتباط به این ارزش‌ها، مسافر به سوی کمال و رشد می‌شود. وقتی به رشد و کمال برسد، در حد ظرفیت خودش مقرب به پروردگار خواهد شد. این ارزش‌ها، هم در قرآن کریم و هم در روایات رسول خدا^{علیه السلام} و اهل بیت^{علیهم السلام} بیان شده است.

یکی از ارزش‌ها، ارائه صراط مستقیم است؛ این قدر این ارزش مهم است که خودش از ما خواسته در شب‌نیروز ده بار از من بخواهید: «إهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». خود این درخواست صراط مستقیم، پاسخ به خواسته و دعوت اوست. ممکن است که این درخواست از نظر عمر تکلیفی چهل، پنجاه یا شصت سال طول بکشد. یک اخلاق پروردگار این است که از درخواست و گدایی کردن بندگانش به تعبیر ما خوشش می‌آید. اولاً دوست دارد که بندهاش از او گدایی کند. چرا دوست دارد؟ برای اینکه می‌خواهد جیب دنیا و آخرت بندهاش را با این گدایی کردن پُر کند و علت دیگری هم ندارد.

تفاوت گدایی از مخلوق با گدایی از خداوند

اگر مخلوق دوست دارد که کسی از او گدایی کند، هم می‌خواهد گدا را تحقیر کند و هم می‌خواهد خودش سینه‌ای سپر کند و بگوید من این جنس یا پول را به کسی دادم که از من درخواست می‌کرد؛ اما خدا نمی‌خواهد بفرماید که من بودم. در متن قرآن است که خداوند



گدایی از خودش را عبادت به حساب آورده است. در متن قرآن مجید هم هست که می‌فرماید: «اَذْعُونِي أَسْتَجِبْ لِكُمْ» من به گدایی شما جواب می‌دهم. همچنین در قرآن به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادٍ عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»^۱ اگر مردم از تو پرسیدند که خدا کیست، به آنها بگو خدا به شما نزدیک است. «أَحِبُّ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» می‌خواهید بفهمید که نزدیک به شماست؟ گدایی بکنید، جواب گدایی شما را می‌دهد و معلوم می‌شود نزدیک به شماست.

سخاوت پروردگار در عطای رزق مادی به بندگان

گاهی هنوز گدایی نکرده‌ایم، جیب ما را پر کرده است؛ چه برسد به اینکه اهل گدایی باشیم. آنهایی که او را نمی‌شناسند، کاری هم به کارش ندارند و حرفش را هم نمی‌زنند، مگر جیشان پر نیست و لخت زندگی می‌کنند؟ در بیان و کویر زندگی می‌کنند؟ زن و بچه، خانه و رزق ندارند؟ از کجا آورده‌اند؟ رزق موجودات زنده از کجاست؟ آیا کار خودشان است؟ آنهایی هم که اهل گدایی نیستند، جیشان در حد خودشان پر است. آیا این هشت میلیارد جمعیت می‌توانند عقل، علم و قدرتشان را روی هم بریزند و یک عدس، نخود، گندم یا سیب بسازند؟ این مجموعه رزق‌ها کار اوست و همیشه ۹۸ نفر از صد نفر، نه به او توجه دارند و نه به طرفش دستی دراز می‌کنند. خدا در قرآن می‌فرماید «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرَثَ الدُّنْيَا فُقَهَ مِنْهَا»^۲ آن که عاشق کشش دنیاگی است، من دریغ ندارم و بخیل هم نیستم، ولو مرا نشناسد و با من مخالف باشد، من به او می‌دهم.

کشایش درهای رزق معنوی بر بندگان مؤمن

خداوند به همه عنایت می‌کند و این رفتارش با کل مردم عالم است؛ اما رفتارش با شما خصوصی و ویژه است. به بیان دیگر، رزق مادی شما را می‌دهد و درهای رزق معنوی را هم به روی شما باز گذاشته است. روزه می‌خواهی، این روزه؛ نماز می‌خواهی، این نماز؛

۱. بقره: ۱۸۶.

۲. سوری: ۲۰.



پیغمبر می‌خواهی، این پیغمبر؛ قرآن می‌خواهی، این قرآن؛ جلسه ذکر می‌خواهی، این جلسه ذکر؛ دلت می‌خواهد حال داشته باشی و تا نصفه شب خوابت نبرد که در جلسه ذکر من شرکت کنی، من خواب را از چشمت می‌گیرم و حال و نشاط هم به تو می‌دهم.

در خواست صراط مستقیم، عبادت پروردگار

«إِهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گدایی است و به بیان خودش در قرآن، عبادت است؛ علت اینکه خدا مرا دعوت می‌کند و می‌گوید در صراط مستقیم قرار بگیر و از من هم بخواه که تو را در «إِهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» قرارت بدهم، چون مرا دوست دارد و می‌خواهد جیب دنیا و آخرت را پر بکنم. تاکنون هم جیب ما را پر کرده است، اما ما حس نمی‌کنیم.

ارزش خواب و نفس روزه دار

کدامیک از ما این را حس کردیم؟ امروز که روز ماه رمضان بود، اگر نیم ساعت خوابیدیم یا پنج دقیقه چرخ زدیم، نماینده‌اش پیغمبر اکرم ﷺ اعلام کرده‌اند: «نَوْمٌ كُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ» وقتی آدم می‌خوابد، تکلیفی ندارد که برای او عبادت بنویسند؛ اما خداوند می‌گوید که من برای خواب ماه رمضان هم عبادت می‌نویسم. «وَأَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ» همچنین هر نفسی که پایین می‌رود و بالا می‌آید، به نویسنده‌گان اعمال می‌گوییم که پرونده بندهام را بنویس، او دارد تسبیح می‌گوید.

همراهی خانواده مؤمنین در بهشت

من با تو این جوری هستم! اگر می‌گوییم در صراط مستقیم بیا؛ اگر می‌گوییم قرار گرفتن در صراط مستقیم را از من گدایی کن و من هم پاسخش را می‌دهم، به خاطر این است که جیب دنیا و آخرت را پر کنم. اگر زن و بچه‌ات هم با تو همراهی کنند، جیب آنها را هم پر می‌کنم. روز قیامت هم، عشقت را به زن و بچه، پدر و مادرت کور نمی‌کنم و نمی‌گوییم که آنها به یک طرف بروند و تو هم به طرف دیگر برو، نمی‌خواهد آنها را ببینی. «وَمَنْ صَلَحَ مِنْ



آبائِهم و آزواجِهم و ذرّتِهم^۱ من در قیامت، تو را با پدر و مادر خوب، زن خوب و نسل خوبت در بهشت قرار می‌دهم. خدا دو بار هم در قرآن فرموده که بار دوم خیلی مفضل است؛ در سوره مؤمن، جزء ۲۳ قرآن، آیه هفت به بعد.

صراط مستقیم، راه «أنعمتَ عَلَيْهِم»

آن وقت اگر در صراط مستقیم قرار بگیری، می‌دانی این صراط مستقیم راه چه کسانی است؟ «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِم» راه کسانی است که من نعمت مادی و معنوی را در دنیا به آنها داده‌ام و در آخرت هم می‌دهم. این «أنعمتَ عَلَيْهِم» چه کسانی هستند؟ گاهی قرآن آیات خودش را توضیح می‌دهد. این «أنعمتَ عَلَيْهِم» نیز در آیه ۶۹ سوره نساء آمده است و خدا می‌فرماید: «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» آنهایی که مطیع خدا و پیغمبر هستند، یعنی در صراط مستقیم قرار دارند. «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّنَ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ» همه شما را که در صراط مستقیم بودید، روز قیامت در کنار انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین قرار می‌دهم. «وَ حَسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» اینها رفیق‌های خوبی در قیامت هستند.

اما اگر در صراط مستقیم نباشی، نمرود، شداد، بنی‌امیه، بنی‌عباس و ستمگران تاریخ رفیق‌های قیامت تو هستند و مجبور هستی که در دوزخ با آنها باشی و نجات هم نداری. حالا دیدی این گدایی چقدر سودمند است؟ دیدی عبادت است و چگونه جیب دنیا و آخرت را پر می‌کند؟

دشمنان بشر، غارتگران ارزش‌های الهی

البته مسئله دیگری هم در اینجا وجود دارد که این است: کنار این ارزش‌ها، یعنی صراط مستقیم، ایمان، محبت مثبت و انجام واجبات، خدا در بیشتر سوره‌های قرآن هشدار می‌دهد

که دشمن در کمین است تا این ارزش‌ها را غارت کند. ابزار دشمن هم در هر روزگاری به یک شکل است. امروز شکل ابزار دشمن، همین ماهواره‌ها، سایتها و کانال‌های خطرناکی کیشاننده مردم به بدترین حرام‌هاست. دشمن می‌خواهد شما را از ارزش‌ها بازدارد. در قرآن می‌فرماید: «**فَلَمَّا نَعَدُهُمْ خَلَفُ أَصْنَاعُوا الصَّلَاةَ**^۱» بعد از ارزش‌داران، عدهای جای آنها قرار گرفتند که نماز مرا تباہ کردند. وقتی ارزش‌داران مُردند، عدهای جایگزین آنها شدند که نماز مرا تباہ کردند، سبک شمردند، نخواندند و به نماز روی نیاوردند. نماز از آنها گرفته شد، «**وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ**» هر میل ناحقی را دنبال کردند. عمری در میل‌های ناحق چرخیدند تا به هیزم دوزخ تبدیل شدند.

الف) جبهه باطنی، دشمن‌ترین دشمنان

این دشمن یک دانه نیست، بلکه دشمنان هستند و در دو جبهه علیه تو کار می‌کنند: یکی جبهه باطنی است که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «أَعْذِي عَذْوَكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَبَبِيَّكَ» این جبهه باطنی، دشمن‌ترین دشمنان است که بین دو پهلویت در کمین توست. این دشمنان، یکی شکم و یکی هم غریزه جنسی است. بین دو پهلوی مردم چیست؟

پر کردن شکم از مال حرام

شکم بین دو پهلوی مردم قرار دارد که می‌خواهد کیسه شکم را از هر گونه مالی پر بکنی. خود پروردگار عالم باطن اموال حرام را در قرآن نشان می‌دهد و می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا**^۲» یک مال حرام، خوردن ظالمانه و غارت مال یتیم است؛ یعنی ملک و پول و مغازه یتیم را به نام خود کردن، کنار این سفره نشستن و خوردن. اینهایی که مال یتیم می‌خورند، من خدا باطنشان را می‌بینم و می‌گویم که آتش در شکم خودشان می‌ریزند.

۱. مریم: ۵۹.

۲. نساء: ۱۰.

حکایت امیرالمؤمنین علیه السلام و مرد قصاب

البته این دشمن‌ترین دشمنان را می‌توان به دوست‌ترین دوستان تبدیل کرد؛ آن هم با مواظبت، خودداری و شجاعت. ایام حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام است. نماز مغرب و عشا را در مسجد کوفه خوانند و از در مسجد بیرون آمدند. یک مغازه قصابی آنجا بود، قصاب به حضرت گفت: علی جان، یک خرد گوشت خوب مانده است، شما بخر. خرج چهارساله امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه از فروش خرماهای نخل‌های مدینه‌اش تأمین می‌شد. امیرالمؤمنین علیه السلام نماینده‌ای در مدینه داشتند که وقتی خرماها می‌رسید، آنها را می‌فروخت. پول خرماها را در کیسه می‌ریخت و به کوفه می‌فرستاد. علی علیه السلام پول‌ها را می‌شمردند و خرج سالش را با همین پولی تنظیم می‌کرد که درآمده بود. برای همین به مرد قصاب فرمودند: پول ندارم! قصاب گفت: حاکم مملکت به این پهناوری و به قول امروزی‌ها، رئیس‌جمهور و شاه این مملکت، پول یک کیلو گوشت ندارد؟!

قصاب! علی علیه السلام راست می‌گوید، باور کن. حرف امام تعیین شده خدا، پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و پروردگار را باور کن. این باور خیلی نعمت است! وقتی امام می‌گوید ندارم، واقعاً ندارد. در حقیقت، به اندازه یک کیلو یا دو کیلو گوشت پول اضافه ندارد و با این پول در یک سال، نان و نمک، نان و خرما، نان و سبزی یا نان خالی می‌خورد. گاهی هم یک یا دو سیر گوشت شتر آب‌پز می‌کند، نان در آن می‌ریزد و این غذای بی‌مزه را می‌خورد. بیشتر ندارد که سفره‌اش را پهن‌تر کند. درآمد حضرت خیلی بود، اما نه برای خودشان! درآمدشان را چه کار می‌کردن؟ نزدیک صدهزار درخت خرما کاشته بودند که نوشته بودند: حسن جان، حسین جان! همه درآمد را وقف نیازمندان مسلمان کرده‌اند. اگر روزی هم خودتان فقیر شدید، اجازه می‌دهم که از این خرماها بفروشید و خرجتان را اداره کنید؛ اما اگر نیاز نداشته‌ید، همه خرماها برای مستحق‌های مسلمان‌هاست.

قصاب گفت: آقا، به شما نسیبه می‌دهم. فرمودند: حالا من بین تو و شکم قرار گرفتم؛ به شکم بگوییم که فعلاً پول گوشت ندارم، گوشت طلبت باشد؛ یا به تو بگوییم که گوشت را

جلسه اول / گدایی صراط مستقیم، سودمندترین گدایی

نسیه بده، پول طلبت باشد. شکم با من رفیق‌تر است، پس به او می‌گوییم. این یعنی شکم علی‌اللهِ محکوم و رعیت علی‌اللهِ بود؛ اما شکم بعضی‌ها، آقا، مولا و حاکمشان است.

غریزه جنسی

شکم یک دشمن است، ولی می‌توانی با خودت رفیقش کنی. با محبت با او بسازی و بگویی فشاری به من نیاور؛ اگر داشتم، به تو می‌دهم و اگر نداشتم، به همین نان و خرما، نان و سیب‌زمینی یا نان و آبگوشت قناعت کن. یک دشمن هم غریزه جنسی است که دشمن بسیار خطرناکی است. نیازی ندارد من توضیح بدهم؛ شما می‌دانید که غریزه در دنیا چه کار می‌کند و چه گناهانی از او صادر می‌شود!

در «نهج‌البلاغه» آمده است که خدا دنیا را به صورت دختر زیبای خوشگلی متمثل در برابر چشم علی‌اللهِ کرد. امیرالمؤمنین علی‌اللهِ سر زمین کار کشاورزی می‌کردند، دیدند دختر بسیار زیبایی ایستاده است (تمثیل بابی است که اهلش هم قبول دارند). به این دختر زیبا فرمودند: من تو را از اول سه‌طلاقه کرده‌ام و طلاقی که داده‌ام، رجوع ندارد.

برو این دام بر مرغی دگر نه که عَنْقًا را آشیانه

هوای نفس، معبد بشر

البته فقط شکم و غریزه دشمن درونی انسان نیستند و قرآن هم از دشمنی به‌نام «هوا» یعنی مجموعه خواسته‌های نامشروع اسم می‌برد. «هَوَيْتُ» یعنی عاشق تو هستم. هوا به مجموعه‌های خواسته‌هایی گفته می‌شود که آدم عشقش می‌کشد پیاده کند. روایت عجیبی است که من این روایت را اولین‌بار در جوانی‌ام دیدم. روایت در کتابی خیلی قدیمی بود که فکر کنم برای قرن ششم یا هفتم بود. خیلی برایم جالب بود! روایت این است: «یا مُوسَى! خالِفْ هَوَأَكَ فَإِنَّى مَا خَلَقْتُ خَلْقًا نَارَعَنِي فِي مُلْكِي إِلَّا الْهُوَيْ» ای موسی! با خواسته‌های نامشروع، بی‌در و پیکر و بی‌محاسبه که مدام می‌گوید می‌خواهم، مخالفت کن. من خدا هیچ آفریده‌ای را در این عالم نیافریده‌ام که در خدایی من با من بجنگد، مگر هوای نفس.



بعداً شاید آیه‌اش را بخوانم، اگر امشب برسم؛ پروردگار می‌فرماید: هوا یک معبد است که بشر لباس معبدبودن به او پوشانده و در برابر من قرار داده است. این بت هم درونی است.

ب) دشمن آشکار

هدف دشمن، ضربه بر ارزش‌های الهی

دو سه آیه هم راجع به دشمن بخوانم که دشمن در هر سه آیه به صورت مطلق بیان شده است و یک نفر نیست. کلمه‌اش عام است، اما مصاديق زیادی دارد. برادرانم، عزیزانم! این سه آیه را باور کنید تا خودمان را از خطر دور نگه داریم؛ چون این دشمنان برای ارزش‌هایی خیز بر می‌دارند که خدا به ما داده است. در قرآن مجید آمده که ابلیس به پروردگار گفت: **﴿لَا فُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكُمُ الْمُسْتَقِيمُ﴾**^۱ از راه مستقیم تو بیرون‌شان می‌اندازم. اگر شیطان ما را از راه مستقیم انبیاء، ائمه و خدا بیرون بیندازد، در کدام جاده می‌افتیم؟ در جاده مخالفت با خدا و اولیای خدا می‌افتیم. خدا هم علی به او گفت: هر کسی را از جاده مستقیم من بیرون بیاوری، من به او قدرت داده‌ام که بیرون نیاید. ۱۲۴ هزار پیغمبر بغل او گذاشت‌ام که بیرون نیاید؛ اما اگر پررویی کرد و بیرون آمد، **﴿لَا مُلَائَةَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ وَمِنْنَ** **﴿تَيْعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾**^۲ من هم جهنم را از تو و همه آنها بیکی که به حرفت گوش داده‌اند، پُر می‌کنم. خیال نکن که آنها را بیرون انداختی، ضرری نکرده‌اند؛ همه آنها ضرر کرده‌اند.

نقشهٔ خطرناک دشمن برای انسان

آیه اول، چه آیه عجیبی است! در سوره یوسف است که وقتی یوسف علیه السلام ارزش‌های مشاهده شده در خوابش را به پدرش گفت: **﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾**^۳ یازده ستاره و یک ماه و خورشید دیدم که به من سجده کردند. خواب

۱. اعراف: ۱۶.

۲. ص: ۸۵.

۳. یوسف: ۴.



به او گفت: تو آدم بزرگی هستی، حالا هفت ساله هستی، باشد؛ اما دل تو بزرگ است، عقلت می‌رسد و روحت ملکوتی است که توانستی یازده ستاره و یک خورشید و ماه را در خواب به طرف خودت پیشی تا به تو سجده کنند. حرف خدا را باید باور کرد! پدرش به یوسف گفت: «**يَا بُنْيَ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِنْحِوَةِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كِيدَّا**»^۱ از خوابت به برادرانت نگو؛ نقشه خطرناکی علیه تو می‌کشند. «**إِنَّ الشَّيْطَانَ لِإِنْسَانٍ عَدُوٌّ مُّبِينٌ**» بدکاران، فاسقان، فاجران، کافران و مشرکان، دشمن آشکار انسان هستند. اینها دشمن پنهان هم نیستند و علنی جلوی تو می‌ایستند که دین و ارزش‌های را بدء؛ با فیلم، تبلیغ و فدایت شوم. اینها دشمنان آشکار تو هستند.

سفرارش قرآن به پرهیز از بندگی شیطان

یک آیه در سوره یس است که با زبان نصیحت می‌فرماید: «**أَلَّا تَعْاهِدْ إِلَيْكُمْ يَا أَبْنَيَ آدَمَ أَنَّ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ**»^۲ من به شما سفارش نکردم که بندۀ شیطان نشوید! همانا او دشمن آشکار شماست.

خیرخواهی دروغین شیطان

آیه سوم در سوره اعراف است؛ خدا می‌فرماید: «**يَا بُنْيَ آدَمَ لَا يَقْتَشِكُ الشَّيْطَانُ**»^۳ ای فرزند آدم، این دشمنان گولتان نزنند! اینها دروغ می‌گویند. شیطان اصلاً راست‌گویی ندارد! «کما اخرج أبویکم من الجنة ينزع عنهمما» پدر و مادرتان را با فریب از بهشت بیرون کردند. چطوری آدم و حوا را فریب داد؟ «**وَقَاتَهُمَا إِيْ لَكُمَا لَيْنَ النَّاصِحِينَ**»^۴ قسم یاد کرد که خیرخواه آنهاست؛ آن دو باور نمی‌کردند که کسی قسم دروغ به خدا بخورد و بی‌توجهی

۱. یوسف: ۵.

۲. یس: ۶۰.

۳. اعراف: ۲۷.

۴. اعراف: ۲۱.



کردند که خدا اعلام خطر قبلاً کرده بود. شیطان سوگند خورد که اگر از این درخت بخورید، دو فرشته تبدیل می‌شوید، در این بهشت هم ابدی خواهد بود و دیگر کسی شما را بیرون نمی‌کند. این دو نیز به سراغ آن درخت میوه رفته‌اند و لباس‌هایشان ریخت. خدا هر دو را از بهشت بیرون کرد.

کار دشمن این است که نمی‌خواهد شما به بهشت بروید. بهشت دری دارد، البته نه به شکل این درها، بلکه راهی است که خدا در قیامت به روزه‌داران می‌گوید: این در، مخصوص شما روزه‌داران است. شما از این در بروید.

کلام آخر؛ سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت

من روی منبر پیغمبر ﷺ راست می‌گوییم؛ از سالی که بر من گذشت، ناراحت و متأثر هستم و غصه دارم. غصه‌ام هم به خاطر این است که از شب اول ماه رمضان سال گذشته، مدام به خدا گفتم که دیگر با تو می‌مانم، گناه نمی‌کنم و توبه‌ام توبه درستی است؛ اما به وعده‌ام عمل نکردم. روی منبر پیغمبر ﷺ عرض کردم که راست می‌گوییم، واقعاً دلم آتش است!
سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت

آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت

جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع

دوش بر من ز سرِ مهر چو پروانه بسوخت

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است

چون من از خویش برفتم، دل بیگانه بسوخت

از این بیچارگی و تهی دستی من، فرشتگان هم دلشان به حال من سوخت!

چون پیاله دلم از توبه که کردم، بشکست

همچو لاله جگرم بی می و خم خانه بسوخت



دعای پایانی

بردگان و غلامان در قدیم دو نوع بودند: یک نوع برده، برده سپیدپوست بود که چهره روشنی داشت. یک نوع برده هم سیاه‌چهره و بدقيافه بود. خواجه مگر برده سیاه ندارد! مگر باید همه زيباباطنهای دنيا بنده تو باشندا! مگر فقط باید به انبیا و ائمه دلت خوش باشد! ما هم غلام سیاه و برده روسیاه تو هستیم.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً ذِكْرِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً عِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً خِدْمَتِكَ،
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً مَغْفِرَتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً رِضْوَانِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً مُحِبَّتِكَ،
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً مُنَاجَاتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً قُرْبِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَاوةً لُطْفِكَ».

خدایا! تمام بیماران دنیا را شفا بده.

خدایا! دست گدایی ما را خالی برنگردان.

خدایا! به حقیقت پیغمبرت و به حقیقت زین العابدین علیه السلام، این مجالس را از ما نگیر.

خدایا! مرگ ما را در نماز قرار بده؛ مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده؛ مرگ ما را در عرفه قرار بده؛ مرگ ما را در عاشورا قرار بده؛ مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدایا! لحظه مرگ، پرونده ما را به امضای اميرالمؤمنين علیه السلام برسان؛ لحظه مرگ، صورت‌های ما را روی قدم حسینت قرار بده.



جلسه دوم

شیاطین، راهنمای

راه انسانیت

عطای ارزش‌ها در پرتو رحمت و فضل خداوند

سلسله ارزش‌های فوق العاده‌ای از سوی پروردگار برای انسان مقرر شده است که اگر عمق و آثار این ارزش‌ها با چشم عقل و دل دیده شود، نشان می‌دهد که سبب عطاکردن این ارزش‌ها، محبت شدید پروردگار یا به عبارت قرآن، رحمت و فضل خداوند (فضل به معنای احسان به انسان) است. خداوند در یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلِ عَلَى النَّاسِ»^۱ فضل خداوند برای همه مردم است. همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «فَلَوْلَا فَضَلُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ لَكُمْ مِنَ الْخَالِقِينَ»^۲ اگر احسان و رحمت من بر شما نبود، شما دچار خسران می‌شدید. در واقع، نهایتاً تهی دست کامل می‌ماندید و همه سرمایه‌های وجودی‌تان بر باد می‌رفت. عقل شما دیگر برای من کار نمی‌کرد، بلکه یک عقل مادی می‌شد که نسبت به من ارتباطی پیدا نمی‌کردید و ارتباط‌تان ارتباط با زمینیان می‌شد. بدن‌تان برای یک لحظه در عبادت هزینه من نمی‌شد و هزینه دیگران می‌شد؛ آن‌هم هزینه‌ای که ضرر می‌کردید.

حقایق نهفته در صراط مستقیم

اما مهروزی، رحمت و احسان من، سبب شد که سلسله ارزش‌هایی را برای شما قرار بدهم. در اولین شب جلسه عرض کردم که یکی از آن ارزش‌ها، صراط مستقیم است. برای اینکه

۱. غافر: ۶۱

۲. بقره: ۶۴



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

بدانید صراط مستقیم چیست، تقریباً همین امشب (اگر یادتان بماند) سحر به آیات ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ سوره مبارکه انعام مراجعه کنید؛ نه مسئله اخلاقی، تربیتی، مالی، انسانی و اجتماعی در این چند آیه بیان شده است. آخرین مطلبی که می‌گوید، این است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا»^۱ صراط مستقیم من، این واقعیات است:

الف) توحید و دوری از شرک

﴿الْأَكْثَرُ كُوَايِهٌ سَيِّئًا﴾ داشتن توحید و دور بودن از شرک است؛ یعنی کسی کنار من در عبادت و اطاعت قرار نگیرد. ما در همین محله بچه مدرسه‌ای بودیم، بچه‌ها جمله‌ای به همدیگر می‌گفتند که خدا را می‌خواهی یا خرم؟ چیزی را شریک من قرار ندهید؛ نه در دلت و نه در صحنه زندگی ات. «قُلِ اللَّهُ» فقط بگو خدا؛ فقط یقین داشته باش که کلید همه کارها به دست اوست و هیچ‌کس در این عالم کارهای نیست. امام باقر علیه السلام مریض شده بودند، از مال شخصی خودشان به فردی پول دادند و گفتند: به مکه برو و در عرفات برای من دعا کن؛ چون همه کارها به دست خداست. امام باقر علیه السلام می‌خواهند ذره‌ای به اعتقاد توحیدی‌شان ضربه نخورد و بگویند من خودم امام هستم، قدرت دارم و به بدنم خطاب می‌کنم که بیماری بیرون برود؛ به خدا می‌گوییم که او بگوید بیماری بیرون برود. یکی توحید است، یعنی بگانه‌دانستن خدا در شایسته‌بودن پرستش و اطاعت.

ب) احسان به والدین

«بِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا» این مطلب دوم برای همهٔ ما باید خیلی عجیب باشد! اول خودش، توحیدش و این را مطرح می‌کند که غیر از او را عبادت نکنید، بعد می‌گوید: اهل نیکی به پدر و مادرتان با زبان، نگاه، کار و جیitan باشید. هیچ وقت به من نگویید که خدایا! پدرم

١٥٣: انعام.

٢. انعام: ١٥١

دین ندارد، مادرم کافر است، دوتایی مشرک هستند. من با آگاهی به اینکه شما بندگانم پدر و مادر مشرک هم دارید، فرمان واجب من این است: **﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ﴾**^۱ با پدر و مادرتان به سبکی پسندیده رفتار کنید که دلشان خوش باشد. اگر قدرت و امکان دارید، پدر و مادر پیر و ازپاافتاده‌تان را به خانه سالمدان نبرید که هر شب گریه کنند و دلشان بسوزد. شما هم وقت نکنید که به دیدنشان بروید. خانه سالمدان یادگار غرب است، یادگار اسلام نیست. اگر امکان دارید، یکی دوتا پرستار برایشان بگیرید و هر روز هم پیش آنها بروید. به آنها محبت کنید و کرامت داشته باشید، ولو اینکه دین نداشته باشند. این دستور پروردگار در متن قرآن است که می‌فرماید: **﴿بِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا﴾**.

ج) ممنوعیت سقط جنین

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أُولَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ﴾^۲ بچه کش نباشید! خداوند سقط جنین را در این آیه ممنوع کرده است و می‌گوید او هم یک بندۀ من است، **﴿نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾** روزی او سر سفره من است، نه سر سفره شما. چه بسا بچه‌ای را که کُشتی، تکه‌تکه کردی و از رحم درآوردی، در آینده مرجع تقليد، مخترع یا نويسنده بی‌نظیری می‌شد یا آدمی می‌شد که مملکتی را از مشکلات نجات می‌داد. تو می‌خواهی در قیامت چه جوابی به من بدھی؟! عقل، قلب و بدن بچه‌هایتان را نکشید.

د) حرمت آدم‌کشی

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ آدم‌کش هم نباشید! کسی که نباید کشته بشود، اسلحه به روی او نکشید و بی‌جانش نکنید. در قرآن می‌خوانیم: **﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾**^۳ اگر کسی را بدون علت شرعی بکشید، **﴿فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾** گناهش مساوی با کشتن

۱. لقمان: ۱۵.

۲. انعام: ۱۵۱.

۳. مائده: ۳۲.

تمام انسان‌هایی است که از اول تا قیامت خلق می‌کنم. این درست است که دو نفر با هم دعوایشان بشود، قمه و چاقو بکشند، بعد هر کدام زودتر شد، طرف مقابل را بکشند! مگر جان به این ارزانی است؟! جان انسان قیمت خیلی بالایی پیش خدا دارد! این دیهای که می‌گیرند (پانصد ششصد میلیون تومان که در ماه حرام هم بیشتر می‌شود) برای بدن و یکمشت استخوان و گوشت است؛ برای روح و عقل نیست. اگر می‌خواستند دیه آنها را هم بگیرند، قاتل باید هرچه در این عالم بود، به خانواده مقتول می‌داد.

ه) نخوردن مال یتیم

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ﴾^۱ مال یتیم را نخورید!

و) توجه به حق مالی مردم

«وَأُوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» به ترازو و کیل خیانت نکنید! وقتی دویست تومان به تو می‌دهد، به اندازه دویست تومان به او جنس بده. اگر پانصد تومان به تو می‌دهد، پیمانه را به اندازه پانصد تومان پر کن و به او بده. در اقتصاد ناس خیانت نکنید! آنچه حق مردم است، به آنها بدهید؛ حالا یا بقال سر کوچه یا لبنتیا یا عطار یا دولت. این آیه شامل حال دولت هم هست! حق مالی مردم را به آنها بدهید. من این حق را برای بندگانم قرار داده‌ام!

ز) وفای به عهد

«وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» آدم‌های وفاداری هم باشید و وقتی قول مثبت شرعی یا قانونی می‌دهید، به قولتان وفا کنید. اگر نمی‌توانید به قول خود وفا کنید، قول ندهید؛ به مردم نگویید که این صندلی را به من بدهید، من این ده کار را برایتان می‌کنم. خودت می‌دانی که نمی‌توانی! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: اگر صندلی را با قول‌هایی که دادی، از مردم بگیری، درحالی که می‌دانستی توانایی انجامش را نداری، خائن به خدا، پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ هستی. در



قرآن هم می‌فرماید: «لَا تَنْهُوْفُوا»^۱ به حق مردم، مال مردم، ملک مردم، زمین مردم، اخلاق مردم و رفتار مردم خیانت نکنید. من اگر کاری خلاف اسلام و دین در این لباس بکنم که میلیون‌ها نفر را نسبت به دین بدین بنم و آنها دین را رها بکنند؛ می‌دانید این چه گناه عظیمی است! قرآن می‌گوید: گمراه کردن یک نفر مساوی با گمراه کردن کل انسان هاست.

راهزنان راه انسانیت

همه ما باید مواظب باشیم! امام صادق علیه السلام سفارش شدیدی به ما شیعه‌ها دارد که در این سفارش می‌فرمایند: «كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا» سبب آبروی ما باشید! کاری نکنید که مردم شما را انگشت‌نما بکنند و بگویند او شیعه بود و به من دروغ گفت، او شیعه بود و به من ظلم کرد، او شیعه بود و مال مرا برد، او شیعه بود و حق مرا برد؛ پس من از حالا به بعد، نه شیعه‌بودن و نه جعفر صادق را می‌خواهم. این کار را نکنید، گناه سنگینی است!

خیلی از مردم فکر می‌کنند که گناه کبیره فقط زنا یا ربا یا غصب یا شرک است؛ ولی از این گناهان خبر ندارند. اینها گناهان خیلی سنگینی است! آنها باید که سبب بی‌دینی مردم می‌شوند، امام صادق علیه السلام درباره آنها می‌فرمایند: «قُطْاعُ طَرِيقِ عِبَادِيِ الْمُرِيدِينَ» اینها دزدان راه بندگان من هستند. دین و اعتقاد مردم را دزدیده‌اند و باعث شده‌اند که مردم بر ضد ائمه، مرجعیت و اسلام حرف بزنند. امام از قول خدا نقل می‌کند که خدا می‌گوید اینها دزدان راه انسانیت هستند. آن که مال مردم را دزدید و نتوانست پس بدهد، در قیامت به صاحب مال می‌گوییم او را ببخش تا من هم تو را ببخشم؛ اما اینها را نمی‌بخشم که دین و راه بندگانم را دزدیدند.

بعد از اینکه این مسائل را می‌شمارد، در آخرین آیه (سومین آیه) این بخش می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» به این مطالبی که برایتان نظام داده‌ام، عمل کنید؛ همانا این راه راست من است. «فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّلُكَ» در این راه حرکت کنید و به طرف

.۱. انفال: ۲۷

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

جاده‌های دیگر نروید. «فَتَرَقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» جاده‌های دیگر، شما را قطعه قطعه می‌کند، از من می‌برد، از انبیا قطع می‌کند، نسبت به ائمه بیگانه و نسبت به قرآن بی‌میل می‌کند، خوبی‌ها در شما تعطیل می‌شود و بدی‌ها در وجودتان مثل آتش دوزخ شعله می‌کشد.

شیاطین، در صدد غارت دین، عقل و ارزش‌های مردم

به اول حرف برگردم؛ خداوند ارزش‌هایی را از باب احسان، محبت و رحمتش برای ما قرار داده است. در قرآن می‌گوید که دشمن هم در کنار این ارزش‌ها دارد. این دشمن هم ساخت من نیست، به عهده من نگذارید و نگویید خدایا نمی‌شد اینها را خلق نکنی! من اینها را از اول به صورت دشمن خلق نکرده‌ام. خدا اسم تمام این دشمنان و دزدان را در قرآن، «شیطان» گذاشته است. شیطان اسم عام است؛ یعنی هر کسی که دزد عقل، دین و ارزش‌های مردم است، شیطان است. حالا ما چند شیطان داریم؟ کره زمین پر از شیطان است. در کشور خودمان چند شیطان داریم؟ هرچه دلتان بخواهد، اصلاً شماره ندارد! کسی که در صدد غارت دین مردم است، او در عام مردم، شیطان است؛ کسی که در صدد بردن دین یک فرد است، شیطان است؛ کسی که در صدد غارت کردن ارزش‌ها با وسوسه است، این شیطان است.

اعتراف شیطان در قیامت به وعده‌های دروغین

من قبل از اینکه خدمت شما بزرگواران بیایم، فکر می‌کنم آیه بیست و دوم سوره ابراهیم^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} را چهاربار خواندم تا هیچ‌چیزی را روی منبر فروگذار نکنم و امشب برایتان بگویم. شیاطین ارزش‌ها را می‌بزنند، بعد هم وقتی با انسان‌های ارزش ازدست‌داده رو به رو می‌شوند، از سر خودشان باز می‌کنند و می‌گویند به من چه! بی‌دین شدن و به غارت رفتن ارزش‌های تو هیچ ربطی به من ندارد. آیه خیلی عجیبی است! خدا می‌فرماید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ»^۱ منظور از شیطان، یک نفر نیست؛ یعنی از زمان آدم^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} تا قیامت، هر کسی که ارزش‌ها را



غارت کرد، صراط مستقیم را گرفت و صراط کفر، شرک و نفاق را به جای آن باز کرد، او شیطان است. وقتی حساب خلائق تمام و به تمام پروندها رسیدگی شد، شیطان به غارت شده هایش می گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» هرچه خدا در دنیا به شما وعده داد، وعده اش درست و راست بود؛ اگر از قیامت، بزرخ، بهشت و جهنم گفت، تمامش راست بود؛ اما من هرچه به شما وعده دادم، وعده ام دروغ و خلاف بود. گفتم اگر این گونه بشوی، چه زندگی ای پیدا می کنی؛ اگر این راه را بروی، چه دنیایی پیدا می کنی؛ اگر این جاده را طی کنی، چه قدرتی پیدا می کنی. همه وعده هایم دروغ، پوج و پوک بود.

کار شیطان در دنیا، دعوت بندگان به گناه

«وَمَا كَانَ لِي عَلِيًّكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» کار من در دنیا، فقط دعوت کردن شما بود و گفتم بیایید؛ به خانمها گفتم بی حجاب بشوید با شیطانی مثل رضاخان؛ به فلان صراف گفتم اگر در کار ربا بروی، ثروتت ده برابر می شود؛ به فلان کاسب گفتم اگر آب در شیر بریزی و در جنس تقلب کنی، سر سال میلیون ها تومان بیش از مال حلال گیر تو می آید. من فقط دعوت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کردید. من هیچ قدرتی نداشتم که شما را به زور وارد گمراهی و مخالفت با دین و انبیا بکنم. من اصلاً قدرت چنین نداشتم، فقط دعوت کردم و شما هم دعوتم را گوش دادید.

«فَلَا تَلُومُونِي وَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ» امروز حق ندارید که مرا در این محشر سرزنش کنید؛ بلکه خودتان را سرزنش کنید که چرا به حرف من گوش دادید و حرف خدا، انبیا و ائمه را گوش ندادید. مرا سرزنش نکنید، به من چه! من یک دعوت از شما کردم، شما هم قدرت داشتید دعوتم را قبول نکنید؛ من گفتم زنا کن، می گفتی نمی کنم؛ گفتم ربا بخور، می گفتی نمی خورم؛ گفتم به کربلا برو و این ۷۲ نفر را بکش، می گفتی نمی روم؛ گفتم حجابت را (۱۵) آیه یا کمتر در قرآن دارد) بردار و با بدن تحریک کننده شهوت حرام در کوچه، بازار، پارک، اداره و اتوبوس برو، می خواستی بگویی این کار را نمی کنم. به من چه که بخواهی گردن من بگذاری!



عذاب دردناک برای متجاوزین از حقایق الهی

عزیزانم، شنوندگان صداوسیما! این متن قرآن است که هر شیطانی در قیامت به آن که به دستش با جواب‌دادن گمراحت شد، می‌گوید به من هیچ ربطی ندارد. بعد می‌گوید: من همه سرمایه‌های شما را دعوت کردم که به غارت بدھید و شما دعوت مرا قبول کردید؛ «مَا أَنَا بِمُصْرِخْكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي» با اینکه پای من همه‌چیز خود را به باد دادید، من امروز قدرت این را ندارم که به فریاد شما برسم و مانع رفتن یکی از شما به دوزخ بشوم. شما هم نمی‌توانید مرا نجات بدھید، چون من هم باید با شما به جهنم بیایم؛ نه من می‌توانم به شما کمک بکنم و نه شما می‌توانید به من کمک بکنید. «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» اینهایی که متجاوز از توحید و نبوت و امامت شده‌اند، امروز عذاب دردناکی دارند.

گفت و گوی عجیب عیسی بن مریم ﷺ با یک مرد

اکنون روایت خیلی جالبی که حالت داستانی دارد، از کتاب باعظامت «معانی الاخبار» شیخ صدقه برایتان بگوییم. این کتاب از کتاب‌های خیلی مهم اوست. صدقه سیصد جلد کتاب دارد که معانی الاخبار یکی از کتاب‌های اوست. صدقه پیچیدگی‌ها، مشکلات و مبهمات روایات اهل‌بیت ﷺ را در این کتاب با توانمندی برطرف و معنا کرده است. من این کتاب را با لطف خدا ترجمه کرده‌ام و اکنون در حال آماده کردن برای چاپ هستند. کتاب خیلی فوق العاده‌ای است و روایت در این کتاب است.

عیسی بن مریم ﷺ با دوستانش از کنار شهری عبور کردند که کل شهر مُرده بودند. عیسی ﷺ به یارانش فرمود: چون یک نفر زنده نمانده است، معلوم می‌شود با عذاب الهی نابود شده‌اند. اگر پای عذاب در میان نبود، گروهی زنده می‌مانند و مردها را دفن می‌کردند. این که همه جنازه‌ها روی زمین است، معلوم می‌شود که اینها دچار عذاب شده‌اند. خدا نیاورد که عذابی بباید و مردم مثل برگ درخت به زمین بریزند. دوستانش گفتند: عیسی، چرا این جوری شده است؟ به عیسی ﷺ خطاب شد: یکی از آنها را صدا بزن.

در قرآن است که عیسیٰ این قدرت را از طرف خدا داشت و می‌توانست مرده را زنده کند. یکی از این مردها را صدا کرد، مرده بلند شد و سلام کرد. عیسیٰ به او فرمود: داستان شما چه بوده که یکی از شما زنده نمانده‌اید و همه مرده‌اید؟!

عشق زیاد به پول

آن مرد گفت: این مردم دو عیب بزرگ داشتند که باعث عذاب شد. یکی اینکه همه آنها عاشق و کشته‌مرده پول و اسکناس بودند. عیسیٰ گفت: چه نوع عشقی داشتند؟ به مسیح گفت: عشقی مثل عشق مادر به بچه‌اش. این نوع عشق به پول، یقیناً آدم را بخیل می‌کند. میلیاردها تومان دارد و بهترین وقت خرج آن هم، همین ماه رمضان است که در کار خیر هزینه کند؛ اما هزینه نمی‌کند و دلش هم برای مردم نمی‌سوزد. کنار این بخل شدید، حرص هم ایجاد می‌شود که مدام اضافه کنند.

بنده و مطیع طاغوت

عیب دومشان هم این بود که اینها برد، بنده و مطیع طاغوت، یعنی شیطان بودند. عیسیٰ گفت: اینها چطوری از طاغوت اطاعت می‌کردند؟ مرد گفت: شیطان هیچ دستوری به اینها نمی‌داد، مگر اینکه با جان و دل قبول می‌کردند. همه مردم صبح تا غروب به سلامت بودند، اما شب عذاب آمد و یک نفر را زنده نگذاشت. عیسیٰ گفت: تو در چه حالی هستی؟ گفت: من در این مردم زندگی می‌کرم، ولی هم اخلاق و هم رفتار اینها نبودم. الآن هم به تار مویی لب جهنم بسته هستم، معلوم نیست کارم چه بشود؛ این مو پاره شود و بیفتم یا پروردگار مرا نجات بدهد. آن مرد اینها را گفت و بعد هم مُرد.

خیر کثیر در نظر عیسیٰ بن مریم

عیسیٰ به دوستان و یارانش گفت: اگر آدم در زباله زندگی کند و کل غذایش نان خشک باشد و این‌گونه نشود، دارای خیر کثیر شده است. عشق به دنیا بی که آدم را بخیل و حریص

کند و از ثواب‌های عظیم خدا جدا کند، چیست! گوش‌دادن به شیاطین جز ضرر و خسارت چیزی برای انسان ندارد.

کلام آخر؛ لطف و رحمت الهی در ماه رمضان

ما نمی‌توانیم شکرکنیم که اجازه داده‌ای در ماه رمضان زنده باشیم، در مجالس ذکرت شرکت کنیم و به زبان بی‌ادب و پرگناهمان اجازه داده‌ای که با تو حرف بزنیم. چه لطف و محبتی است! برای چه کسی تعریف کنیم که تو با ما چقدر محبت داری؟!

«إِلَهِي ! لَا تُؤْذِنِي بِعَقْوَبَتِكَ وَلَا تَمْكِرْ بِي فِي حِيلَتِكَ . مِنْ إِيمَنِ لَيَ النَّحْيَرُ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ . وَ مِنْ إِيمَنِ لَيَ النَّجَاهِ يَا رَبِّي وَلَا تَسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ . لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَغْفَنِي عَنْ عُونَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ» آن که همه عمرش کار خوب کرده است، از یاری و رحمت تو بی‌نیاز نیست و باز هم نیازمند یاری و رحمت توست.

«وَ لَا الَّذِي أَسَأَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَ لَمْ يُرِضِكَ خَرَجْ عَنْ قُدْرَتِكَ» آن که همه عمر بد کرده و به تو جرئت و جسارت داشته، نمی‌تواند از قدرت تو بیرون برود، از عذاب تو فرار کند و از دادگاه‌های قیامت تو بگریزد. حضرت وقتی در سحر ماه رمضان به اینجای دعا می‌رسیدند، تا زمانی که نفسشان یاری می‌کرد، ناله می‌زدند: «یا رب، یا رب، یا رب...».

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً ذِكْرِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً عِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً خِدْمَتِكَ،
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً مَرْضَاتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً رَحْمَتِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ،
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً عَفْوِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً إِحْسَانِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً فَضْلِكَ،
اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً كَرْمِكَ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَلَوَةً مَحَبَّتِكَ».

خدایا! مرگ ما را در نماز قرار بده؛ مرگ ما را در کمیل قرار بده؛ مرگ ما در عرفه قرار بده؛ مرگ ما را در عاشورا قرار بده.

جلسه دوم / شیاطین، راهزنان راه انسانیت

ای خدا! به حق اولیا و انبیا، مرگ ما در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدایا! لحظه مرگ، پرونده ما را به عنوان یک شیعه قابل قبول به امضای امیر المؤمنین علیه السلام

برسان؛ لحظه مرگ، این صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

خدایا! این بیماری را از همه دنیا، مخصوصاً از شیعیانی که بیشترشان بندۀ تو هستند؛ اهل

روزه و نماز و انفاق هستند، به تو امید دارند و به تو دلگرم هستند؛ این بیماری را از همه

آنها بردار.

خدایا! به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام، خبر خوش تمامشدن این بیماری را به همین زودی به مردم عنایت فرما.

خدایا! اگر ماه رمضان بگذرد، ما باید کجا برویم که دعا و گدایی کنیم؟ اگر جواب ما را در

این ماه رمضان ندهی، چه موقع می‌خواهی جواب بدھی؟

خدایا! همه گذشتگان ما را غریق رحمت فرما.

خدایا! فرج امام زمان علیه السلام و ولی عصر را برای حل مشکلات جهان نصیب ما بگردان؛ وجود

قدس او را دعاگوی ما قرار بده.



جلسه سوم

یاد خدا، کلید رستگاری

انسان، موجودی دارای ارزش ذاتی

از آیات شریفه سورة مبارکة «إسراء» استفاده می‌شود که خداوند ذاتاً به انسان ارزش داده است. در میان موجودات، موجودی است که استعداد بافضلیت‌بودن را دارد؛ پرقيمت است، در رأس موجودات قرار دارد و از اولی به وجود آمدنش مورد توجه ویژه پرورده‌گار است. در روایت قدسی است که می‌فرماید: بندۀ من! معامله من با تو در ساختن و ارزش دادن به تو، به گونه‌ای است که گویی من فقط تو یک نفر را در این کره زمین دارم. این قدر ویژه و خاص هستی.

احوال عارفان و ارسته و عاشقان پیراسته

وقتی من کلاس ششم هفتمن بودم و در همین محله به مدرسه می‌رفتم، شاید یک‌سوم دیوان باباطاهر را حفظ کردم. شعرهای ایشان، هم عالمنه است و هم عارفانه و از سوز دل مخصوصی برخوردار است. دوستانی داشتم که بعد از طلبه‌شدتنم تعدادشان کم بود؛ هفت هشت نفری بودند که یکی دو تاییشان زنده هستند. آنها وقتی دور هم جمع می‌شدند، باباطاهر می‌خواندند و بهشت گریه می‌کردند. رفقای اهل دلی بودند. بعضی از آنها دلساز فارغ از این دنیا و امورش بود؛ کاسیی داشتند، زن و بچه داشتند؛ اما طوری نبود که زن و بچه یا مغازه و درآمدشان بتواند آنها را یک قدم از پروردگار عالم بازدارد. خیلی مواظب و اهل محاسبه شدید بودند. من بعد از اینکه تعداد قابل توجهی از ایشان از دنیا رفتند، ۲۵ خط هجران‌نامه برایشان سرودم که وقتی آنها را می‌خوانم، واقعاً دلم را می‌سوزاند.



توجه به حفظ اشعار عارفانه

خوب است اگر شما عزیزان به حفظ کردن شعر علاقه داشته باشید، شعرهای باباطاهر را بر اشعار دیگر مقدم کنید. حافظ، سعدی و سنایی هم شعرهای بی‌نظیری دارند؛ ولی یک وقتی استاد من که خودش همیشه در حال بود، می‌گفت: تمام دیوان‌های شعر جهان از هر زبانی، فدای چهار دیوان نظامی، سعدی، حافظ و باباطاهر. این سیصد رباعی باباطاهر هم فدای این دویتی:

خوش آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی

می‌گفت: همه دیوان‌ها مصراج اول بیت دومشان این است: «خوش آنان که دائم در نمازنده»، ولی صحیحش این است که می‌گوییم. یک روز عصر نزدیک مغرب و عشا در صحن امام هشتم که جمعیت موج می‌زد، از حرم درآمد و در حال خودم بودم که صدایی را از بالای سر شنیدم (بالای سر، نه از حجره‌های طبقه دوم صحن بالاسر) که این رباعی را خواند و صدا خاموش شد.

خوش آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوش آنان که دائم با تو باشند بهشت جاودان بازارشان بی

دنیا، مسجد عاشقان خدا

من رفیقی در این بازار تهران داشتم، مشتری که می‌آمد و جنس می‌فروخت، وقتی که قطع می‌شد، درحالی که سرش پایین بود، این اشعار را می‌خواند و از پهنهای صورتش تا روی پیراهنش اشک می‌ریخت. عقیده‌اش این بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج‌البلاغه» می‌فرمایند: «إِنَّ الدُّنْيَا مَسْجِدٌ أَحِيَاءُ اللَّهِ» کل دنیا مسجد عاشقان خدادست. خانه، مغازه و اداره برای عاشقان مسجد است. از کار هم کم نمی‌گذارند، ولی اگر دوربینی بود که قلبش را نشان می‌داد، آدم می‌خواند که قلب می‌گوید: این پولی که درمی‌آورم، برای توست تا بتوانم مقدار کمی غذا بخورم و توان داشته باشم تا تو را عبادت کنم، اضافه‌اش را به مستحق بدهم و اگر خمسی هم به من تعلق می‌گیرد، خیلی آسان خمسم را پرداخت کنم.



اگر زیارتی هم نصیبیم شد، با این پول زیارت بروم. اصلاً همه وجودشان را به پروردگار و عشقش و محبتش گره زده بودند.

غفلت از خود، نتیجه غفلت از خدا

باباطاهر می‌گوید: «دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل؟»؛ اگر آدم از خدا غافل شود، ضرر شد این است که از خودش غافل می‌شود. این آیه عجب آیه‌ای است! خدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالذِّينَ سَوَّا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ مانند کسانی نباشد که خدا را از یاد برده‌اند و اصلاً یاد خدا نمی‌کنند. انگار تمام حیات و زندگی، همین چهاردیواری خانه و آشپزخانه، مغازه، کارخانه و زمین کشته است. اینها چیز دیگری نمی‌بینند و کور شده‌اند؛ اول چشم دلشان کور شده و بعد هم چشم ظاهرشان بینایی لازم را ندارد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ﴾^۲ بینایی لازم را ندارد.

حکایتی شنیدنی از کوری چشم و دل

یک غیرعربی از ایران با زحمت فراوانی به مدینه آمد. در احوالاتش می‌نویسند که سفر گشته‌ای بوده است. بار اولی که حضرت را در مسجد می‌بیند، رسول الله می‌بیند. ابوجهل همسایه پیغمبر ﷺ در مکه بود، سیزده سال پیغمبر ﷺ را یتیم عبدالله می‌دید و می‌گفت اصلاً او کیست! از بچگی یادمان است که پدر و مادرش مردند و یتیمی بود که ارزشی ندارد. حالا این بچه یتیم بخواهد بر ما حکومت بکند و به ما بگوید به حرف من گوش بدھید! اصلاً او کیست؟! این کوری چشم است. یک غریبه ایشان را رسول الله می‌بیند و یک کورچشم و کوردل، ایشان را یتیم عبدالله. خیلی باید مواطن چشم و گوش خود باشیم که درست ببینند و درست بشنوند. خیلی باید مواطن عقل و قلب باشیم که درست فکر بکند و درست جهت بگیرد.

۱. حشر: ۱۹.

۲. اعراف: ۱۷۹.

محبت محبوب خدا، محبت خدا

جلال الدین می‌گوید: «حب محبوب خدا حب خداست». اگر تو انبیاء، ائمه، اولیای خدا و مؤمنین زمان خودت را در حد خودت فهمیدی و دوستشان داشتی، این محبت تو یک ذره انحراف ندارد؛ چون این محبت، محبت‌الله است. پیغمبر ﷺ را دوست داری، یعنی خدا را دوست داری. ابی عبدالله علیه السلام را دوست داری، یعنی خدا را دوست داری. امیر المؤمنین علیه السلام را دوست داری، یعنی خدا را دوست داری. به صدقه کبری ﷺ ارادت داری، یعنی به خدا ارادت داری. «حب محبوب خدا حب خداست». این مطلب در قرآن مجید هم هست.

ضرر سنگین خدافراموشی

یکوقت فکر نکنیم که دل من نسبت به غیرخدا جهت نمی‌گیرد! خیلی‌ها در این دنیا تجلی صفات پروردگارند که اگر حرفشان را گوش بدhem، یعنی حرف خدا را گوش داده‌ام. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱.

«دلا غافل ز سبحانی چه حاصل» یعنی در غفلت از خدا چه‌چیزی به‌دست می‌آوری. آیه یک ضرر سنگین خدافراموشی را خدافراموشی معرفی می‌کند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ...﴾^۲ عذاب خدافراموشی این است که من هم شما را نسبت به خودتان دچار فراموشی می‌کنم؛ طوری که اصلاً به یاد نیاوری تو مملوک و عَرَض هستی و جوهر تو خداست. یادت نیاید که تو روزی خور دیگری هستی. یادت نیاید که دیگری تو را به این دنیا آورده است و از دنیا هم با اراده او می‌روی. نود سال در دنیا زندگی کنی و اصلاً یادت نیاید که چه کسی هستی و چه هستی؛ این خیلی خطروناک است که من یاد خودم نیفتم و فراموش کنم که من مالک و رب نیستم. من کارهای نیستم و کلیددار چیزی هم نیستم. یادم نیاید که من هیچ هستم.

۱. نساء: ۸۰

۲. حشر: ۱۹



برتری جویی و فساد، نتیجه خودفراموشی

اگر خودفراموشی به من دست بدهد، فرعون می‌شوم؛ چون اصلاً خودم را تحلیل نمی‌کنم. خدا می‌فرماید: «**قِلَّاكُ الدّارُ الْآخِرَةُ يَجْعَلُهَا لِلّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**»^۱، عجب آیه‌ای است! اگر خودت را از یاد ببری، مثل ابلیس برتری جو و اهل فساد می‌شوی و می‌گویی: من از همه بالاتر، عالمتر، بهتر و قدرتمندتر هستم.

عاقبتی خوش برای اهل تقوا

عاقبت خوش در این عالم برای کیست؟ «**وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**»^۲ آنها بی که حافظ خودشان و مراقب هستند که در خطر نیفتد. «دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل؟!»؛ وقتی غافل شدی، چه می‌شود؟ «مطیع نفس و شیطانی، چه حاصل؟!».

بیت دوم همانی است که در سوره إسراء مطرح است: «بُوَدْ قَدْرٌ تُوَافِزُونَ إِلَى مَلَائِكَ». شما می‌دانید که این انسان فرشته مقرب را از جایگاه ملکوتی اش تا روی زمین کشانده که برایش کار کند. نمونه‌اش کم نیست. سلمان به پیغمبر ﷺ گفت: من دیدم گهواره حسین می‌جنبد، اما دست کسی کنار گهواره نیست. این گهواره خودکار است؟ به قول ما، برقی هم نبود که کلیدش را بزنند و حرکت کند! سلمان گفت: يا رسول الله! داستان خودگشتن این گهواره چیست؟ فرمودند: زهرا خسته بوده و خوابش برده، حسین گریه می‌کرد، جبرئیل گهواره‌اش را می‌گردانده و برایش لا لایی هم می‌خوانده است:

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهَرًا مِنْ لَبَنٍ لِعَلَى وَحْسِينٍ وَحَسَنٍ

این ارزش انسان است.

ارزش‌ها، متناسب با ظرفیت‌ها

البته ارزش‌ها به تناسب ظرفیت‌هast. یک ارزش، ارزش من است و یک ارزش، ارزش ولی الله است. یک ارزش، ارزش شیخ طوسی، علامه حلی و آیت الله العظمی بروجردی است

۱. قصص: ۸۸

۲. قصص: ۸۳

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

و یک ارزش، ارزش امام عصر[ؑ]، امام صادق، امام باقر و امیرالمؤمنین[ؑ] است؛ ولی همه ما ارزش داریم. در قیامت اگر خدا ما را به بهشت ببرد که می‌برد، چنانچه کسی از این داستان دلسرد باشد، یک ذره بوی کفر می‌دهد. دو رکعت نماز خواندیم، روزه گرفتیم یا کار خیری کردیم، ظرفیتمن هم که بهاندازه انبیا و ائمه نبوده، چرا امیرالمؤمنین[ؑ] می‌فرمایند که بهشت هشت بخش است؟ برای ظرفیت‌هاست. وقتی مرا در بهشت مربوط به خودم می‌برند، این قدر چشمم را قوی می‌کنند که هفت بهشت دیگر، نعمت‌ها و متعنم‌هایش را می‌بینم؛ اما اصلاً حسرت نمی‌خورم و رنج نمی‌کشم. چرا؟ چون در بهشتی که مرا قرار می‌دهد، **﴿فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾**^۱ کاملاً به پاداش خودم خشنود، آرام و راحت هستم.

به من اجازه می‌دهند که به دیدن انبیا، ائمه، صدیقین و شهدا بروم، اما جای من آنجا نیست که بمانم؛ فقط آزاد هستم که بروم و چهره‌های پاک عالم را ببینم. زمان هم به من نمی‌دهند و مثل دنیا نیست که به من بگویند این آقا، وزیر، وکیل یا حضرت آیت‌الله کار دارد، فقط پنج دقیقه فرصت داری. وقتی پنج دقیقه بگذرد، مأمور بگوید آقا وقت شما تمام شد، بیرون بفرمایید. وقتی شما در بهشت قصد می‌کنی که پیش ابی عبدالله^ع یا امیرالمؤمنین[ؑ] بروی، به تو زمان نمی‌دهند و نمی‌گویند شما می‌توانی یک‌ربع بمانی. اصلاً یک روز یا دو روز یا پنجاه سال بمان، نه از طرف خدا مأمور می‌آید که بگوید وقت تمام شده و نه ابی عبدالله^ع می‌گویند نوبت دیگران است. هر کسی می‌خواهد بباید، آنجا همه‌چیز در گشایش است. دوباره شعر را بخوانم:

دلا غافل ز سبحانی، چه حاصل مطیع نفس و شیطانی، چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی، چه حاصل

نمی‌دانی که هستی! تو موجودی هستی که پروردگار عالم انبیای خود را برای تو فرستاد، ائمه را در کنار تو قرار داد و قرآن را برای تو نازل کرد. در قرآن است: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ...». تو

چنین موجودی هستی.

۱. قارעה: ۷



ارزش صراط مستقیم برای انسان

خداآوند به جهت بالارزش بودن، ارزش‌هایی را برای تو قرار داد که یکی از این ارزش‌ها، صراط مستقیم است. صراط مستقیم راه همه فرشتگان، موجودات، انبیاء، صدیقین، صالحین و شهداء است. این راه از کنار تو کشیده شده و آخر آن هم بهشت است. در روایات است که این راه از کنار تو تا بهشت کشیده شده و وقتی وارد بهشت شدی، دیگر به راه احتیاج نداری. آنجا پروردگار به تو می‌گوید: خسته نباشی! دیگر حرکتی از تو نمی‌خواهم؛ «بِنَعْمِ اللَّهِ» این بهشت و این تو، من دیگر نه تکلیفی از تو می‌خواهم و نه اینکه لازم است قدمی برداری؛ تا ابد کنار پاداش‌های حرکت در صراط مستقیم بنشین.

بود قدر تو افزون از ملائک تو قدر خود نمی‌دانی، چه حاصل

وجود انسان، ظرف خدا

من خجالت می‌کشم که بعضی از چیزها را در محضر شما و روی منبر پیغمبر بگویم؛ اما چون به گوش دیگران هم می‌رسد، عرض می‌کنم. شاید اتفاقی کسی شما را ببیند که برای خدا تواضع کرده‌اید، روی زمین نشسته‌اید و رفیقتان هم برای شما حرف می‌زنند. برای آنها می‌گوییم؛ ای موجود بالارزش که «بُوْدَ قَدْرٌ تَوْ اَفْرُونَ اَمْ مَلَائِكَ»، خدا به تو که موجود بالارزشی هستی، می‌گوید: «وَرَزَقْنَا هُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ...» من برای شکم و بدن تو در این ظرف خدا رزق دلپذیر و پاک قرار داده‌ام؛ چون مخلوق‌الله هستی. این ظرف برای خودت نیست؛ دهان، میری، گلو، روده کوچک و بزرگ برای خودت نیست، بلکه کل ظرف برای خودت نیست و مالکش اوست. خودت نساخته‌ای! ای موجودی که ذاتاً دارای ارزش والایی هستی و سفرهای از روزی‌های پاک برای تو پهنه کرده، عرق و شراب در این ظرف نریز! این ظرف پاک است، چیز نجس در این ظرف پاک نریز؛ هم خودت و هم ظرف را خراب می‌کند. روح، عقل، دل و حالات را خراب می‌کند. با این دستی که خدا ساخته و مالکش است، قرآن بردار و آن را لمس کن، مُهرت را لمس کن، یک کتاب عالی



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

بردار و بخوان، به مشهد و کربلا برو، این دست‌هایت را به ضریح حضرت رضاعلیه السلام و ائمه طاهرینعلیهم السلام بمال. با این دست قماربازی نکن، خدا این دست را برای قمار نساخته است؛ با این پایت به مجالس گناه نرو و با این غریزه زنا نکن؛ کسی که زنا می‌کند، پیغمبرعلیه السلام می‌فرمایند: مسلمًا به شش بلا گرفتار می‌شود؛ سه‌تا در دنیا و سه‌تا هم در آخرت است. برادرم، خواهرم، عزیز‌دلم، حیف هستی؛ این بدن‌ت ظرف خداست!

حیات ویژه الهی در ظرف وجود انسان

در روایات است که وقتی پروردگار اولین نفر ما را ساخت، جسم چهل روز روی زمین بود. ملائکه می‌دیدند، شیطان هم که هنوز شیطان نشده و ابلیس بود، یعنی با ملائکه و اهل عبادت بود، این ظرف گلی را می‌دید و می‌گفت: این چیست؟ ناگهان خدا به تمام فرشتگان فرمود: «وَنَقْخَنْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱ وقتی از حیات ویژه مربوط به خودم در این ظرف دمیدم، ارزشش این‌قدر بالا می‌رود که همه در برابر او سجده کنند. این تو هستی! چرا خودت را تخریب می‌کنی؟! چرا مواد نجس در این ظرف می‌ریزی؟! چرا با شهوت این ظرف زنا می‌کنی؟! چرا با پای این ظرف به مجالس گناه می‌روی؟! چرا با زبان این ظرف دروغ می‌گویی، غیبت می‌کنی و تهمت می‌زنی؟! این ظرف را پاک نگهدار! این راه مستقیم را برای تو فرار داده است.

علمیّت و عینیّت صراط مستقیم

من امشب یک نکته دیگر هم بگوییم که خیلی بالارزش است! صراط مستقیم یک جنبه «علمیّت» دارد که در قرآن مطرح است. در جلسه گذشته عرض کردم که در سوره انعام است. یک جنبه خارج از علم هم دارد که «عینیّت» است و وجود خارجی صراط مستقیم است؛ تا اینکه ما هم علمیّت صراط را در قرآن بیینیم و هم عینیّت صراط را



در بیرون ببینیم. در حقیقت، قشنگ بتوانیم نگاهش کنیم و حرکات و حالات را ببینیم. صراط مستقیم است، ولی حرکات، حالات، اخلاق و ایمان دارد و برای همه قابل مشاهده است.

علی ﷺ صراط مستقیم

عربی از بیابان به مسجد آمد و به پیغمبر ﷺ عرض کرد: يا رسول الله! من مرتب در نمازها «اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می خوانم، اما نمی فهمم این صراط مستقیم چیست! سؤالش این بود که من علمیت صراط را در نماز می بینم. جمله «اَهْدِنَا»، کلمه «صراط» و «مستقیم» را مشاهده می کنم که کتبی صراط مستقیم است؛ اما عینیتش چیست که به راحتی بتوانم با چشم ببینم؟ غیرشیعه هم این را نقل کرده است که آن زمان امیرالمؤمنین ﷺ ۲۳-۲۴ ساله بود، پیغمبر ﷺ دست راستشان را روی شانه امیرالمؤمنین ﷺ گذاشتند و به آن عرب گفتند: «هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».

خدایا! چقدر به ما داده ای؟ فقط خودت می دانی، ما نمی دانیم. خدایا! امیرالمؤمنینی که به ما عطا کرده ای، شمشیر را بالا برد و پایین آورد، عمرو بن عبدود افتاد. معمولاً آدم تیز و جهادگر خیلی سریع کار انجام می دهد، شاید دو دقیقه هم نشد؛ اما پیغمبرت درباره همین دو دقیقه عمر او فرمودند: «صَرْبَةٌ عَلَىٰ يَوْمَ الْحَنْدَقِ افْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الشَّقَائِقِ». چه به ما داده ای! می توانیم ارزیابی کنیم.

دارایی های حقیقی انسان

زندگی ما کنار این دنیا مدام بالا و پایین می شود، پول کم و زیاد می شود، رفیق می آید و می رود، کاش علی ﷺ، حسین ﷺ، قرآن و خودت برایمان بمانید. شما کم و زیاد نمی شوید و همیشه هستید. خدایا! همه چیز به ما داده ای، اما ما درست استفاده نکردیم و از خودمان کم گذاشتیم. «تو قدر خود نمی دانی، چه حاصل».

گوهر اشک

دیده در هجر تو شرمنده احسانم کرد بس که شبها گوهر اشک به دامانم کرد
خیلی به من محبت کردی که اشک مرا خشک نکردی؛ خیلی به من لطف کردی که
بتوانم به یاد تو و برای تو گریه کنم؛ گریه بر هر درد بی درمان دواست. این شبها اینقدر
گریه می‌کنیم که تا ماه رمضان تمام نشده، این بلا را از مملکت ما برداری.

دیده در هجر تو شرمنده احسانم کرد بس که شبها گوهر اشک به دامانم کرد
خوش به حال آنهایی که تو را می‌شناسند و عاشقت هستند.

عاشقان دوش ز الطاف تو دیوانه شدند حال آشفته آن جمع پریشانم کرد
ای کاش! گوش مرا باز می‌کردی، می‌توانستم صدای ابو حمزه را از زین العابدین ﷺ
 بشنوم. ای کاش! گوشم را باز می‌کردی، می‌توانستم شب جمیعه صدای کمیل علی ﷺ را
 بشنوم. ای کاش! گوشم را باز می‌کردی، می‌توانستم صدای گریه و مناجات شب‌های
 زهراء ﷺ را می‌شنیدم.

عاشقان دوش ز الطاف تو دیوانه شدند حال آشفته آن جمع پریشانم کرد
امشب نگاهی به ما و زن و بچه‌مان و مردم بینداز! مدام به ما اعلام می‌کنند که خطر
 بیشتر می‌شود، ولی ما نمی‌توانیم جلسه تو را رها کنیم مولا جان.

تا که ویران شدم، آمد به کفم گنج مراد خانه سیل غم آباد که ویرانم کرد
 داستان شب هجران تو گفتم با شمع آن قدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
 مولا جان! «یا جَلِیس الدَّاکِرِینِ، یا مَحْبُوبٍ مَنْ أَحَبَّ، یا قَوْسٍ مَنْ أَرَادَ، یا مَؤْجُوذٍ مَنْ
 طَلَبَ» به خودت قسم، نمی‌خواهم از پیش تو بروم؛ ولی چه کنم که محدود هستم. شب و
 روز محدود است، و گرنه یک لحظه نمی‌خواهم از تو جدا شوم؛ می‌خواهم همیشه با تو
 حرف بزنم و گریه کنم.

«نَسَّلُكَ وَ نَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعَظَمِ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً ذِكْرَكَ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً
 عِبَادَتِكَ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً مَعْرِفَتِكَ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً احْسَانَكَ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً



فضلک اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً كِرْمَكِ اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً مغفرتكِ اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً رحمتكِ
اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً وصالكِ اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً مشاهدتكِ.»

توجه خداوند به دعا و تضرع جمعی

در روایت آمده است: وقتی دورهم دعا و گریه می‌کنید، یک نشانه برایتان می‌فرستیم که بدانید به حرفتان گوش داده‌ام و به گریه شما توجه کرده‌ام، نسیم خنکی در آن حال دعا و مناجات می‌وزد، این علامتی است که قبولتان کرده‌ام.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً محبتكِ اللَّهُمَّ اذقنا حَلَوَةً مرضاتكِ.»

به حقیقت اولیائت، مرگ ما را در نماز قرار بده.

مرگ ما را در دعای کمیل و عرفه قرار بده.

مرگ ما را در عاشورا و در حال گریه بر ابی عبدالله ع قرار بده.

پرونده ما را در لحظه بیرون رفتن از دنیا به عنوان یک شیعه قابل قبول به امضای امیر المؤمنین ع برسان.

خدایا! این جرمیه و بلا را از سر مردم دنیا، بخصوص از سر شیعیان و مردم ایران بردار.

لحظه مرگ صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

امر فرج امام زمان ع را امضا کن.

چشم ناقابل ما را به جمال ملکوتی اش روشن کن.

دعاهای همه خوبان عالم، خصوصاً امام زمان ع را در طول ماه رمضان، در حق ما و زن و بچه و نسل ما مستجاب کن.



جلسہ چہارم

شناخت نعمت ہائی الہی

ضرورت شناخت نعمت‌ها

شناخت نعمت‌های الهی اگرچه به طور مشروح و مفصل نباشد و فقط وجود نعمت‌ها را بشناسیم، بر ما لازم است؛ همچنین جای هزینه کردن نعمت‌ها را هم باید بشناسیم و نباید جاهل به نعمت‌ها و جایگاه هزینه‌اش باشیم. البته آنهایی که نمی‌شناسند، باید مانند حیوان زندگی کنند؛ چون حیوانات قدرت شناخت نسبت به نعمت‌های حق را ندارند و جای هزینه‌اش را هم نمی‌دانند. وقتی گله گوسفندی از کنار مزرعه‌ای عبور می‌کند، فقط می‌خورد؛ این را نمی‌داند که برای چه کسی است یا چه کسی خلق کرده یا کجا باید هزینه شود.

این نعمت‌شناسی و جای هزینه نعمت، انسان را در مسیر حرکت به سوی انسانیت و اخلاق انسانی کمک می‌کند. این نعمت‌ها بعد از شناخت و فهم جای هزینه‌اش، به انسان قدرت می‌دهد که مسافر الى الله شود و هر کسی هم می‌تواند هر دو مسئله را در حد خودش بشناسد و سالک الى الله شود.

گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند

گول نعمت را مخور، مشغول صاحب خانه باش

انسان، موجودی ناشناخته

این سه علّم «نعمت»، «منعم و نعمت‌دهنده» و «عمل صالح» که یعنی انرژی گرفته شده از نعمت را خوب و درست مصرف و هزینه کنم، در چه کتابی است که به سراغش بروم؟

این سه علم در قرآن و روایات اهل بیت ﷺ است و جای دیگری نیست. این حرف‌ها در کتاب‌های خارجی‌ها نیست. ویل دورانت آمریکایی کتابی به نام «تاریخ تمدن» دارد که چندهزار صفحه است و خیلی زحمت کشیده تا این تاریخ را نوشته است؛ اما یک کلمه از این سه موضوع در کتابش نیست. کتاب‌های دیگرشان هم همین طور است. اگر هم نعمت‌ها را در کتاب‌هایشان بررسی کرده‌اند، به عنوان نعمت بررسی نکرده‌اند؛ مثلاً نوشه‌اند که خاک در هر سانتی‌متر مربع چه‌چیزی دارد یا روییدنی‌ها چه ویتامین‌هایی دارند. یک کلمه به عنوان اینکه مُنعم کیست، این نعمت است و کجا باید هزینه کرد، ندارند.

کتابی در پاریس نوشته شده، من این کتاب را همان وقتی که ترجمه شد، شاید شصت سال پیش و در جوانی ام خریدم. نویسنده‌اش آدم بسیار دانشمندی بود که برنده جایزه نوبل هم شد. آدم بالنصافی هم بود. این دانشمند «کارل» نام داشت و اسم کتابش هم «انسان، موجود ناشناخته» بود. هنوز هم عظمت و ارزش انسان شناخته نشده است؛ دلیل هم دارم. این روایت، قدسی است؛ پروردگار می‌فرماید: «الإِنْسَانُ سِرَّىٰ وَ أَنَا سِرُّهُ» انسان راز من است و من هم راز انسان هستم. این برای من هنوز هم روش نشده و نمی‌دانم یعنی چه! انسان سرّ است و سرّ من است، نه سرّ این عالم خلقت؛ من هم سرّ انسان هستم. من در کتابی از یک دانشمند حکیم و الهی دیدم که می‌گوید: انسان تا روزگار من که همین سی‌چهل سال پیش بود، مورد بحث هفت میلیون مسئله است. این انسان است! ولی در همین کتاب «انسان، موجود ناشناخته» که خلقت انسان را توضیح می‌دهد، هیچ جای آن ندارد که تو نعمت‌الله هستی؛ اینهایی هم که در اختیار توست، نعمت‌الله و راه هزینه کردنش هم این است. آنها این علم را بلد نیستند و نمی‌دانند.

سفره نعمت‌های پروردگار برای انسان

حالا به سراغ قرآن برویم که خدا چندجور نعمت برای ما انسان‌ها قرار داده است. میلیاردها موجود زنده دیگر هم در عالم هست؛ ولی آیات خطاب به ماست که من برای شما چه نعمت‌هایی قرار داده‌ام.



نعمت‌های ظاهری

خدا در قرآن می‌فرماید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً طَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۱ من سفره نعمت آشکار را که همین مجموعه نعمت‌های مادی است، به تناسب نیاز شما کامل کرده‌ام. هرچه بدننتان احتیاج داشته است، برایتان قرار داده‌ام؛ «مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»^۲.

نعمت‌های باطنی

یک نوع نعمت هم نعمت باطنی است؛ چرده، لب و عقل، روح و باطن قلب است. ظاهر قلب که قطعه‌ای گوشته صنوبی‌شکل است، امام صادق علیه السلام درباره باطن قلب می‌فرمایند: باطن قلب، حرم‌الله است. این خیلی حرف است! خدا یک حرم در شهر مکه، یک حرم در بیت‌المقدس و یک حرم هم در باطن ما دارد. وجود انبیاء، ائمه و قرآن مجید، نعمت‌های باطنی پروردگار مهربان عالم است.

حقیقت معنایی شکر نعمت

حالا این نعمت‌ها را کجا باید خرج کرد؟ قرآن می‌فرماید: «كُلُّوا مِنْ طَيْبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَأَشْكُرُوا إِلَهَكُمْ»^۳ هرچه از این خوراکی‌ها به شما عنایت کردم، مصرف و شکر کنید. شکر یعنی چه؟ یعنی بخورید، دست‌هایتان را بلند کنید و بگویید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِين»؟! خود قرآن آن شکر واقعی را بیان می‌کند و می‌فرماید که شکر به چه معناست: «أَعْمَلُوا آلَّا ذَادُ شُكْرًا». ^۴ «أَعْمَلُوا» عمل کنید؛ برای چه عمل کنید؟ «شُكْرًا» این کلمه که از نظر ادبی، مفعول است (پنج مفعول در عربی داریم) و «شُكْرًا» جزء «مفعول لِأَجْلِه»

۱. لقمان: ۲۰.

۲. ابراهیم: ۳۴.

۳. بقره: ۱۷۲.

۴. سیا: ۱۳.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

است. عمل کنید برای اینکه شکر من به وسیله شما به جا آورده شود. در واقع، نمازی که می‌خوانید، روزهای که می‌گیرید، عبادتی که می‌کنید، کمک مالی که به مردم مستحق می‌کنید یا بدھی یک بدھکار را می‌پردازید، همگی شکر است. این متن قرآن است. شکر یعنی عمل؛ یعنی نیروهایی که از این نعمت‌ها می‌گیرید و در بدن شما ذخیره می‌شود، این نیرو را خرج عمل برای من کنید. این دو نعمت و راه هزینه‌شدن.

یاد پرودگار نعمت‌بخش

علاوه‌بر اینها، مُنعم را هم یادتان باشد: «إذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»^۱ به‌یاد داشته باشید که من این نعمت‌ها را به شما داده‌ام و برای کس دیگری نیست. خدا در قرآن می‌فرماید: «أَنَّ يَحْلُقُوا دُبَابًا وَلَوْا جَهَنَّمَ مَعَ الْهُنَّاءِ»^۲ اگر جهانیان جمع شوند و بخواهند یک پشه درست کنند، امکان ندارد. حالا به یک پرنده خیلی کوچک مُثُل زده که خیلی هم برای مردم ارزش ندارد و گاهی هم با سه‌پاشی نابودشان می‌کنند.

شناخت هدف منعم از عطای نعمت‌ها

حالا به‌سراغ خوراکی‌ها برویم؛ چه کسی می‌تواند یک برگ ریحان، تربچه، برگ تره، برگ نعنا، دانه گندم، دانه عدس یا دانه نخود بسازد؟ هیچ‌کس نمی‌تواند! پس وقتی کنار نعمت‌های من قرار گرفتی، مُنعم را هم ببین؛ هدف منعم را هم از پرداخت نعمت ببین؛ جای هزینه‌کردن نعمت را هم بلد باش و بدان که کجا هزینه کنی.

بندگی به اندازه ارزش نعمت‌های الهی

عبد ویژه‌الهی به حضرت حق می‌گفتند: ما را از مصرف کردن نعمت‌هایت ببخش؛ برای اینکه به اندازه ارزش نعمت‌هایت برای تو بندگی نکردہایم. خیلی‌هایشان هم چیز زیادی



۱. بقره: ۴۰.

۲. حج: ۷۳.

گیرشان نمی‌آمد و خیلی مختصر و محدود بود. خیلی وقت پیش شخصی به من اصرار کرد که روزی برای ناهار به خانه ما بیا؛ به او گفتم: هر روزی که بگویی، می‌آیم، گفت: پنجشنبه همین هفته بیا. با شوق زیادی رفتم.

البته ما به یک رودربایستی‌هایی عادت کرده‌ایم که اصلاً جا ندارد! در این رودربایستی‌ها می‌گوییم آبرویم می‌رود؛ من اگر چنین سفره‌ای برای مهمان‌ها نیندازم، آبرویم می‌رود؛ من اگر چنین عروسی‌ای برای بچه‌ام نگیرم، آبرویم می‌رود؛ من اگر چنین عقدکنانی برای دخترم نگیرم، آبرویم می‌رود. من آن هفته عروسی پسرعمه‌ام بودم، دیگر نمی‌توانم این پیراهن هشت نه میلیون تومانی را بپوشم؛ چون خیلی از مهمان‌هایی که در آن مهمانی بودند، این پیراهنم را می‌بینند و من رودربایستی دارم. حتماً باید شوهرم یک پیراهن ده میلیونی برای این هفته بخرد. یک رودربایستی‌هایی که صدرصد فرهنگ ابلیس و وسوسه است و حقیقت نیست.

من پنجشنبه رفتم. بدون رودربایستی و اینکه حالت شرمندگی و خجالت داشته باشد، سفره را پنهن کرد. دو تا نان تاقتون که معلوم بود برای دیروز است و نرم نبود، با کاسه‌ای آب سر سفره گذاشت و گفت: روزی امروز من و تو همین است؛ بیشتر از این به من نداد که سر سفره بیاورم. من به داده او خوش هستم، تو هم اگر دلت می‌خواهد، به داده او خوش باش؛ اما اگر دوست نداری، نخور و به خانه‌تان برو و ناهار بخور. اینها چه عباد صافی بودند!

رضایت ابی‌نیز از رزق اندک

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام سر مزرعه آمد. یک کشاورز ایرانی به نام ابی‌نیز برایش کار می‌کرد. وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد، خیلی مورد محبت حضرت قرار گرفت و حضرت در همان برخورد اول به او فرمودند: برای من کار کشاورزی می‌کنی؟ گفت: بله. فرمودند: بلد هستی؟ گفت: بله کاملاً بلد هستم. حضرت فرمودند: خانه‌ات کجاست؟ گفت: من زن و یک پسر کوچک دارم، ولی جایی ندارم؛ چون پولی نداشتم که جایی را اجاره کنم یا بخرم و سر زمین یا در پیاده‌رو می‌خوابیم. علی جان! زندگی می‌گردد، ما هم از خدا



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

راضی هستیم. خدا این قدر برای من رقم زده است. امام فرمودند: من یک اتفاق اضافه دارم، زن و بچهات را آنجا بیاور. به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمد؛ نمی‌توانست اجاره بدهد و حضرت هم اجاره نمی‌گرفت.

كرامت و روحیه الهی در جامعه

حالا که اصناف تعطیل هستند و درآمد مردم خیلی پایین آمده است، اگر مردم ایران یک بار دیگر در همه کشور محبت کنند، برای خدا معامله کنند و به مستأجرها بگویند حالا که درآمد نداری، نمی‌خواهد کرایه هفت هشت ماه آیندهات را بدهی؛ این مواصات، ایثار، محبت، کرامت و آقایی چقدر خوب است!

من این مطلب را پارسال گفتم و وقتی از تلویزیون پخش شد، یک نفر از زنجان به من زنگ زد و گفت: من قبلاً تهران بودم و یک خانه در خیابان امیریه داشتم؛ اما اکنون همه زندگی ام را به زنجان بردم. با این حرف‌هایی که شما زدی، من دیدم وظیفه‌ام است؛ خانه‌ام خالی است و کلیدش هم فلاں جاست. به کسی که نمی‌تواند کرایه خانه بدهد و بپرونsh می‌کنند، بگو اثاث‌هایش را جمع کند و تا وقتی که نمی‌تواند اجاره بدهد، در این خانه بنشینند. این ارزش، بزرگواری، کرامت و روحیه الهی است.

شما می‌دانید که پروردگار عالم، ۹۹ درصد نعمت‌هایش را مجانية هزینه موجودات زنده می‌کند و ما به خاطر اداره امور زندگی‌مان نعمتها را پولی کرده‌ایم! البته چاره‌ای هم نداشتمیم. نخود و لوبیا می‌خواهی، این‌قدر قیمت‌ش است؛ شیر می‌خواهی، یک شیشه‌اش این‌قدر قیمت دارد. ما چاره‌ای نداشتم؛ و گرنه چیزی که دست مستقیم پروردگار است، مفت است. شما در ۲۴ ساعت باید هفت‌صد لیتر هوا تنفس کنی؛ اگر بخواهی اکسیژن و آرت مخلوط را از کارخانه سازنده بخری، در ۲۴ ساعت چقدر می‌شود و بعد هم چه کار باید بکنی؟ یعنی باید کنار بینی‌ات بگذاری، بعد هم مخزن اکسیژن را روی کوتلت بگذاری و به اداره بروی یا سوار هواپیما بشوی؟! اینها نعمت است، اما ما غافل هستیم. اگر باران لیتری بود، لیتری چند می‌شد؟ اگر به کل کشاورزها می‌گفتند باران لیتری است، با چه پولی؟



افطاری دادن به مردمی که مشکل مالی دارند، بسیار عالی است! افطار مؤمنانه، مهدوی و علوی، عالی است؛ ولی از کسی که نمی‌تواند اجاره خانه بدده، اجاره نگیر یا تخفیف بده. مگر کل روزی تو و زن و بچه‌ات به این اجاره بستگی دارد؟ حالا یکی وضعش خیلی خوب است، ماهی پنج میلیون اجاره می‌دهد و به جایی هم بر نمی‌خورد؛ ولی کسی که ندارد و شرمنده زن و بچه‌اش است، دلهره دارد که نکند صاحب‌خانه شکایت کند و او را با زن و بچه در پیاده‌رو بیندازد. این کرامت، ارزش اخلاقی و روحی خیلی مهم است.

مرده باد بندۀ شکم!

حضرت فرمودند: خانم و بچه‌ات را به خانه من بیاور. حالا من نمی‌دانم اسمش را چه بگذاریم و بگوییم عنایت‌الله بوده یا شانس و اقبال! آدم نمی‌داند بعضی از نعمت‌ها، مثل نعمت مستأجرشدن در خانه امیرالمؤمنین ﷺ و اجاره‌دادن را چطوری تعریف کند. ابی‌نیزر پیش امیرالمؤمنین ﷺ بود تا وقتی که حضرت شهید شد. بچه‌اش کنار امیرالمؤمنین ﷺ، حضرت حسن ﷺ، حضرت حسین ﷺ و قمرینی‌هاشم ﷺ بزرگ شد و ۲۶-۲۵ ساله شد. من هر وقت به حرم حضرت سیدالشهدا ﷺ می‌روم، سر قبر ۷۲ تن هم می‌روم و اسمش را از روی تابلو می‌خوانم. این بچه جزء شهدای کربلاست.

یک روز امیرالمؤمنین ﷺ سر مزرعه آمدند و فرمودند: ابی‌نیزر، ناهار چه داری؟ گفت: پریروز چند تا کدو رسیده بود که چیدم؛ اما نخوردهام و یک خرده پژمرده شده است. فرمودند: درست کن تا با هم بخوریم. امیرالمؤمنین ﷺ چه رودربایستی در کنار نعمت‌الله دارد که امروز دو سه تا کدوی پژمرده است و ابی‌نیزر چه رودربایستی دارد که ای داد، آبرویم پیش علی می‌رود. من دو تا کدوی پژمرده آب‌پز از این مزرعه پیش امیرالمؤمنین ﷺ ببرم؟! نه علی ﷺ رودربایستی دارد و نه تربیت‌شده علی ﷺ. حضرت نشست و چند لقمه از آن کدوی آب‌پز را با نان جو خورد، بعد دستی به شکمش گذاشت و گفت: مرده باد بندۀ شکم!



پرهیز از زیاده‌روی، رسم عباد پروردگار

از هیچ چیز رودربایستی نکن؛ نه از شکمت، نه از مهمانی‌ها، نه از رفت‌وآمدّهای، نه از اینکه مهمانی دعوت کرده‌ای و آن روز غیر از دو تا نان تافتون و یک ظرف آب بیشتر نداشتی. این شخص خیلی آزادانه گفت: اگر خوشت می‌آید، بخور، روزی امروز من از جانب محظوظ و منعم من همین بوده است؛ اگر بیشتر داشتم، یک خرد پنیر یا یک ظرف ماست هم می‌خریدم و می‌آوردم. حالا می‌خوری یا نمی‌خوری؟ گفتم: به اندازه‌ای می‌خورم که سیر بشوم؛ چون هم آب و هم این نان نعمت‌الله است، تو هم عبدالله هستی. الان من کنار سه حقیقت قرار گرفته‌ام: این نان و آب که نعمت‌الله هستند و تو هم عبدالله هستی. حالا چه غذایی پاک‌تر از این گیر بیاوریم و بخوریم! به شما هم قول می‌دهم که وقتی به خانه برگشتم، هیچ‌چیزی نخوردم؛ چون سیر شده بودم.

عشق بنده به منعم در هر حالی

اول اینکه، نعمت را بشناسم و بدانم همین یک نان خالی یا یک لیوان آب، باعث ادامهٔ حیات من است. از فردا عادت کنیم که نعمت‌ها، هم مادی و هم معنوی را بزرگ ببینیم؛ دوم اینکه، نعمت را بزرگ ببینیم؛ سوم، جای هزینه‌اش را بشناسم؛ دیگر اینکه، «الله اکبر گبیراً» منعم را بزرگ ببینیم و بزرگ بدانیم. ما هفده رکعت نماز در این ۲۴ ساعت می‌خوانیم که اول هر نمازی «تکبیرة الإحرام»، «الله اکبر» است؛ یعنی بزرگ‌تر، عظیم‌تر، کریم‌تر و رحیم‌تر از او وجود ندارد و نیست. یک مقدار هم که عرفان‌مسلک بشویم، اگر نان و ماست هم برای ناهار به ما داد یا نان و آبگوشت کمرمق برای شب به ما داد، اگر در سال دو دست لباس به ما داد که گران هم نبود، بگوییم منعم من عشقش کشیده که مرا در این عبای ارزان ببیند. اگر عشقش کشیده بود که من هم عبای دو میلیون تومانی بیندازم، برایم فراهم می‌کرد. عشقش کشیده که سفره غذایم همین باشد. عشقش کشیده که روزه بگیرم، نماز بخوانم، عاشق علی ﷺ، ابی عبدالله ﷺ و هستی باشم.



جلسه چهارم / شناخت نعمت‌های الهی

به جهان خُزم از آنم که جهان خُزم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

حتی به لباس کهنه یا یک سفره مختصر، عاشقم بر همه عالم.

به غنیمت شِمُر ای دوست، دم عیسی صبح

تا دلِ مرده مگر زنده کنی، که این دم از اوست

نه فلک راست مُسلم، نه ملک را حاصل

آنچه در سر سُویدای بنی‌آدم از اوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد

ساقیا باده بده، شادی آن که این غم از اوست

سعدیا! گرِبَند سیل فنا خانه عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

امیر المؤمنین ﷺ، از نعمت‌های باطنی

یک نعمت، نعمت‌های مادی است و یک نعمت هم، نعمت‌های باطنی است. امیر المؤمنین ﷺ یکی از نعمت‌های باطنی است. حالا خودش نیست تا ما از وجود ظاهرش استفاده کنیم؛ اما «نهج البلاعه»، روایات، راهنمایی‌ها و دلالت‌هایش هست. آن‌وقتی که خودش هم بود، برای مردم زمانش نعمت عجیبی بود؛ اگرچه قدرش را نشناختند. خود حضرت می‌فرمایند: از بس به من غصه و رنج دادید، قلب مرا مثل نمک در آب، آب کردید.

مرد عربی آمد و گفت: علی جان! من سه بیماری بدنی، مالی و فکری دارم. من مریض هستم، دستم هم تهی است و نادان هم هستم. حضرت فرمودند: برای بیماری بدنت به دکتر، برای تهی دستی ات هم به یک کریم و برای رفع نادانی هم به یک علیم و دانا مراجعه کن. مرد گفت: چرا به من می‌گویی که پیش دکتر، علیم و ثروتمند بروم؟ چرا به من می‌گویی بدنت را پیش دکتر، فقرت را پیش آدمی ببر که داراست و نادانی ات را هم پیش حکیم ببر؟ من این کار را کرده‌ام؛ تو طبیب، غنی و علیم هستی. حالا کجا بروم؟



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

حضرت به ابو رافع فرمودند: سه هزار دینار به او بده. سپس به این مرد حضرت فرمودند: هزار دینار را خرج بدنست کن تا سالم شود، هزار دینار هم کاسبی کن تا فقرت برطرف شود، با هزار دینار هم پیش معلم برو و یاد بگیر تا جهلت برطرف شود.

تصریح به درگاه الهی

خدایا! علی ﷺ حالا بین ما نیست، اما تو هستی؛ بیماری این مملکت و همه دنیا را می‌بینی؟ ما بیمار هستیم، حالا که داروی این بیماری کشف نشده است، باید به خودت متولّ بشویم. تو می‌توانی این میکروب را با یک نظر از سر این مردم و شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ در همه دنیا برانی. امر توست، اگر بگویی برو، می‌رود؛ از بدن‌ها هم بیرون می‌رود.

خدایا! چطوری به تو التماس کنیم؟ دیگر بیشتر از این بلد نیستیم. تو طبیب و غنی هستی. در قرآن می‌گویی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱، تو می‌توانی کاری کنی تا مشکلات مالی ما حل شود و ما خجالت نکشیم.

خدایا! ما خیلی نمی‌فهمیم، کم هم نه! نوری از آن پرتو علمت به ما بزن تا جهل ما نسبت به حقایق برطرف شود. علی ﷺ نیست که بگویی پیش بندۀ شایسته صالح و ولی الله، امیرالمؤمنین ﷺ برو؛ باید بیاییم و به خودت بنالیم. ما خیلی به تو امید داریم. یک سال است که دعا می‌کنیم، ولی هنوز دلسربند نشده‌ایم. علتش هم این است که تو نگذاشتی دلسربند بشویم؛ چون اگر دلسربند بشویم، طبق قرآن، مارک کفر به ما می‌زند: «إِنَّهُ لَا يَنَأِيْ مِنْ رَفِيقِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند
نیاز نیمه‌شبی دفع صد بلا بکند
هر آن که خدمت جام جهان‌نما بکند
ز مُلک تا ملکوت‌ش حجاب بردارند



۱. فاطر: ۱۵.

۲. یوسف: ۸۷.

یا الله! مگر عمری نیست که برای اهل بیت ﷺ گریه می‌کنیم؟ مگر عمری نیست که برای حسینت اشک می‌ریزیم؟ مگر عمری نیست که برای مظلومیت زهرا ﷺ گریه می‌کنیم؟ مگر گوش ما را باز نکردی تا صدای بین در و دیوار را بشنویم؟ این‌همه خدمت ما به این جام جهان‌نمای تو باید جواب بدهد، جواب هم می‌دهد.

طبیبِ عشق مسیح‌ادم است و مُشفق، لیک

چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند
یا رب! ولی ما درد و غم و غصه داریم؛ نه فقط برای خودمان، بلکه برای یک ملت غصه می‌خوریم، برای این بیمارستان‌ها و افرادش غصه می‌خوریم.
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند
ز بخت خفته ملولم، بُود که بیداری به وقت فاتحهٔ صبح یک دعا بکنم
بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند
صبا یعنی نسیم؛ نسیمی که پروردگار می‌وزاند. علی جان! صبای ما تو هستی؛ حسین جان!
نسیم ما تو هستی.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِرْفَكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فَضْلَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كَرْمَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رَحْمَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وَصَالَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدَتَكَ».»

خدایا! مرگ ما را در نماز قرار بده.

خدایا! مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.

اینکه هر سال این‌قدر التماس می‌کنم مرگ‌مان چگونه باشد، این مرگ‌هایی که می‌گوییم،
من با چشمم دیده‌ام.



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

خدايا! مرگ ما را در عاشورا قرار بده.

خدايا! مرگ ما را در حال گريه بر ابي عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدايا! لحظه مرگ، پرونده ما به امضای اميرالمؤمنين علیه السلام برسان.

خدايا! صورت‌های ما را لحظه مرگ روی قدم‌های حسینت قرار بده.

خدايا! به همین زودی، این بیماری را از کره زمین بردار؛ بهویژه این بیماری را از شیعیان بردار.

خدايا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما قرار بده.

خدايا! دعاهای خوبان عالم از زمان آدم علیه السلام تا الان را در حق ما و زن و بچه‌ها و نسل ما مستجاب کن.

خدايا! برای حل مشکلات همه مردم دنیا، بخصوص ما، فرج ولیات را نزدیک فرما.

خدايا! تمام گذشتگان ما را غریق رحمت فرما.



جلسہ پنجم

اہمیت معرفت و شناخت الہی

مقدمهٔ مبحث

در مسجد پیغمبر ﷺ، دو جلسه در زمان خودشان بود که هر کدام یک گوشة مسجد تشکیل می‌شد. خود حضرت زمین مسجد را انتخاب کرده بودند که حدود ۱۲۰۰ متر بود. حضرت قبل از هجرت به مدینه نیامده بودند، ولی خود ایشان قبله مسجد را تعیین کردند که الان این قبله با طول و عرض جغرافیای فعلی مدینه هماهنگی دارد. یک گوشة مسجد جلسه‌ای بود که بزرگواری روخوانی قرآن را به مردم یاد می‌داد و به اصطلاح، جلسهٔ قرائت بود. خودش قرائت قرآن را بلد بود، می‌خواند و بقیه افراد هم گوش می‌دادند و می‌خوانند که روخوانی را کاملاً یاد بگیرند.

سرانجام وابستگی به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

نگاه کردن به صفحات قرآن، ولو اینکه انسان نخواند، خیلی ثواب دارد. خواندنش هم خیلی ثواب دارد. حفظ کردنش کار بسیار خوبی است. کسی که در ماه رمضان قرآن می‌خواند، هر حرفی در هر آیه‌ای که به زبانش جاری شود، انسان را به ولی‌الله تبدیل می‌کند؛ مثلاً آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوزده حرف است که می‌گویند هر کسی عملاً و اخلاقاً به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وابسته شود (من نوشته‌ام و آماده کرده‌ام؛ ان شاء‌الله یک شب برایتان می‌گویم که راه وابسته‌شدن به بسم‌الله چیست)، این وابسته‌شدنش واقعاً انسان را به ولی‌الله تبدیل می‌کند.



این وابستگی عقلی، فکری، قلبی و روحی به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هم فقط برای ما نیست و قبلاً هم بوده است. شما همین امشب سوره نمل را نگاه کنید؛ وسط سوره، پروردگار نامه‌ای را از سلیمان ﷺ نقل می‌کند که به ملکه سبا، پادشاه یمن نوشته است. پادشاه یمن در آن زمان، خانمی بود و از آیات قرآن استفاده می‌شود که خانم عاقل، باوقار و خردمندی بود. اول نامه این است: «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ سِمِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱. آن زمان شاید زبان سلیمان ﷺ عربی نبوده، ولی پروردگار عالم این نامه را در قرآن مجید برابر با قرآن ترجمه کرده و آیه قرار داده است.

کاربرد فوق العاده «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اگر انسان عملاً تحقق «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شود، ولی الله می‌شود؛ چون این سه کلمه‌ای که در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هست، هر کدام به شکلی تمام درون و برون آدم را تصفیه می‌کند. اصلاً آیه عجیب و فوق العاده‌ای است! آیه‌ای است که سه تا از ۹۹ اسم حسنای (اسماءالحسنى) پروردگار در این آیه است. پروردگار در قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۲ خدا نامهای زیباتری غیر از نامهایی که شما می‌دانید دارد. «فَادْعُوهُ بِهَا» خدا را با این اسمای حسنی بندگی و عبادت کنید که تعدادش هم ۹۹ تاست. صدوق در کتاب «توحید» خود روایتی را نقل می‌کند که تقریباً مضمونش این است: هر کس که عملاً و اخلاقاً محل طلوع این ۹۹ اسم شود، «دَخَلَ الْجَنَّةَ» یقیناً اهل بهشت است. این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» با ذکر سه عدد از اسمای الهی و حسنی، کاربرد خیلی فوق العاده‌ای دارد.

خدا، تنها مقصد اولیای الهی

در روایت دارد که جوانی با عیسیٰ بن مریم ﷺ مربوط شد و واقعاً هم دوست داشت که زیر دست مسیح ﷺ تربیت شود. تربیت هم شد و آدم خیلی خوب، مؤمن و درستی شد. اهل

۱. نمل: ۳۰.

۲. اعراف: ۱۸۰.

عمل صالح بود. مسیح علیه السلام نزدیک دریا زندگی می‌کرد؛ همین دریایی که لبنان و فلسطین کنارش است. مسیح علیه السلام در ناصریه بود. یک بار می‌خواست که به یکی از جزایر برود (علوم نیست چه کار داشت و در کتاب‌ها هم ننوشتند)، لب ساحل آمد، روی آب رفت و شروع به راه رفتن کرد. مگر می‌شود آدم روی آب برود و فرو نرود؟ کشتی‌های پانصد هزار تُنی روی آب می‌روند و فرو هم نمی‌روند؛ او که روح‌الله و چهارمین پیغمبر اول‌العزم خدا بوده است. کسی که ولی‌الله شود، خدا نیروی تصرف به او می‌دهد.

یک وقت امام در نامه‌ای نوشته بودند که از کار اولیای الهی، هم تعجب نکنید و هم ایراد نگیرید؛ وقتی نمی‌دانی چه خبر است، چرا ایراد می‌گیری؟! در این عالم خیلی خبرهast! این عالم پر از خبرهای الهی و ملکوتی است. یک روحانی در همین تهران بود که آدم خیلی فوق‌العاده‌ای بود. من روزهای چهارشنبه برای روضه به خانه‌اش می‌رفتم. من مدرسه می‌رفتم. زمانی که او در آن خانه زندگی می‌کرد، خانه برای صد سال پیش بود. یک بار از اتاق بیرون می‌آید و می‌بیند که دیوار خشتشی خانه کج شده و در حال افتادن است؛ اگر می‌افتد، پولش را نداشت تا درست کند. همه‌ اهل آن محل هم این موضوع را می‌دانستند. خیلی آرام به دیوار گفت: نیفت! من پول درست‌کردن تو را ندارم، دیوار هم ایستاد و نیفتاد.

از این خبرها در زندگی اولیای الهی خیلی زیاد بوده است. آنها آدمهای بسیار ممتازی از نظر اخلاق، رفتار و کردار بودند؛ در کمال گذشت از همه، مهر، ادب و فروتنی بودند. یک اخلاق عجیشان این بود که خودشان را به حساب نمی‌آورند و اصلاً من آنها مرده بود؛ هرچه در زندگی‌شان بود، خدا بود و خودشان نبودند.

خودبینی، عامل سقوط

شاگرد عیسی علیه السلام دید که مسیح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت، بعد روی آب رفت و شروع به راه رفتن کرد؛ او هم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت، روی آب رفت و پشتسر عیسی راه افتاد. وقتی پنجاه شصت قدم رفتند، ناگهان در آب فرو رفت، داد کشید و ناله زد



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

که مرا بگیر، من دارم غرق می‌شوم. مسیح برگشت و دستش را گرفت و به او گفت:
می‌دانی چرا فرو می‌رفتی؟ چون با آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که پشت سر من در آب
آمدی، پیش خودت گفتی من از مسیح چه کم دارم؟ وقتی خودت را دیدی، سنگین شدی
و فرو رفتی. حافظ می‌فرماید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها

مولانا هم می‌گوید:

کجایید ای سبک‌روحان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوای
بدانسته فلک را در گشایی کجایید ای شهان آسمانی

ضرورت همراهی با مریبیان الهی

وقتی جوان بودم، یکی را در همین تهران می‌شناختم که خیلی گرفتار بود. رفیقی داشتم
که کاسب بود. او واقعاً ولی‌الله بود! با خودم گفتم که او را نشانش بدهم. اینها دکترهای
الهی هستند.

سؤال علاج از طبییان دین کن توسل به ارواح آن طبیین کن
ما اگر بخواهیم زندگی‌مان آلوده نشود، بهم نخورد و خراب نشود، باید با یک روحانی
ربانی و مرد خدا که در این لباس است (نه کسی که فقط این لباس را دارد)، ارتباط داشته
باشیم و زندگی‌مان را با او هماهنگ کنیم، از او بپرسیم و به حرفش هم گوش بدھیم. خدا
از این جور آدم‌ها در قرآن تعریف کرده است. در آیه ۱۴۶ سوره آل عمران درباره این نوع
آدم‌ها می‌گوید: «وَكَائِنٌ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» مریبیان الهی زیادی با انبیا بودند. تازه
اینها که مریبیان الهی بودند، خودشان به پیغمبران زمان خودشان متولّ بودند و باد نکرده
بودند که ما هستیم! نباید باد کرد؛ چون اگر آدم باد کند، خیلی‌ها که باد کردن، خدا جوری
بادشان را خالی کرد که آبرویشان هم رفت. آدم نباید پیش خدا سر بجنband و خودی نشان
بدهد؛ تو نباید این فکر را می‌کردی که عیسیٰ یکی، من هم یکی هستم.



اهمیت کسب معرفت در نظر مقصومین

به اول سخن برگردیدم، مسجد حدود ۱۲۰۰ متر بود، پیغمبر ﷺ وارد شد. چند نفر در یک گوشهاش جلسه قرائت داشتند و معلمی روخوانی به مردم یاد می‌داد؛ طرف دیگر مسجد هم، یکی از صحابی و یاران عالم، معارف الهی به مردم یاد می‌داد و به معرفت مردم اضافه می‌کرد. یک نفر به پیغمبر ﷺ گفت: من در کدام جلسه شرکت کنم؟ در جلسه قرآن شرکت کنم؟

مصطفویت از آتش با خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نوزده حرف است؛ شما همین امشب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگو، دو کار برای خودت کرده‌ای: یکی اینکه، هر آیه‌ای مثل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که در ماه رمضان بخوانی، ثواب یک ختم کامل قرآن به هر حرف در نامهات می‌نویسند. اگر ما این مطالب را باور نکنیم که از پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ رسیده و بزرگ‌ترین علمای ما نقل کرده‌اند، حرف چه کسانی را باید باور نکنیم؟! آیا باید بیینیم لین، هگل یا صادق هدایت بدین به کل هستی چه گفته است؟! همین بدینی این‌قدر به صادق هدایت فشار آورد که خودکشی کردا!

این واقعیات را باید قبول کرد؛ این واقعیات، سازنده و پاک است. وقتی در ماه مبارک رمضان، چه روز، چه شب و چه سحر، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گویی، نوزده ختم قرآن در نامه عملت نوشته می‌شود. در جزء‌های آخر قرآن است که «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ»^۱ آتش دوزخ نوزده شعله دارد، همین که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگویی، یک مصونیت برای خودت ایجاد می‌کنی و آن نوزده شعله آتش در قیامت به تو کاری نخواهد داشت؛ اما باید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بشوی.



ائمه موصومین، عقل کامل و جامع جهان هستی

وقتی این شخص گفت که در کدام جلسه شرکت کنم؟ به جلسه قرائت قرآن با آن‌همه ثواب بروم؟ فرمودند: نه! آنجایی برو که چیزی یادت می‌دهند و کلاس معرفت و شناخت است. عجیب است که این را از ائمه ما پرسیده‌اند و در روایاتمان هم می‌بینیم. آنها عقل کامل و جامع و شاعع عقلی کلی جهان هستی بودند. این حرف من هم دلیل دارد! ۱۵۰۰ سال است که در کشورهای عربی دانشمندی نتوانسته یک نامه شبیه نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بسازد یا یک خطبه شبیه خطبه‌اش بیاورد و یا یک کلمه قصار شبیه حکمت‌های «نهج‌البلاغه» بگوید. حضرت حدود یازده‌هزار حکمت دارد که نصفه خط، یک خط یا یک خط و نیم است و کسی تا حالا نمونه‌اش را نساخته است. این دلیل بر این است که اینها عقل کل بودند.

شما درس‌هایی را که امام صادق علیه السلام در مدینه دادند، در کتاب‌هایمان نگاه کنید. مسائلی که راجع به شیمی و فیزیک، نور و شکست آن یا ساختمان بدن، گیاهان و حیوانات دارند؛ امام صادق علیه السلام آسیا و اروپا را نگشته و به آفریقا نرفته بود، همه دریاها و موجودات را هم ندیده بود؛ اما هر جا نظر داده، آن نظر تا آن زنده مانده و باطل نشده است. معلوم می‌شود که عقل کل است.

کسب معرفت، برترین عمل

وقتی به ائمه ما می‌گویند بالاترین و برترین عمل در این دنیا چیست که ما انجام بدھیم، تنها یک جواب داده‌اند. به کتاب‌ها، مخصوصاً «اصول کافی» نگاه کنید؛ فرموده‌اند: برترین عمل، رفتن به دنیا معرفت است.

ارزان‌فروش قرین آدم دنیا

عزیزانم! اگر آدم به حقایق، اولیای خدا یا خودش معرفت نداشته باشد، ارزان‌فروش‌ترین آدم دنیا می‌شود. من یکی دو آیه راجع به حضرت یوسف علیه السلام بخوانم؛ نمی‌خواهم توضیح



بدهم. هشت نه ساله بود، بیدار شد و به پدرش گفت: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالقَمَرَ أَيْمَهُمْ لِي سَاجِدٌ»^۱ دیشب خواب دیدم که یازده ستاره، یک خورشید و ماه به من سجده کردند. یعقوب^۲ پیغمبر بود و از گذشته و آینده آگاه بود. با این خواب آینده یوسف را تا آخر دید و به او گفت: «وَكَذَلِكَ يَعْتَبِرُكَ رَبِّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَنُبُرِّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ»^۳ مطابق این خوابی که دیدی («وَكَذَلِكَ» یعنی این گونه، این چنین)، در آینده جزء انتخاب شده های خدا خواهی شد. خدا دانش خاصی از حقایق را به تو خواهد داد و تمام نعمت هایش را در همین دنیا برای تو کامل خواهد کرد.

فرض کنید اگر بنا باشد یوسف^۴ فروخته شود، چقدر می ارزد؟ بعضی از تابلوها، الماس و گنج هایی در دنیا هست که می گویند کسی نمی تواند قیمت گذاری کند؛ آیا می شود یوسف را قیمت گذاری کرد که عبدالله است؟ قرآن می گوید: «إِنَّهُ مِنَ الْمُخْلِصِينَ» کم حرفی نیست! قرآن می گوید: «يُوْسُفُ أَيُّهَا الصَّابِدُونُ»^۵؛ اما کاروانی که هیچ معرفتی به او نداشت، او را به عنوان یک بردۀ به این قیمت فروختند: «وَشَرَوْهُ بِشَمِّنْ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ»^۶ درهم پول نقره بود. من قبل از اینکه خدمت تان بیایم، در یک کتاب از قرن چهارم نگاه می کردم که «بِشَمِّنْ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» را توضیح داده بود؛ یعنی چهارده درهم فروختند. کاروان یک خردۀ پول نقره در مشت خودشان ریختند، به آن خریدار مصری دادند و گفتند: بگیر و او را ببر؛ شر را بکن و ما را خلاص کن که یک وقت خانواده اش او را پیدا نکنند و ببینند پیش ماست، گردن ما را بگیرد.

وقتی معرفت نباشد، من یوسف وجود خودم را به «تمن بخس» به آمریکا و استعمار، غریزه جنسی، یک دختر یا یک فاسد می فروشم. من اگر معرفت نداشته باشم، وجود خودم

۱. یوسف: ۴

۲. یوسف: ۶

۳. یوسف: ۴۶

۴. یوسف: ۲۰

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

را با آتش دوزخ و خشم خدا معامله می‌کنم. من اگر معرفت نداشته باشم، آخرتم را به چندرغازِ دنیا می‌فروشم و بلاهای زیادی سر خودم می‌آورم؛ مثل بلایی که کاروان بی‌معرفت بر سر یوسف^{علیه السلام} آوردند. یک رباعی قیمتی از باباطاهر برایتان بخوانم؛ قدیم‌ها که دیوان را چاپ می‌کردند، این اولین دویتی دیوانش بود.

تو که ناخوانده‌ای علم سماوات
تو که نابردهای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی
به یاران کی رسی هیهات هیهات

«تو که سود و زیان خود ندانی»، بی‌معرفت هستی؛ «به یاران کی رسی»، مگر می‌شود بدون معرفت به انبیا و اولیا برسی؟! «تو که سود و زیان خود ندانی»، نمی‌دانی چطور زندگی می‌کنی و یوسف وجود خود را به چهارده دینار می‌فروشی؛ یوسفی که قیمتش از همه آسمان‌ها و زمین بالاتر بوده است. چه کار کردی ای کاروان بی‌معرفت! این فروشی بود؟!

سورهٔ معرفت، نخستین سورهٔ نازل شده بر پیغمبر ﷺ

اولین سوره‌ای که بر پیغمبر ﷺ نازل شده، سورهٔ معرفت است؛ این سوره در کنار غار حرا نازل شد. خدا می‌فرماید: ﴿سُمِّ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * أَقْرَأَ يَا سِمْرَّاكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ أَقْرَأَ وَرَبَّاكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَنِ * عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾. در همین دو سه آیه کوتاه، دوبار اسم معرفت آمده است.

پیامد معرفت به حقایق در انسان

این روایت در «اصول کافی» است؛ جوانی مثل شما جوان‌ها که طبق روایت، هنوز مو در صورتش درنیامده بود، در عرفات وارد خیمهٔ امام صادق^{علیه السلام} شد، درحالی که بزرگان اصحاب نشسته بودند. امام ششم تمام‌قد بلند شدند، جا باز کردند و فرمودند: بیا و بغل دست من بنشین. همه تعجب کردند که این جوان کیست! امام صادق^{علیه السلام} برای اینکه به اینها بفهماند



چرا برای این جوان تمام قد بلند شدند، فرمودند: هشام! از سفرت به بصره و ملاقاتی که با بزرگ ترین عالم غیرشیعه، عمروبن عبید بصری داشتی، مطالبی که با او گفتی و از جواب تو درمانده شد، برای ما تعریف کن. چرا تمام قد بلند شدند؟ چون اهل معرفت است.

وقتی آدم به حقایقی مثل خدا، انبیاء، ائمه، حلال و حرام، واقعیات اخلاقی و هستی معرفت پیدا کند، در این معرفت داشتن، چشم هرچه را که می‌بیند، زیبا می‌بیند. دلیل این حرف را از قرآن بگوییم؛ خدا می‌فرماید: من خدایی هستم که «الَّذِي أَحَسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ»^۱ هر چیزی که آفریدم، زیبا آفریدم؛ قرآنم، انبیائیم، یک برگ درخت، خورشید، ستاره‌ها، کره زمین، خودت (اندامت، دندان‌هایت، چشمت و...) زیبا هستند. تو با چشم معرفت ببین! معرفت به حقایق، انسان را به یک زیباشناس واقعی تبدیل می‌کند، بعد زیبایی جلب می‌کند و حقایق عشق در قلب ایجاد می‌کند. شما وقتی عاشق خدا و حقایق هستی شدی، این عشق به تو حرکت می‌دهد، «إِلَيْكَ يَصْرُدُ الْكَلِيلُ الْطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يُبَرِّئُ فَعْلَهُ»^۲ تو را می‌برد تا به لقای خدا برساند.

خدا، تنها پناهگاه بی‌پناهی بندگان

خدایا! با بحثی که امشب با هم داشتیم، برای خود من و بعضی از دوستان معلوم شد که ما خیلی کم داریم! ما هیچ وقت چشم باز نکردیم تا هستی را با عینک معرفت ببینیم و مشاهده کنیم که همه‌چیز زیباست؛ تا عاشق شویم و این عشق هم موتور حرکت ما بهسوی تو باشد. خدایا! چه کار کنیم؟ یک لطفی به ما می‌کنی، به قلب ما بتتابانی و ما را در این ماه رمضان حرکت بدھی؟ خدایا! یک لطفی به ما می‌کنی، از این دریای حقایق که به اولیائت چشاندی، یک قاشق هم به ما بچشانی؟ خدایا! اجازه بدھ که امشب به یاد بچه‌های شب سه‌شنبه سال ۵۹-۶۰ که هفت‌صد هشت‌صد نفر آنها هم شهید شدند، همان‌طوری با تو درد دل کنیم که در آن جلسه درد دل می‌کردیم. با دلی سوخته که برای خودمان سوخته،

۱. سجده: ۷.

۲. فاطر: ۱۰.



بگوییم: خدایا! دلم برای خودم می‌سوزد، کم دارم، خیلی هم کم دارم، یک ورشکسته هستم! امیرالمؤمنین علیه السلام یادم می‌دهد که ورشکسته هستم: «إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ ...» کجا بروم تا دردل کنم؟! هیچ کس غیر از تو نیست که دردل مرا گوش بددهد. به چه کسی بگوییم که مرا چه شده است؟ پیش هر کسی بروم و سفره دردم را باز کنم، آبرویم می‌رود. «وَ عَقْلِي مَعْلُوبٌ ...» این بخش وجودم از همه بدتر است. «وَ هَوَائِي غَالِبٌ ...» مولاجان! نمی‌دانم بعد از پنجاه‌شصت سال، چرا هنوز از شهوات آزاد نشده‌ام؟! مولاجان! دردم را به چه کسی بگوییم؟

شب نهم ذی الحجه، حدود چهل سال پیش، من در مسجدالحرام ماندم و به عرفات نرفتم؛ با خودم گفتم فردا می‌روم. واجب عرفات ظهر تا غروب است. من تا صبح کنار کعبه بودم. مرد عربی که معلوم بود شیعه است، اما نمی‌دانم اهل کجا بود، پرده خانه را گرفته بود و مثل مادر بچه مرد گریه می‌کرد، به خدا می‌گفت: اگر بهتر از خودت را سراغ داری، نشانی بده که من امشب پیش او بروم! اگر گره گشاتر از خودت را خبر داری، به من بگو تا پیش او بروم! اگر بهتر از خودت نیست، پس دردم را دوا و مشکلم را حل کن. «وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ مُغْصَبَتِي كَثِيرٌ وَ لِسانِي مُقْرِئٌ بِاللُّذُونِ فَكَيْفَ حِيلَتِي» چه کار کنم و چه نقشه‌ای برای خودم بکشم؟ «یا سَتَارُ الْعَيُوبِ وَ يَا عَلَامُ الْعَيُوبِ وَ يَا كَافِشَ الْكُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِكَلَّهَا بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفارُ يَا غَفارُ». 

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ عِبادتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ احْسَانِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ فَضْلِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ كِرْمِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةَ مَشَاهِدِكَ». ۸۴

خدایا! به حقیقت، مرگ ما را در نماز قرار بده.

جلسه پنجم / اهمیت معرفت و شناخت الهی

خدایا! مرگ ما را در دعای عرفه قرار بده.

خدایا! مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.

خدایا! مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

خدایا! به عزت و جلالت، به کرم و رحمت، به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری علیها السلام

قسم، به گریه‌های میان بیابان و کنار خیمه‌های خاکستر شده، به گریه‌های کنار ۸۴ زن و

بچه و دختر سرگردان، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

خدایا! لحظه مرگ پرونده شیعه بودن ما را به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام برسان.

خدایا! لحظه مرگ صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.



جلسه ششم

خلقت هستی در نهایت زیبایی

زیبایی‌حقایق هستی

اگر انسان حقایق را در حد خودش بشناسد، به این نتیجه می‌رسد که همه حقایق هستی زیبا هستند: **﴿الَّذِي أَخْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾**.^۱

تعارض گناه با زیبایی‌های هستی

«کل شیء» یعنی همه هستی بدون استثنای زشتی آفرینشی در عالم وجود ندارد؛ بلکه تنها در دو جا وجود دارد: یکی در اعمال انسان‌های بی‌دین، کافر، منافق، مشرک یا ضعیف‌الایمان و یکی هم در اعمال جن بی‌دین. بعداً می‌توانید در این زمینه دوم، سوره جن را در قرآن کریم بخوانید.

شرایط آسان خدا برای بخشش گناهان

اگر اعمال زشت انسان و جن، به بازگشت به خدا وصل نشود، عاقبتش دوزخ و اگر به آن وصل شود، عاقبتش بهشت است. قرآن می‌گوید: زشتی‌ها قابل بخشیدن است. خدا، خدای سخت‌گیری نیست که بگوید: حالا که معصیت کردی، من دیگر نمی‌بخشم. «دیگر نمی‌بخشم» در خدا نیست؛ بلکه آن چیزی که در حضرت حق وجود دارد، این است که می‌گوید: بیا تا ببخشم. خیلی فرق می‌کند؛ نگفته دیگر نمی‌بخشم، بلکه تکرار کرده: بیا تا ببخشم.



دعوت به بهشت

بعضی از این اشعار شعرای حکیم ما، ترجمه قرآن و روایات است؛ مثلاً این نیم‌بیت: «بیا بهشت دهم، مرو تو در نارِ ما». آیه‌اش را هم برایتان بخوانم: **﴿وَاللَّهُ يَدْعُ إِلَيْهِ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ﴾**^۱ کار من این است که می‌گوییم؛ بیا تا به تو بهشت بدhem و گذشته زشت را بیامرم. چنین دعوتی را در غیر از خدا، مثلاً در شاهان، رؤسای جمهور، قدرتمندان و پولدارهای عالم سراغ دارید؟ هر کسی نسبت به آنها عمل زشتی مرتكب شود، نتیجه‌اش زندان، جریمه و اعدام است. می‌گویند: خلاف حکومت و جامعه رفتار کرده‌ای و باید ده سال زندان بروی یا اعدام بشوی؛ اما پروردگار می‌گوید: اگر زشتی‌های قابل اعدام قطعی مرتكب شده‌ای، به تو اجازه نمی‌دهم تا به کسی خبر بدھی؛ حق نداری آبروی خودت را ببری. بیا پیش خودم؛ من به تو بهشت می‌دهم و زشتی قابل اعدامت را هم می‌بخشم.

لازم نیست آدم در یک دادگاه برود و به قاضی بگوید: من مرتكب این گناه کبیره شده‌ام که در قانون شما یا قانون شرع، مجازاتش اعدام است. هیچ دولتی به گنهکاران مملکتش نمی‌گوید: از تو می‌گذرم و یک باغ پنج‌هزار متری هم به تو می‌دهم. خدا در سوره بقره می‌فرماید: **﴿وَاللَّهُ يَدْعُ إِلَيْهِ الْجَنَّةِ﴾** یک بهشت بی‌طول و عرض به تو می‌دهم و زشتی تو را هم می‌آمرزم؛ البته اگر به خدا برگردی و بهسوی او بازگشت کنی.

بالاترین زیبایی اخلاقی و ربوی پروردگار

کار ما با خدا خیلی آسان‌تر است؛ چون ما از نظر اخلاقی، اهل جرئت و جسارت به پروردگار نیستیم. کسی که جرئت به خدا دارد، گناهش سنگین‌تر است. می‌گوید: این مال حرام را می‌خورم، این آشامیدنی حرام را می‌خورم، این زمین حرام را می‌برم، حق این ملت را اختلاس می‌کنم و یک آب هم رویش می‌خورم. کسی هم حق ندارد که به من بگوید بالای چشمت ابرو است! این جور جسارت در پیشگاه خدا، فقط گناه را سنگین‌تر می‌کند؛ ولی قابل بخشش است.



چقدر زیبا در قرآن می‌فرماید: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ»^۱ یک بازگشت جدی به پروردگارتن داشته باشید. چه نیازی است که گناهان کبیره‌تان را دادگاه ببرید و اقرار بکنید یا به رفیقتان بگویید؛ خود این حرام است و فقط اختصاص به پروردگار دارد. «بیا بهشت دهم، مرو تو در نارِ ما» «وَاللَّهُ يَدْعُونَا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ» شما همین آیه را بشناسید، این زیبایی نیست؟ این بالاترین زیبایی اخلاقی، ربویت و مالکیت است.

عشق به پروردگار

پیغمبر ﷺ روایتی دارند که اتفاقاً بزرگان دینی و کتاب‌های معتبرمان آن را نقل کردند. به قول ادیبان، روایت طُرفه و نابی است. از قول وجود مبارک رسول خدا ﷺ نقل شده: شعیب در منطقه «مدین» زندگی می‌کرد. وضعش خوب بود، کمبودی نداشت و تقریباً دنیايش آباد بود.

خیلی گریه کرد. اینقدر گریه کرد که بینایی چشمش از دست رفت. خدا بینایی او را برگرداند. دوباره گریه کرد و بینایی‌اش را از دست داد. پروردگار مجدد بینایی او را برگرداند. بار سوم گریه کرد و بینایی رفت؛ خدا هم بینایی‌اش را برگرداند. بار چهارم که خیلی گریه کرد و دوباره بینایی‌اش برگشت، خطاب رسید: چه شده؟ خدا می‌دانست چه شده است؛ ولی نمی‌شد که پروردگار سکوت مطلق باشد. دوست داشت با بندگان شایسته‌اش حرف بزند و صدای آنها را بشنود. این برخوردش با عباد شایسته‌اش طبیعی بود.

گریه، عاملی برای مصونیت از گناه

خطاب رسید: شعیب چه شده؟ از ترس جهنم گریه می‌کنی؟ البته گریه هم دارد؛ این ترس هم ترس مثبتی است. آدم گریه کند و اشک بریزد برای اینکه مصونیت ایجاد بشود. گریه مصونیت می‌آورد. شما زیاد شنیده‌اید گریه بر ابی عبدالله علیه السلام عامل یقینی آمرزش گناه است؛ البته گناه‌ان بین خود و خدا. این مصونیت است.

۱. زمر: ۵۴

علت گریه‌های شعیب

شعیب از ترس جهنم گریه می‌کنی؟ تا ابد به تو امنیت می‌دهم که اصلاً دوزخ را نبینی. به امید بهشت گریه می‌کنی؟ بهشت هم برای تو؛ آن مقداری که حق توتست. شعیب گفت: «آنی ما بَكِيْثُ حَوْفَا مِنْ نَارِكَ» تو می‌دانی من از ترس جهنم گریه نمی‌کنم. عجب شجاعت، روحیه و ایمانی! اینها بندگانی تسلیم بودند؛ یعنی من از ترس جهنم گریه نمی‌کنم. اگر من را جهنم ببری، این خواست توست و من هم تسلیم خواست تو هستم. من به طمع و امید بهشت هم گریه نمی‌کنم. عاشق هستم، همین! عاشق، یک حالش بی‌قراری است. اصلاً عشق ایجاد بی‌قراری می‌کند و آرامشی آدم را می‌گیرد؛ مگر اینکه آدم عاشق نباشد.

تاریکی قلب با دوری از عشق الهی

آدم عاشق نباشد و بگوید: دنیا چیست؟ مردم که هستند؟ پول چیست؟ زن و مرد کدام است؟ مغازه و صندلی چیست؟ یعنی آدم بی‌تفاوتی باشد که این هم حال خوبی نیست. در این حالت آدم بی‌قرار نمی‌شود، چون چیزی نمی‌خواهد. اگر قلبش را بشکافی، از خلقت خودش هم ناراضی است.

«میرزاوه» در شعرهایش به پروردگار می‌گوید: «من که خود راضی به این خلقت نبودم، زور بود». «ابوالعلاء مَعْرِي» می‌گفت: بودن من در این دنیا جنایت پدرم است. اصلاً چرا زن گرفت که من به دنیا بیایم. گفت: روی سنگ قبرم بنویسید: «هَذَا جَنَاهُ ابِي» به وجود آمدنِ من جنایت پدرم است! اینها خیلی فرهنگ زشته است؛ حرف‌هایی بد، بی‌ربط و ابلیسی است.

مقام رضا، یکی از صفات انسان‌های شایسته

چقدر این جملات گودال قتلگاه زیباست! این بخشش به بحث ارتباط دارد: «اللهی رضاً بِقَضَائِكَ» به هرآنچه در حق من حکم کرده‌ای، راضی هستم. به وجود بیایم، ۵۷ سال در دنیا

بمانم، فرزند علی ع و فاطمه ع باشم. حکم عبادت و جهاد به من کردی، برای من طرح ریختی که برای حفظ دینت جهاد کنم و درنهایت، با ۷۲ نفر جلوی چشمم، قطعه قطعه شویم؛ من به اینها راضی‌ام. این حالی بسیار عالی است.

آرامشِ عاشق در پی وصال الهی

شعیب گفت: من عاشق هستم؛ یک حالت عاشق هم بی‌قراری است. من تا به نقطه‌ای اوج وصال و لقای تو (نه رؤیت تو، رؤیت امکان ندارد. لقا یک معنی زیبای معنوی دارد) نرسم، آرام نمی‌شوم و نمی‌توانم خودم را نگه دارم. عشق بی‌قراری می‌آورد:

عشق از اول سرکش و خونی بُود
تا گریزد هرکه بیرونی بُود
عشق کز آن مزرع جان روشن است
یک شررش آتش صد خرمن است

شب‌بیداری عاشقانِ خدا

این عشق انبیا و اولیا را سوزاند. خوابشان به‌خاطر این عشق خیلی کم بود. مگر پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم و ائمهٔ ما شب‌ها چقدر می‌خوابیدند؟ قرآن مجید شب‌شان را تقسیم‌بندی کرد؛ چون اگر تقسیم‌بندی نمی‌کرد، می‌خواستند تا آخر عمرشان شب تا صبح عبادت کنند. خداوند به پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: نصف یا یک‌سوم از شب را عبادت کن. نیمی از شب یا یک‌سوم آن را عبادت کن. پروردگار اجازه نداد؛ اگر اجازه می‌داد، اینها بی‌قرار بودند.

تفاوتِ عشق به خدا با عشق‌های ظاهری و دنیایی

شعیب چه جوابی به پروردگار داد! گفت: من تا به نقطه‌ای اوج وصال تو نرسم، قرار و آرام نمی‌گیرم. این وصال یک امر معنوی است. این غیر از عشق‌های ظاهری است که شخص بگوید: من هیچ قراری ندارم تا عقید آن دختر یا پسر را برایم بخوانند. تا پدرم برایم مغازه نگیرد یا به فلان سفر نروم، هیچ قراری ندارم. اینجا مراد از قرارنداشتن و اوج وصال و لقا یک حرف دیگر است.



پاداشِ دنیایی شعیب علیه السلام

تا حالا این روایت را شنیده بودید؟ خیلی روایت نایی است. پروردگار فرمود: حالا که چنین حالی داری و نسبت به من بی‌قرار و عاشقی و این‌قدر گریه کرده‌ای که بینایی تو رفته و دوباره چشم‌ت را برگردانده‌ام، فعلًا در دنیا یک مزد به تو بدhem تا به آخرت برسد. به او خبر داد و گفت که مزدت این است: کلیم الله را طوری راهنمایی می‌کنم که به تو برسد و هشت سال برای تو چوبانی کند. کسی دیگر هم در دنیا چنین چوبانی به تورش خورده است؟ این مزدِ دنیایی توسّت؛ حالا اینکه برای آخرت چه کار می‌کنم، کسی جز خودم نمی‌داند.

سوقِ مرگ در عاشقانِ حقيقة

همین یک آیه را ببینید: «وَاللَّهُ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ» بیا بهشت دهم و تو را از زشتی‌های گذشته‌ات بیامزرم. این چقدر زیبایی است! با قلبتان این زیبایی را حس می‌کنید؟ گاهی تماشای این زیبایی‌ها نمی‌گذارد روح در بدن استقرار داشته باشد، لذا بدن را رها کرده و رفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «وَلَوْلَا الْأَجْلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اگر آن مدتِ معین عمری که برای آنها مقرر کرده نبود، یعنی اگر مقرر نکرده بود که این شخص شصت هفتاد سال بماند و مسئله مقرر کردن نبود، مگر عشق خدا می‌گذاشت اینها زنده بمانند!

«وَلَوْلَا الْأَجْلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرْ» برای روحشان قرار نمی‌ماند و «أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَقَةَ عَيْنٍ» یک پلک به هم‌زدن زنده نمی‌ماندند.

نتایج عشق به خدا

عشق است دیگر؛ فشار عشق خیلی زیاد است. اگر آن عشق ملکوتی و الهی در قلب تجلی کند، آدم بی‌قرار می‌شود؛ آن وقت غرق در عبادت و خوبی‌ها و محسنات می‌شود که بتواند محبوب را از خودش راضی کند. معرفت زیبایی‌های حقایق را به آدم نشان می‌دهد. شما

نگو این آیه چه زیبایی‌هایی دارد؟ فقط ترکیبی از «الف»، «ب»، «ت»، «جیم» و «ح» است، این زیبایی دارد؟ باید شناخت پیدا بکنی تا بینی چقدر زیبایی دارد!

درک عشق و زیبایی، عامل حرکت به سوی لقاء الله

با مقدمه‌ای که خدمتان عرض کردم، حالا از شما پرسم و جوابش را هم در دلتان بدھید: این چقدر زیبایی است؟ **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِذِهْبَ عَنْكُمُ الْجَنَاحَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَطَهْرَ كُلِّ قَلْمَبِرَا﴾**^۱ یعنی در اهل بیت علیهم السلام هرچه هست، پاکی محض است. وقتی آدم آیه را بفهمد، از درون آیه زیبایی می‌بیند؛ زیبایی را که دید، عاشق می‌شود؛ عاشق که شد، عامل یعنی حرکت‌کننده می‌شود؛ حرکت که کرد، به لقا می‌رسد.

﴿فُلِ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوَحَّى إِلَيْ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۲ قسمت آخر آیه چقدر زیباست! یا آن قسمت دیگر آیه: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ» لقای پروردگارت را می‌خواهی؟ اول پروردگارت را بشناس و بین زیبایی بی‌نهایت است و این زیبایی بی‌نهایت را هم، از کلمه‌به کلمه دعای «جوشن‌کبیر» ببین: «یا کریم» «یا رحیم» «یا رحمان» «یا عافی» «یا غافر». حالا لقای این زیبایی بی‌نهایت را می‌خواهی؟

وقتی زیبایی را درک کنی، عاشق می‌شوی، عاشق هم عامل می‌شود: **﴿فَيَتَعَمَّلُ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشَرِّكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾**^۳ هیچ کس را کنار من قرار نده، چون هیچ کس مثل من نیست. کلید هیچ چیزی هم دست هیچ کس جز من نیست.

سه کتاب معرفت

برای پیدا کردن این معرفت، سه کتاب رو به روی ما گذاشته‌اند: یکی «کتاب آفرینش» است که خیلی چیزهایش را در قرآن گفته؛ یکی کتاب نازل شده‌اش «قرآن» است و یکی هم



«کتاب وجود» خودتان است که همه وجودتان زیبایی است. اگر یک ذره از وجودتان تغییر کند، بهجای آن رشتی می‌آید که اسمش را بیماری گذاشته‌اند. ریه خیلی زیباست. هفتاد سال بهراحتی تو را نگه می‌دارد تا نفس بکشی؛ اما اگر چهل درصدش را کرونا بگیرد، رشتی می‌شود، در حالی که تو خودت زیبایی کامل هستی. خدا و پیغمبر ﷺ را بشناس، ائمه علیهم السلام و قرآن را بشناس، خودت و نعمت‌ها را بشناس.

لطفِ خدا به حضرت موسی علیه السلام

یک زیبایی عملی یا عمل زیبا از پروردگار برایتان بگوییم که خیلی زیباست: خداوند در «کوه طور» با کلیم صحبت می‌کند و چقدر با او عاشقانه حرف می‌زند. وقتی او را به رسالت مبعوث کرد، به او فرمود: موسی! گذشتهات را یک نگاهی بینداز. این کار خداست و بدانید خدا زیباکار است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ»؛ زیبایی با کمال قدرت. همان خدایی که به موسی علیه السلام می‌گوید: برایت چه کار کرده‌ام، خدایی ماست و خیلی کارها برای ما کرده است؛ ما یا توجه نکرده‌ایم یا یادمان رفته است.

﴿إِذَا وَحَيْتَنَا إِلَى أُمَّكَ مَا يُوْحَى﴾^۱ آن زمان که تازه به دنیا آمده بودی، آنچه را که باید مادرت درباره تو بداند، به او وحی کردم. آیا این کار زیبا نیست که با مادرت از طریق قلبش حرف زدم و به او برای این بچه‌ای که در معرض خطر کامل است، طرح دادم. بچه‌ای که دنبالش هستند تا سرش را بپرند **﴿يُلَّهُمُونَ أَبْتَأْهُ كُم﴾**^۲ که در دنیا نمائند. طرح من چه بود؟ طرح محبت و عشق، طرح رحمت و لطف.

به او گفتم: **﴿أَنِ اقْدِيفِيهِ فِي التَّابُوت﴾**^۳ یک صندوق درست کن و در این اوضاع بسیار خطرناکِ فرعونی، **﴿أَنِ اقْدِيفِيهِ فِي﴾** او را در صندوق بگذار.

۱. طه: ۳۸.

۲. بقره: ۴۹.

۳. طه: ۳۹.



«فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ» خودت صندوق را بغل بگیر و پنهانی، طوری که کسی نبیند، در دریا نیل پرت کن و به خانهات برگرد. به او آرامش دادم و گفتم: نگران نباش؛ من این بچه را به خودت برمی‌گردم که شیرش بدھی. فعلاً این صندوق را ببر و در نیل بیندار.

«فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلَيُلْقِهِ الْيَمِّ بِالسَّاحِلِ» موسی! آن زمان به دریا گفتم: امانت این مادر را تا ساحل ببر «فَلَيُلْقِهِ الْيَمِّ بِالسَّاحِلِ» و به موج گفتم که این صندوق را هُل بدهد و تا دم ساحل برساند.

اینجا دیگر اوج آیه است و از نظر محبت و عشق، کشنده است. خدا درک قرآن را به ما بدهد که در آن، از کارهایی می‌گوید که برای ما انسان‌ها انجام داده است. «يَاخُذْهُ» به دریا گفتم: او را دم ساحل ببر «عَلُوٌّ لِي وَعَدْوُ لَهُ» که دشمن من و این بچه، او را از آب بگیرد. فرعون دنبال موسی ﷺ بود که وقتی به دنیا آمد، او را بکشد. تو را از دریا گرفتند و به دربار بردنند.

«وَأَلْقِيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّيْ» وقتی تو را درآوردن، این قدر شیرینی و کارهای زیبا در آن شیرخوارگی داشتی که زن فرعون به او گفت: ما که بچه‌دار نشدیم؛ این را به عنوان بچه خودمان قبول کنیم و طوری بودی که این زن و شوهر عاشق تو شدند. دشمن خودم و تو را وادار کردم عاشقانه شب‌وروز سرپرستی‌ات کنند. «وَلْتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي» تا اینکه در سایه مراقبت من، آن هم در دامن دشمن من و خودت، موسای کلیم الله بشوی.

اینها زیبایی‌های خدا نیست؟ اینها زیبایی‌های کار پروردگار نیست؟ این آیات نباید ما را به پروردگار پیوند شدید بدهد و ما را تشویق کند تا زیباتر نماز بخوانیم، بهتر روزه بگیریم، بهتر دنبال مال حلال باشیم، سالم‌تر زندگی کنیم، حق کسی را پایمال نکنیم، نتریم و نخوریم. اینها سود فهم این آیات نیست؟

کلام آخر

خدایا! ماه مبارکت به روز دهم نزدیک می‌شود؛ یعنی یکسوم ماه از ما خدا حافظی می‌کند. خدایا نپسند دست ما خالی بماند؛ البته که نمی‌پسندی، چراکه تو خدای آسان‌گیر، کریم و رحیم هستی.

چه خوش است یک شب بگُشی هوا را به خلوص خواهی ز خدا خدا را
عاشقانه به او بگو:

ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیدهست
به حضور خوانی ورقی ز قرآن فکنی در آتش کتب ریا را
در خواندن قرآن، به من حال، اشک و فهم بد. زیبایی آیات را به من بنمایان و این
حجاب بین من و قرآن را برطرف کن.

شود آنکه گاهی بدھند راهی به حضور شاهی چو من گدا را
من لایق نیستم، ولی تو لایقی؛ من کوچک هستم، ولی تو بزرگی؛ من ذلیل هستم،
ولی تو عزیزی؛ من ناتوان هستم، ولی تو قدرت داری و می‌توانی تمام این مسائل من را
جبران کنی.

طلبم رفیقی که دهد بشارت به وصال یاری دل مبتلا را
مگر آشنایی ز ره عنایت بخرد به خاری گل باعث ما را

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِبادتكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فَضْلَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كَرْمَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رَحْمَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وَصَالَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدَتَكَ». 

مولاجان! مرگ ما را در نماز قرار بده.
مرگ ما را ایام عاشورا قرار بده.
مرگ ما را در کمیل قرار بده.
مرگ ما را در عرفه قرار بده.

جلسه ششم / خلقت هستی در نهایت زیبایی

به حق انبیا و ائمه علیهم السلام، این بیماری را از دنیا و از شیعیان بردار.
لحظه مرگ، پرونده ما را به عنوان یک شیعه قابل قبول، به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام
برسان. به عزت و جلالت، به انبیا و امامان، به گریه‌های دختر سیزده ساله کنار بدن
قطعه قطعه بابا، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.
حسین جان! نمی‌خواهم بی تو بمیرم. لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های
حسینت قرار بده.



جلسہ، مقدمہ

منابع کسب معرفت حق

منابع کسب معرفت حق

کسانی که دنبال معرفت رفته یا خواهند رفت، این معرفت را از سه کتاب به دست می‌آورند؛ یک معرفت پاک، بی‌شایبه، درست و مثبت.

آفرینش، کتاب اول معرفت

کتاب اول، کتاب آفرینش است. لازم نیست اهل معرفت به گوشه‌گوشة آفرینش بروند و ببینند که چه خبر است، بلکه برابر با چشم‌اندازشان کسب معرفت می‌کنند؛ مثلاً شب، ماه و ستارگان آسمان را می‌بینند که اینها از نشانه‌های قدرت پروردگار است. **﴿وَأَخْلَافُ الْيَلَّٰوَ النَّهَارِ لَا يَأْتِ﴾**^۱ رفت و آمد شب و روز، نه فقط یک نشانه، بلکه نشانه‌هایی از قدرت، رحمت، حکمت، لطف و محبت خداست. شب چه اتفاقی می‌افتد؟ وزن زمین را که میلیارد‌ها ژن است، هر ۲۴ ساعت یکبار دور خودش می‌چرخاند؛ بخش رو به آفتاب، روز است و بخشی که رو به آفتاب نیست، شب است.

دانشمندان نوشتند: اگر شب دائمی بود، هیچ موجود زنده‌ای زنده نمی‌ماند. اینکه می‌گوید «لایات»، به این خاطر است؛ چون اگر دائماً شب بود، همه‌چیز یخ می‌زد و منجمد می‌شد. آدم می‌تواند خورشید و روشنایی روز و حیوانات و گیاهان و پرندگان را در روز ببیند؛ همچنین اگر دائماً روز بود، الان کره زمین یک گلوله آتشین بود و هیچ چیزی زنده نمی‌ماند.

۱. آل عمران: ۱۹۰.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

آدمی که می‌خواهد معرفت کسب کند، نیاز نیست که همهٔ عالم آفرینش را بگردد تا ببیند چه خبر است، بلکه همین مقدار چشم‌انداز کافی است. پروردگار می‌فرماید: آنها بی که با تماشای این عالم هستی به دنبال معرفت هستند، وقتی جهان را می‌بینند، چه در حال ایستادن، چه در حال نشستن و چه در حال خوابیدن، به پروردگار توجه قلبی می‌کنند؛ چون با توجه قلبی می‌فهمند که این جهان، خودش خودش را سرپا نکرده، خودش هم خودش را نساخته است. این جزء محلاً است.

خلقت انسان

اگر جهان، خودش خودش را سرپا کرده، ما هم باید خودمان خودمان را سرپا کرده باشیم؛ چون ما هم عضوی از این جهان هستیم. در حالی که ما نسبت به خلقت خودمان هیچ کاره بوده‌ایم. این ما نبودیم که بخواهیم نقشهٔ وجود آمدن خودمان را بکشیم و پدر و مادرمان هم یک واسطه بوده‌اند. آنها دوست داشتند که ازدواج کنند و بچه‌دار شوند، فقط یک واسطه بودند و در خلقت ما کارهای نبودند. پدر غذای حلال خورد، یک مقدار از آن غذا نطفه شد و نطفه به رحم مادر منتقل گردید. به فرمودهٔ قرآن: «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» شما را در سه تاریکی به‌شکل زیبایی صورت‌گری کردم: **﴿وَصَوَّرَ كُلُّهُ فَأَخْسَنَ صُورَ كُلُّهُ﴾**^۱ چقدر زیبا نقاشی‌تان کردم!

بعد از نُه ماه به اراده من به این دنیا آمدید. پدر و مادر جنبهٔ ربویت، خالقیت، الهیت و رزاقیت نداشتند. اگر بگوییم کل جهان خودبه‌خود به وجود آمده، باید همین داوری را در مورد خودمان هم داشته باشیم؛ چون ما هم یک جزء از جهان هستیم و اگر بگوییم جهان ما را به وجود آورده، جهان خودش را به وجود نیاورده، چه برسد جزئی از خودش را به وجود بیاورد. **﴿اللَّهُ خَالقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾**^۲.



۱. غافر: ۶۴

۲. زمر: ۶۲

ویژگی‌های اولواللباب

خداآوند می‌فرماید: در این ایستادن، خوابیدن و نشستن، بندگانی دارم که «اولواللباب» هستند؛ یعنی هم مغز دارند و هم مغزشان کار می‌کند و فعال است. هستی را در حد یک چشم انداز نگاه می‌کنند و می‌دانند کار خداست. **﴿وَتَقْرَبُوكُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۱ مغز را به کار می‌گیرند و در کل هستی اندیشه می‌کنند، ولو اینکه به همه جای هستی نروند. اولین کسی که گفت آب مركب از اکسیژن و هیدروژن است، از کجا این مطلب را پیدا کرد؟ گوشة آزمایشگاه به این مطلب رسید. بعد هم گفت هرچه آب در عالم هست، مرکب از اکسیژن و هیدروژن است؛ مگر کل دریاها را در آزمایشگاه بررسی کرد یا کل اقیانوس‌ها را دید؟! داوری‌ها و قضاوت‌هایی است که وقتی بر جزء یک کل داوری می‌شود، آن داوری به سراغ همه کل هم می‌رود؛ اگر این یک قطره آب از اکسیژن و هیدروژن است، همه آب‌های جهان هم از اکسیژن و هیدروژن است. **﴿تَعَجَّلُونَ﴾** یعنی در حال ایستاده، نشسته و خوابیده، در برابر چشم‌اندازی که از آسمان‌ها و زمین در مقابلشان است، به این حقیقت می‌رسند که **﴿رَبَّنَا مَا حَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾**^۲ یعنی تو این عالم را بیهوده نیافریده‌ای.

عالیمی که عالم مثبت است، اجزایش هم حق و مثبت هستند. من هم که یک جزء از این عالم و حق هستم، باطل و به بازیچه آفریده نشده‌ام. من هم مثبت هستم. اگر زرنگ باشم، آثار مثبت را از خودم بروز و ظهور می‌دهم؛ فکر می‌کنم، می‌بایم، اختراع می‌کنم، می‌نویسم، می‌گوییم، روی کاغذ نگاه می‌کنم، قلم می‌دونم و یک ساختمان چهل طبقه را روی کاغذ می‌آورم؛ بعد به معمار و مهندس می‌دهم و می‌گوییم پیاده کنید.

کل این جهان را که با همه تمدنش می‌بینید، قبلاً در مغز انسان‌ها بوده و بعد بیرون آمده است. اینها هیچ کدام از اول بیرون نبوده؛ بلکه مایه کل این مسائل کره زمین، از صنعت و کشاورزی، دامداری، کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها در همان نطفه بوده که از چلب پدر

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. آل عمران: ۱۹۱.

به رحم مادر رفته و تماماً آنجا بود؛ در سلول‌ها، کروموزوم‌ها و اسپرم‌ها. بعد فکر کردند که وقتی این نطفه تبدیل به آدمیزاد شد، از آن نطفه که حالا تبدیل به انسان شده، می‌توان نقشۀ همه زندگی دیروز، امروز و فردا را بیرون آورد. همه اینها اولی کار در نطفه بوده، بعد حرکت کرده و در خرد و مغز آمده است. بعد هم نشستند و فکر کردند، درس خواندن و اینها را از مغزشان بیرون آورده‌اند که تبدیل به کارخانه برق، کارخانه بافتگی و کارخانه ماشین‌سازی شده است. اینها همه در نطفه بود.

شیخ بهایی می‌گوید: تو نسخه الهی هستی، نمی‌دانی چه کسی هستی؟! تو یک نسخه نوشته‌شده پروردگار هستی که همه چیز را در تو نوشته، حالا آن نوشته‌ها را بیرون می‌دهی. یک کارخانه درست می‌کنی که هزار نفر کارگر می‌خواهد، ده نفر را می‌گذاری و به جای نهصدتای دیگر، یک کلید برق قرار می‌دهی که وقتی می‌زنی، صدهزار دوک می‌چرخد. به ماشین هم نقشه می‌دهی و هر نوع پارچه‌ای که بخواهی، برایت می‌بافد؛ همه اینها در تو نوشته شده است.

حق بودن خلقت و آفرینش الهی

انسان اهل فکر وقتی این چشم‌انداز جهان را می‌بیند، می‌گوید: «رَسَامَا حَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»^۱ خدایا! هیچ‌چیزی را به باطل نیافریده‌ای، همه چیز حق است و من هم جزء این عالم و حق هستم. همین‌طور که کل جهان کتاب آیات توست، من هم کتاب آیات تو هستم. «سَرُّهُمْ آیَاتٍ فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۲ این را یادم بماند که من حق هستم. یک قلم مو برندارم و رنگ باطل روی این حق بکشم، خودم را رنگ نکنم که بعد از حق بودنم تبدیل به ابلیس، شیطان و شمر و یزید شوم. من حق هستم.

این گفتار پروردگار است: «حَتَّىٰ يَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» یقیناً و حتماً کار من حق است. یک وقت با چشم، زبان، گوش، شکم و شهوت، خودت را رنگ نکنی که بعد از این رنگ

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. فصلت: ۵۳.

کردن، تبدیل به شیطان و عدوالله شوی. بگذار حق روشن و آشکار بماند. این خراب‌کاری را نکن، چراکه خیلی خطرناک است. اگر این خراب‌کاری انجام بگیرد، آنوقت خداوند متعال علامت و نشان حق بودن را از تو می‌گیرد و می‌گوید: «**كَمَلَ الشَّيْطَانِ**» داستان این آدم ناچق شده، داستان شیطان است. او هم اول حق بود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: ابليس شش‌هزار سال همراه ملائکه عبادت کرد که شما خبر ندارید این سال‌ها سال‌های دنیا بوده یا غیر از این دنیا؛ ولی ناچق شد.

«**كَمَلَ الشَّيْطَانِ إِذَا لَمْ يَأْتِ إِلَيْهِ إِنْسَانٌ أَكْفَرٌ**»^۱ داستان او داستان شیطان است که تشویقش کرد و گفت: به خودت نشانه و علامت کفر بزن، عربده بکش، بنویس چه خدای! چه قیامتی! چه پیغمبری! چه اخلاقی!

رنگ کفر، رنگ شیطان

یک شب در انگلستان به منبر می‌رفتم، موقع برگشتن به خانه مسیری بود که پیاده‌روی داشت. در آن مسیر به جوانی برخوردم. به آقایی که با من بود و خیلی هم خوب انگلیسی می‌دانست، گفتم ببین حاضر است با او حرف بزنیم؟ به او گفت: آقا حاضرید که ما با شما حرف بزنیم؟ گفت بله، حاضر هستم. پرسیدم: چه کاره هستی؟ گفت: دانشجو هستم. گفتم: سال چندم هستی؟ گفت: حدوداً آخرهای آن هستم. گفتم: رشته‌ات چیست؟ گفت: رشته خیلی مهمی است.

یک سوالی که از او پرسیدم، این بود: زندگی را می‌شود برای من معنی کنی؟ گفت: بله. گفتم: معنی زندگی چیست؟ گفت: لذت‌بردن است. گفتم: کی؟ گفت: لحظه‌به‌لحظه، گفتم: چه نوع لذتی؟ گفت: هر نوع لذتی! گفتم: اینجا هر نوع لذتی حرام نیست؟ گفت: حرام یعنی چه؟ گفتم: تا کی باید لذت برد؟ گفت: تا وقتی که نَفَسَ آدم بند بیاید. گفتم: بعد که آدم را در قبر می‌گذارند چه؟ گفت: بعدش هم هیچ خبری نیست، خاک می‌شوی و تمام! این رنگ کفر است.

۱. حشر: ۱۶

اگر مردها خاک و همه‌چیز تمام شود، پس مزد عبادت انبیا و کیفر ستمکاران چه می‌شود؟ ۷۲ نفر را کریلا قطعه‌قطعه کنند و بفرض بخواهند مزدشان را بدنهند، آنها نیستند و از دنیا رفته‌اند؛ باید جهان دیگری باشد که حکمت، لطف و عدل خدا در آنجا، مزد هرکسی را خوب یا بد در حد کاری که در دنیا کرده بدهد. این رنگ شیطان است! «إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفُرْ» اصلاً به بشر می‌گوید که به تمام حقایق کافر شو؛ هیچ خبری غیر از خودت نیست. خودت هم زندگی‌ات را فقط به لذت‌بردن معنا کن. بعضی از شما اروپا را ندیده‌اید؛ از نظر گناه، آلودگی، شیطنت و پستی، خیلی درهم‌برهم است.

مَثَلٌ كَافِرٌ، مَثَلٌ سَكَّ!

اگر آدم رنگ کفر را به خودش بزند و رنگ حق را که رنگ خداست، زیر رنگ کفر بپوشاند، آن وقت خدا در قرآن می‌فرماید: **﴿فَتَنَاهُ كَمَلٌ الْكَلْبٌ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثٌ أَوْ تَرْكُهُ يَلْهَثٌ﴾**^۱ حبیب من، این را می‌گویی؟ این عین سگ است! اگر کاری به او نداشته باشی، زبانش را بیرون می‌آورد و حرکت می‌دهد. کاری هم به او داشته باشی، اخلاق سگی‌اش را دارد.

ویرگی‌های اهل حق

آن کسی که حق‌بودن خودش را حفظ می‌کند و درک کرده که چون عالم حق است، پس خودش هم جزئی از این حق است، این حق‌بودن را حفظ می‌کند. مدام این حق بودن را با نماز، روزه، عمل به قرآن و اجتناب از گناهان تقویت می‌کند و به خودش قدرت می‌دهد. این قدر به خودش قدرت می‌دهد که پروردگار عالم در قرآن مجید می‌فرماید: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًا﴾**^۲ این نتیجه دنیوی است.



۱. اعراف: ۱۷۶

۲. مریم: ۹۶

قبض روح مؤمن

وقتی خدا می‌خواهد شخص مؤمن را به عالم آخرت انتقال بدهد، به ملک‌الموت می‌گوید: وقتی می‌روی تا جان بندۀ من را بگیری عین یک خادم کنار بسترش می‌ایستی، سلام می‌کنی و از او اجازه می‌گیری، اگر گفت جانم را بگیر می‌گیری و اگر گفت نه، برمی‌گردی. البته این نوع روایات خیلی زیاد است. من خیلی دوست داشتم در یک جلسه‌ای که راجع به لحظهٔ مرگ صحبت کردم و شش سال طول کشید، همهٔ این روایات را می‌خواندم و نوار می‌شد. خیلی روایات جالبی است! با آیات قرآن هم هماهنگ است.

ملک‌الموت می‌آید و می‌گوید که اجازه می‌دهی جانت را بگیرم؟ در روایاتمان دارد که ملک‌الموت بالای سر اینها مثل یک پدر بسیار مهربان است. مؤمن می‌گوید: نه! ملک‌الموت می‌فرماید: چرا اجازه نمی‌دهی؟ مگر بد است آدم از این جای تنگ، پرجمعیت و پرفساد به جایی برود که همهٔ آن، نور و صفا و درستی است، چرا اجازه نمی‌دهی؟

مؤمن به‌خاطر آن روحیه‌ای که دارد، می‌خواهد بیشتر زنده بماند تا خدا را بیشتر عبادت کند و بیشتر به مردم خدمت کند؛ علتش این است، نه اینکه بترسد. بعد ملک‌الموت به پروردگار می‌گوید: خدایا! بندۀ تو می‌گوید نه، خطاب می‌رسد که پرده را کنار بزن و جایش را در بهشت نشانش بده. ملک‌الموت به مؤمن می‌گوید: می‌خواهم تو را به اینجا ببرم. مؤمن می‌گوید: نه! خطاب می‌رسد که هم‌نشین‌های آخرتش را نشانش بده. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: پرده کنار می‌رود و ما چهارده نفر را می‌بیند؛ مخصوصاً وقتی چشمش به ابی عبدالله علیه السلام می‌افتد، به ملک‌الموت می‌گوید: چرا معطل هستی؟! البته این در یک روایت دیگر است.

این نظر خداست که وقت احتضار بگوید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي» از این دنیا برگرد، «إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي». امام هشتم علیه السلام درباره این آیه

۱. فجر: ۲۷-۳۰

می‌فرمایند: پرده کنار می‌رود و به او می‌گویند «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» می‌خواهیم تو را بین این یاران و نزد این چهارده نفر ببریم؛ وارد شو، «وَادْخُلِي جَنَّتِي».

چشم‌انداز اهل فکر

این مقدمهٔ معرفت است که انسان اهل فکر (الولالباب) در حالت ایستاده، خوابیده و نشسته چشم‌اندازش آفرینش است؛ عالم، کره زمین و خیلی چیزها را نگاه می‌کند و بعد معرفت ایجاد می‌شود، می‌گوید اینها هیچ کدام خودشان خودشان را نساختند. ساخت کسی است که علم و قدرت، رحمت و کرم دارد. می‌گوید: ﴿نَتَامَا حَقَّتْ هَذَا بَاطِلًا﴾^۱ خود من هم یک جزء از این عالم هستم، من هم حق هستم. ﴿مَا حَلَقَنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَتَهَمُّمَا إِلَّا لَحِقَ﴾^۲؛ ﴿سَنُرِيْهِرِآتِا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۳. «أَنَّهُ الْحَقُّ» برایشان روشن شود که خدا چه ارزشی در ساخت ما به کار برده و چقدر به ما احترام کرده است! این یک کتاب برای تحصیل معرفت است.

معرفت خالق و مخلوق، نتیجهٔ دقت در آفرینش

ما با دقت در آفرینش دو معرفت به دست می‌آوریم؛ یکی رب، صاحب، مالک و خالق این عالم را می‌شناسیم؛ یکی هم به موجودات در حد خودمان شناخت پیدا می‌کنیم. حتی در موضوع معرفت، وقتی یک برگ را نگاه می‌کنیم، واقعاً فریاد دلمان بلند می‌شود:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
دو خطبه در «تهجی البلاعه» است که واقعاً از شما می‌خواهم این دو خطبه را ببینید: یکی خلقت مورچه و یکی هم خلقت طاووس؛ ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهش حتی به اجزای آفرینش مورچه و طاووس که یک جزء از این عالم خلقت هستند، چگونه است؟ شما رنگ‌بندی پر

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. احباب: ۳.

۳. فصلت: ۵۳.



طاووس را ۱۵۰۰ سال پیش در گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام بیینید، آدم شگفتزده می‌شود که علی علیه السلام نگاهش به آفرینش چه نگاهی بوده، درکش از آفرینش چه درکی بوده و فهمش از حق بودن کل خلقت چه فهمی بوده است. این یک کتاب برای تحصیل معرفت است.

رابطه محبت خدا با سایر محبت‌ها

البته این نگاه با چشم است که آدم را به اینجا می‌رساند. اگر کتاب‌هایی را که درباره گیاهان، حیوانات، ماه، خورشید، ستارگان، دریاها، کوه‌ها و منافع اینها نوشته شده بخوانیم، باید حداقل سیصد چهارصد کتاب در این زمینه بخریم، بخوانیم و از خدا و از خلقش لذت ببریم و دلمان را با خدا یکی کنیم. خدا نمی‌گوید زن و بچه‌ات را دوست نداشته باش، اینکه اصلاً امکان ندارد! خودش زن و بچه و محبت به آنها را به آدم داده، پس نمی‌گوید دوست نداشته باش. نمی‌گوید پول یا خانه‌ات را دوست نداشته باش؛ بلکه می‌گوید همه محبت‌هایی که داری، زیرمجموعه محبت به من قرار بده تا این محبت به من، محبت تو را به غیر از من جهت بدهد. این طور نباشد که همه را یاد کنی، ولی مرا فراموش کنی؛ زن و بچه را یاد کنی، ولی خدا را نه؛ پدر و مادر را یاد کنی، ولی خدا را نه؛ کارخانه و مغازه را یاد کنی، ولی خدا را نه؛ خودت را یاد کنی، ولی خدا را نه. تمام محبت‌ها را یکی کن تا زیرمجموعه محبت من شود.

وجود انسان، کتاب دوم معرفت

کتاب دیگر، کتاب وجود خودمان است. در یک جلسه نمی‌توان گفت که خدا در این کتاب، چند آیه قرار داده است. هر سلولی یک آیه خداست. من بعد از این تحقیق، تحقیق جدیدی ندیده‌ام؛ شاید دانشمندان طی پیشرفتی که در علم شده، چیزهای دیگری هم گفته باشند؛ ولی این آخرین چیزی است که من دیده‌ام. اگر انسان بخواهد تعداد سلول‌های بدنش را بشمارد، اگر از همان ابتدایی که به دنیا می‌آید تا سه‌هزار سال، کارش فقط شمردن باشد و هیچ کار دیگری هم نکند و ثانیه‌ای هزار سلول هم بشمارد، بعد از سه‌هزار سال، تازه شمردن سلول‌ها تمام شده و معلوم می‌شود که تو چند سلول داری!

حالا در مورد رگ‌هایی که خون را در بدنت به تمام نقاط بدن می‌برد، نوشته‌اند که طول آن از کل لوله‌کشی نیویورک بیشتر است! رشتۀ اعصاب بدن این‌قدر طولانی است (خدا همه را در یک بدن پیچیده) که می‌گویند اگر یک میخ روی زمین بکوبی، سر عصب را به آن گره بزنی و عصب‌ها را بکشی، باید آن را یک بار به دور کره ماه پیچانی و بعد برگردی تا دوباره آن سرش را به میخ بیندی!

اینها ادارۀ مخابرات بدن است که وقتی شما پایت روی یک تیغ می‌رود، عصب‌کف پا باید به مغز خبر بدهد که یک تیغ به پا فرورفته است. مغز نیز به عصب پا فرمان دهد که پا را کنار بکشد و تیغ را بیرون بیاورد. کل این خبردهی و خبرگیری، یک سی‌هزارم ثانیه طول می‌کشد. خودت هم کتاب خدا هستی و با خودت هم می‌توانی معرفت‌الله پیدا کنی.

قرآن مجید، کتاب سوم معرفت

کتاب دیگر، کتاب معرفت کامل، جامع و عاشقانه، قرآن مجید است. در این کتاب است که انسان، هم به آفرینش و هم به صاحب آفرینش معرفت پیدا می‌کند. همچنین انسان به خودش و وظایف، مسئولیت‌ها و تکالیف معرفت پیدا می‌کند. به اخلاق انبیا و ائمه طاهرين نیز معرفت پیدا می‌کند و می‌بیند چه اخلاق زیبایی! عاشق این زیبایی می‌شود و دنبال آن می‌دود که خودش هم آن زیبایی را به دست بیاورد.

ده نفر جمع می‌شوند، یوسف را کتک می‌زنند و خونین و مالینش می‌کنند؛ بعد می‌خواهند او را در چاه بیندازند که یکی از آنها می‌گوید: او را این‌طور نیندازید. به کمرش طناب بیندید و پیراهنش را هم درآورید و بعد به ته چاه بفرستید؛ آنگاه طناب را بپرید تا برویم. چهل سال پدر و مادر یوسف ﷺ با گریه به سر می‌برند.

با آن همه رنجی که به یوسف دادند، وقتی بعد از سفر سوم یوسف را می‌شناسند، یوسف به ده نفرشان می‌گوید: ﴿لَا تُشَرِّبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمُ﴾^۱ من گناهی را از جانب شما نمی‌دانم و شما را

۱. یوسف: ۹۲



بخشیدم؛ کاری هم به گذشته تان ندارم. الان هم به کنعان برگردید، پدر و مادر و زن و بچه را بردارید و به اینجا بیاورید تا به شما خانه، کار، جنس و زندگی راحت بدهم. این معرفتی است که آدم از قرآن به دست می‌آورد. کسی که به او از طرف خانواده‌اش ظلم شده، حال که به یک جایی رسیده است، با آن خانواده چه کار می‌کند؛ همه‌اش زیبایی است.

کلام آخر

دلا تا به کی از درِ دوست دوری گرفتار دام سرای غروری
 نه بر دل تو را از غم دوست، دردی نه بر چهره از خاک آن کوی، گردی
 دیگر چه مقدار باید از تو دور بمانم و بی یاد تو زندگی کنم؟! تا کی باید بی‌معرفت باشم؟!
 عمرم نزدیک به تمام شدن است؛ بقیه هم که جوان هستیم، به سرعت رو به پیری
 می‌رویم. چه زمانی باید تو را بشناسم و با تو قرارداد رفاقت بیندم؟!

ز گلزار معنی، نه رنگی نه بوی در این کهنه گنبد، نه هایی نه هوی
 چرا از دست خودت پیش خدا ناله نمی‌زنی؟ چرا از گناهانت داد نمی‌کشی؟ مگر چه کار
 کرده‌ای که خجالت می‌کشی بگویی: خدایا! نمک خوردم و نمکدان شکستم، مرا بیخش.
 خدایا! فردا شب، شب دهم ماه رمضان است. نمی‌دانم این ده روز گذشته چه خاکی به
 سرم ریخته‌ام.

تو را خواب غفلت گرفته است در بر چه خواب گرانی است، الله‌اکبر
 چرا این چنین عاجز و بی‌نوایی بکن جست‌وجویی، بزن دست و پایی
 سؤال علاج از طبییان دین کن توسل به ارواح آن طبیین کن
 بگو هیچ شی در این نه شب را تنها نیامده‌ام، بلکه با گریه بر حسینت آمدده‌ام؛ مرا قبول
 کن. هیچ شی را بدون توجه به علی^{علیه السلام} و زهرا^{علیه السلام} نیامده‌ام.

دو دست دعا را برآور به زاری همی گو به صد عجز و صد خواستاری
 الهی، الهی، الهی! حالا راهم بده، صدایم را بشنو و نگاهی به من بیندار.



دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِبادتكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً معرفتكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فضلكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كرمكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مغفرتكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رحمتكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وصالكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مشاهدتكَ».»

مولاجان! من هم می خواهم یک زمانی بباید تا با تو حرف بزنم و بگویم:
دلم را بهر عشقت خانه کردم به دست خود، دلم دیوانه کردم

مولاجان! بیشتر از این دعا بلد نیستم، چه بگویم.
خدایا! این بیماری را از کره زمین و کل خانواده‌های شیعه بردار. به همین زودی، خبر
خوش به همه مردم برسان.

خدایا! مرگ ما را در نماز قرار بده. مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده. مرگ ما را در ایام
عاشورا قرار بده. مرگ ما را در عرفه قرار بده.

الهی به انبیا و اولیایت، به آیات کتابت و به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری ﷺ قسم،
مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

مولاجان! ما این شبها چیزی از تو نمی‌خواهیم که بگویی بندۀ من، به صلاحت نیست
دعایت را مستجاب کنم. همه اینها به صلاح است. پرونده ما را وقت مرگ به عنوان یک
شیعه قابل قبول، به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام برسان.

خدایا! لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

خدایا! فرج امام زمان علیه السلام را برسان. چشم ما را به دیدارش روشن کن.



جلسہ هشتم

آثار و راههای کسب معرفت

عشق و عمل، تیجهٔ معرفت و آگاهی

نمی‌دانم چگونه دربارهٔ معرفت صحبت کنم؛ مثلاً بگوییم یک اقیانوس بی‌ساحل است یا بگوییم یک حقیقتی است که نسبت به همهٔ آفرینش فraigیر است و آثارش را می‌توان تا حدی بیان کرد.

وقتی انسان در حد خودش صاحب معرفت، دانایی، فهم و آگاهی شود، در کنار این آگاهی یک معدن باعظامتی از عشق و عمل خواهد شد. چون معرفت واقعی نسبت به هر چیزی از حقایق عالم، زیبایی آن حقایق را برای کسی که اهل دل باشد نشان می‌دهد و این زیبایی سبب می‌شود که دل، سبزه‌زار عشق به آن حقیقت شود و عشق هم محرک است، یعنی یک نیرویی به انسان می‌دهد که در راه رسیدن به معشوق حرکت کند.

معرفت به حقیقت نماز و قرآن

یک جمله‌ای رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمیت‌الله‌علی‌ہ} دارند که می‌فرمایند: «فُرِّئَةٌ عَيْنِي فِي الصَّبْلَةِ» دل خوشی من به نماز است. در حالی که خیلی‌ها نماز نمی‌خوانند؛ خیلی‌ها با کراحت بیدار می‌شوند و نماز می‌خوانند؛ خیلی‌ها در روز و یا مغرب و عشاء با بی‌رغبتی وضو می‌گیرند و نماز می‌خوانند. شاید هم در دلشان بگویند راحت شدم! اما این که پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آمیت‌الله‌علی‌ہ} می‌فرمایند دل شادی من نماز است، معلوم می‌شود که ایشان به آن واقعیات نماز معرفت کامل داشته و



زیبایی باطن نماز را می‌دیدند. این زیبایی دلshan را می‌برده و دلshan در این دنیا به نماز خوش بوده است.

مثلاً گاهی که بلال نبود و وارد جلسه می‌شد، به بلال می‌فرمودند: «آرختا یا بلال» راحتی و خوشحالی را برای من بیاور. بلال هم دیگر می‌دانست که این حرف پیغمبر ﷺ یعنی چه، شروع می‌کرد به قرآن خواندن. بلال صدای خوبی نداشت، ولی صدایش آمیخته با تقوای بود. پیغمبر ﷺ از این صدا لذت می‌برد و وقتی بلال قرآن می‌خواند، پیغمبر زیبایی آیات را لمس می‌کرد. دو آیه که برای پیغمبر می‌خواند، ایشان شاد می‌شد. گویی از همه غم‌های دنیا، راحت و آسوده می‌گشت.

سه کتاب معرفت

الف: کتاب آفاق و جهان هستی

برای به دست آوردن معرفت، سه کتاب در قرآن به ما معرفی شده است. یک کتاب بنا بر نام‌گذاری خود پروردگار، کتاب آفاق یعنی جهان است. «به نزد آنکه جانش در تجلاست» همه مربوط به این باطن است. وقتی باطن تاریک است، آدم فقط از پول، زمین، پاساژ، ازدواج و خوراک خوش می‌آید و دیگر از هیچ‌چیز خوش نمی‌آید. این قدر اینها بدخال هستند که خدا می‌فرماید: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ أَشْمَأَرْتُ»^۱ وقتی کلام و یاد خدا را می‌شنوند، باطنشان بهشت مترجر می‌شود که چرا اسم خدا را برداند.

اثر باطنی معرفت

اما باطن نورانی پیغمبر اکرم ﷺ این قدر قوی است که وقتی بلال به حضرت گفت: آقا! چرا این قدر نیمه شب به بعد، گریه، عبادت، سجده و ناله می‌کنید؟ من گاهی که صبح دنبالتان می‌آیم تا به مسجد برویم، هنوز صدای ناله و گریه شما تمام نشده؛ مگر چه شده؟



پیغمبر ﷺ فرمودند: «أَفَلَا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ عَبْدًا شُكُورًا؟» یعنی من از پروردگارم بندۀ سپاسگزاری نباشم؟! من از خدا خوشم می‌آید و از بیداری برای او لذت می‌برم. من وقتی عبادت می‌کنم، عبادت من سپاسگزاری از همه نعمت‌های پروردگار است. این نتیجهٔ معرفت است. آدم در حد خودش خدا را که بشناسد، زیبایی بی‌نهایت را شناخته و وقتی آدم جهان را بشناسد، زیبایی را شناخته؛ چون از زیبا غیر از زیبایی صادر نمی‌شود. به نزد آنکه جانش در تجلاست همه عالم کتابِ حق تعالی است

تفکر در آیات‌الله، عامل معرفت

خورشید یک آیه این کتاب است، ماه یک آیه این کتاب است، ستارگان آیات این کتاب هستند؛ درختان، گل‌ها، حیوانات، دریاها، صحراءها، کوه‌ها، معدن‌ها، سنگ‌های قیمتی و سنگ‌های معمولی، همه آیات‌الله هستند.

نمی‌خواهم وارد بحث زنبور شوم. چند صدهزار کتاب درباره زندگی اش نوشته شده است؛ ولی قرآن مجید یک سوره دارد به نام زنبور که سوره «نحل» است. آن هم به‌حاطر اینکه این سوره سه آیه درباره زنبور دارد. مسائل زنبور را که در این سه آیه مطرح می‌کند، آخر این سه آیه می‌گوید: **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّفَوْهِ يَعْقِلُونَ﴾**^۱ زنبور یک آیه از این کتاب آفرینش است، زنبور آیه خداست.

یک راه معرفت مطالعه در عالم هستی است. حالا ما که نمی‌توانیم برویم و همه عالم را سیر کنیم و ببینیم چه خبر است؛ ولی هم در قرآن مجید راجع به آیات آفاق، نزدیک به هزار آیه نازل شده و هم در شرق و غرب، هزاران کتاب درباره موجودات این عالم نوشته شده است. کتاب‌های خیلی مهمی که وقتی آدم می‌خواند، اصلاً بُهتش می‌برد که تمام موجودات عالم، تک‌تک خدا را نشان داده‌اند. اینکه این هستی یک صانع، خالق، عالم و مدبر دارد.

من اینها را در همین کتاب‌های مهمی که نوشته شده خوانده‌ام. مثلاً یک حیوانی است که عکسش هم در آن کتاب بود. خداوند به تمام حیوانات، برای حفظ جانشان دو علم داده:

۱. نحل: ۶۷

یکی علم دشمن‌شناسی و یکی هم دانش تعذیه (اینکه چه بخورم) عالیم هستند. اصلاً جهان، موجود نفهم بی‌شعور ندارد. اگر بعضی از آدم‌ها را خدا در قرآن می‌گوید: «**آنقدر فقر
تجهیلون**»^۱ نه اینکه شما ذاتاً نفهم هستید، بلکه خودتان را در گردونه نفهمی قرار داده‌اید! عکس این حیوان هم هست، کتابش را دارم. حدود نهصد صفحه است. راجع به خیلی از موجودات که بعضی‌هایش را خود من هم دیده‌ام، این حیوان اندازه یک موش صحرایی است، در بیابان‌ها هم زندگی می‌کند و مثل بقیه حیوانات دشمن‌شناس است. شما ببینید، وقتی موش گربه را می‌بینید یا آهو پلنگ و ببر و شیر را می‌بینید، فرار می‌کند. همه حیوانات دشمن‌شناس هستند. فقط خیلی از آدم‌ها هستند که نیشسته‌اند، نخوانده‌اند و نپرسیده‌اند که دشمن‌نشان چه کسانی هستند تا از آنها پرهیز کنند و در معرض غارت قرار نگیرند. دشمن کارش غارتگری است؛ می‌برد و پس هم نمی‌دهد. مگر آدم با توصل به خدا پس بگیرد.

این حیوان گوشتی است. پوست، گوشت، پوزه، پا و اسکلت استخوانی است. از موش صحرایی بزرگ‌تر است. تا می‌بیند دشمن به‌طرفش می‌آید، از بدنش ۲۲۰ ۳۰ ولت برق تولید می‌کند که دشمن را نرسیده خشک می‌کند! خب این کارخانه برق را چه کسی در وجود این حیوان گذاشته؟ حرارت این کارخانه از کجاست و با چه چیزی کار می‌کند و چگونه این ۲۲۰ ولت را بیرون می‌دهد؟ سیم‌کشی‌های این کارخانه کجاست؟! وقتی آدم معرفت به این حیوان پیدا می‌کند، در همان آینه معرفت، رب، خدا و خالق را می‌بیند. این یک کتاب است.

من آفریقای جنوبی بودم. برای سخنرانی در شهر «کیپتون» دعوت شده بودم که از ژوهانسبورگ تا آنجا هزار کیلومتر است. این شهر کنار اقیانوس اطلس قرار دارد. آنجا می‌گفتند، یک ماهی در این منطقه دریا که محل زندگی مردم است وجود دارد که این ماهی‌ها، تعدادشان باید معین باشد و یک دانه کم و اضافه نشود؛ مثلاً تعدادشان باید سه‌میلیون باشد.

۱. نمل: ۵۵

می‌گفتند که سر سال (یعنی فرض کنید اول فروردین تا اول فروردین) هر تعداد ماهی از نسل گذشته اضافه‌تر بیاید، خودشان خودشان را از آب بیرون می‌اندازند. آنجا هم تور صیادی نیست بلکه سبدها حاضر است. مردم و ماهی‌فروش‌ها می‌آیند، سبدها را پر می‌کنند، می‌برند و خرج سالشان را درمی‌آورند. خب چه کسی به اینها یاد داده که بفهمند تعدادشان مثلاً از سه‌میلیون اضافه شده و چه کسی به او یاد داده که خودت جزو اضافه‌ها هستی، برو و خودت را بیرون بینداز!

جمال مطلق حق در آینه معرفت

معرفت و چه آینه‌ای است معرفت! این آینه، جمال مطلق را نشان می‌دهد. دو سه تک‌بیتی برایتان بخوانم. البته یک بیتش برای غزلی از حاج ملا هادی سبزواری، این حکیم عارف زاهد عابد الهی است؛ خیلی هم عاشق خدا بوده. در یکی از غزلیاتش می‌گوید که اگر می‌خواهید روی سنگ قبر من چیزی بنویسید، این را بنویسید:

به خونم نگارید لوح مزار که هست این شهید ره عشق یار

چقدر اینها خداشناس بودند و چقدر خدا را دوست داشتند. خدا همه‌کاره ماست؛ چطور دوستش نداشته باشیم! این صورت، هیکل، بدن، دهان، دندان، این دو لب، این مری، نای، معده، این روده کوچک و روده بزرگ و این نعمت‌هایی که با این همه بدن می‌خواند و مناسبت دارد را خدا برایمان انجام داده، پس چطور دوستش نداشته باشیم!

می‌گوید فلان کس را خیلی دوست دارم، چون ده میلیون برای عروسی کم داشتم و مفتی به من داد و گفت نمی‌خواهم. خب همین را با پروردگار مقایسه کنیم؛ او چقدر به ما داده که حداقل به خاطر نعمت، لطف، عنایت، رحمت و محبتش، دوستش داشته باشیم.

حاجی [حاج ملا هادی سبزواری] می‌گوید، خیلی جالب است، اینها چه معرفتی داشتند! چون غزلش مربوط به خداست، یک مثال ملموس زده و این در قرآن هم به کار گرفته شده که خدا برای نشان دادن یک امر معنوی غیر حسی، یک امر محسوبی حسی را مثال می‌زند. می‌گوید:



یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن آینه خوان جهان، او به همه روبروست می‌گوید یار در این عالم هستی، یوسف سیمین بدن من است. آینه، کل این عالم هستی است، خوان هم یعنی سفره. شاید یادتان بباید که قدیم‌ها در سلمانی‌ها که روبرویتان آینه بود، پشت سرتان هم آینه بود. خیلی از سلمانی‌ها این‌طور بودند. شما یک نفر بودید؛ اما روی صندلی سلمانی که می‌نشستید، میلیون‌ها عدد از خودتان را می‌دیدید. چون یک تصویر در آینه جلو و پشت سر که می‌افتد، بی‌نهایت تصویر نشان می‌دهد در حالی که تصویر یکی است. خدا، یک خداست ولی آینه هستی به همه و از همه طرف، خودش را نشان می‌دهد.

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن آینه خوان جهان، او به همه روبروست کتاب آفاق در هر یک آیه‌اش، عکس رخسار یار پیداست. خودش را با چشم که نمی‌شود دید؛ اما می‌شود او را در آثارش در عالم معنویت تماشا کرد. هیچ‌چیزی از دیدش پنهان نیست و گاهی به‌خاطر یک کار خوبtan غوغایی کند.

معاملهٔ عظیم با محبوب

مرد به مسجد می‌رفت تا پشت سر پیغمبر نماز جماعت بخواند. توجه به وقت نداشت. دید دسته‌دسته مردم از درِ مسجد بیرون می‌آیند. گفت: چرا می‌روید؟ گفتند: مگر خوابی! اذان گفتند و پیغمبر نماز جماعت‌ش را خواند و سلام داد، خب همه داریم بیرون می‌رویم. چنان آه کشید که انگار دود آتش این آه، تمام اطراف مسجد را پر کرد.

یک آدم صاحب‌دل زرنگ فهمیده‌ای، همان‌جا کنار درِ مسجد به او گفت: من الان پشت سر پیغمبر نماز ظهر و عصرم را خواندم. آیا حاضری من نمازی که پشت سر پیغمبر خواندم را به تو بدهم و تو این آه سوزانی که به‌خاطر حسرت برای نماز کشیدی را به من بدهی؟ این هم یک آدم صاف و پاک‌دلی بود؛ گفت: بله، تو این هشت رکعت نمازی که پشت سر رسول خدام^{علیه السلام} خواندی را به من بده تو را پرونده من بباید، من هم این آهی که به‌خاطر حسرت تمام شدن نماز کشیدم، به تو می‌دهم. آن صاحب‌دل گفت: معامله کردیم؛ این هشت رکعت نماز من برای تو و آه تو برای من.



به او گفتند: این آهی که کشیدی خیلی قیمت داشت! حالا نماز آن بندۀ خدا که سر جای خودش است، ولی به خاطر این آه تو، خدا نماز کلِ کسانی که امروز به پیغمبر اقتدا کردند را قبول کرد. گاهی آدم با یک آه، با این محبوب چه معاملۀ عظیمی می‌کند! حتی با یک نگاه، با یک گوش دادن، با یک کلمه حرف زدن و یا با یک کار مختصر.

یک مرد لات و عوضی در بیابانی گرم می‌رفت. دید سگی از تشنگی، دیگر نفس‌های آخرش را می‌کشد. آنجا قنات و چاه آبی بود. سریع لباس‌هایش را درآورد و از میله چاه پایین رفت. لباس‌هایش را در آب فرو برد. خیس خیس که شد سریع آمد بالا و کنار سگ نشست. لباس‌ها را خُردخُرده چلاند و در دهان سگ آب ریخت. سگ به حال آمد. وقتی بلند شد تا برود، دو تا دُم هم برای این سقای آب تکان داد.

به پیغمبر زمان خطاب رسید. خدا به پیغمبرش آدرس داد که تو دنبال این لات برو و به او بگو: به خاطر اینکه یک حیوان در حال مرگ را با آب دادن نجات دادی، تمام گناهان گذشته‌ات را بخشیدم. خوب است که آدم محبوبش را از طریق کتاب آفاق بشناسد.

ب: کتاب آنفس و وجود انسان

کتاب دوم، کتاب آنفس و وجود خودمان است. شما در این کتاب‌ها بخوانید، حالا نمی‌خواهم برایتان بدن‌شناسی بگویم، ولی خودم خیلی خوانده‌ام. مثلاً راجع به همین مژه که اگر نبود چه می‌شد. راجع به این دو ابرو که اگر نبودند چه اتفاقی می‌افتد. راجع به این پلک که اگر نبود، شب‌ها که ما باید خوابمان ببرد، چشممان باز می‌ماند. اگر هم خوابمان سنگین بود، ممکن بود حشرات بیایند و ببینند عجب چشم خوشمزه‌ای! بعد شروع به خوردن کنند و تا ما بیدار شویم، یک مقدار از سفیدی، سیاهی و مردمک چشم را خورده باشند. خب کور می‌شدیم و فکر هم می‌کردیم فقط چشممان می‌خارد!

چرا برای چشم در گذاشته، ولی برای گوش در نگذاشته که وقتی شب ما خواب هستیم، هزارپا، سوسک و حشرات در گوشمان نرونند. همین اول گوش ما، به جایِ در، یک آب تلخی درست کرده که بسیار بوی بدی دارد؛ ولی اجازه نداده شامۀ ما آن بو را حس کند. وقتی



حشرات دم گوش می‌آیند، از آن بو بسیار متنفر می‌شوند و فرار می‌کنند. در حالی که ما خواب هستیم، یکی دیگر ما را پرستاری می‌کند.

ج: کتاب قرآن

یک کتاب معرفت قرآن است که از طریق این کتاب، آدم جهان، انسان، انبیا، ولایت اولیا، حلال و حرام و مسائل اخلاقی را خوب می‌شناسد. انسان که با قرآن زندگی کند، جلوه انسانی قرآن مجید می‌شود.

خلقت خوب و کامل خداوند

همه چیز در این عالم خوب است، فقط عمل دو طایفه (آن هم نه همه آنها، بلکه بعضی‌هایشان) بد است: یکی انسان است و یکی هم جن. از عمل این دو طایفه که بگذرید، هر چیزی که در این عالم هست، حرکاتش نیکوست و هماهنگ با همین جهان است.

جهان چون چشم و خطو خال و آبروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

شمایی که می‌شنوید و عاشق این مجالس ذکر هستید را نمی‌گوییم؛ ممکن است به طور اتفاقی یک کسی تلویزیون را روشن کند و مجلس شما را ببیند و بگوید چند دقیقه این مجلس را تماشا کنم و ببینم چیست و چه می‌گویند. ای کسانی که اتفاقی می‌شنوید، خوب باشید، نیکو باشید، بالرژش و بامعرفت باشید. سعدی ما می‌فرماید:

گاوی و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار

همه‌چیز در عالم خوب است إلّا عمل دو طایفه، آن هم نه همه آنها؛ یکی انسان است و یکی هم جن. اینهایی که کار بد می‌کنند، مثل این است که در این کره زمین کمتر از گاو و خر هستند! میلیون‌ها سال، الاغ‌ها بار ما انسان‌ها را جابه‌جا کردند. میلیون‌ها سال گاوها زمین را شخم زدند و میلیاردها نفر روزی خوردند «به ز آدمیان مردم آزار».

به جان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود

نیازد آنکه دلی را ز خود بیازاری



عارف بزرگ مرحوم الهی می‌فرماید:

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ای است

دیده ندیدن در آن جز رخ زیبای دوست

مراد از نظر، نظر عارفان الهی است.

کلام آخر

خدایا! به حقیقت خود، پیغمبران و امامانت، وجود خودت را در قلب ما به ما بنمایان. اگر تو خودت را از طریق دل ما به ما بنمایانی، ما مستنی ابدی پیدا می‌کنیم.

خدایا! در هر شبی از شب‌های ماه رمضان، هر کدام از ما تکلیف خودمان می‌دانیم که به‌خاطر اشتباهات، خطاهای و گناهانی که داشته‌ایم، از تو عذرخواهی کنیم. یک وقت کسی را اذیت کردیم، چشم به نامحرم دوختیم، در گفتارمان حرف زشت زدیم یا دروغ گفتیم، خود را موظف می‌دانیم که از وجود مبارک تو عذرخواهی کنیم. در قرآن هم فرمودی: تا در دنیا هستید عذرتان را قبول می‌کنم. این عذرخواهی را به آخرت نیندازید.

از آن روزی که ما را آفریدی به‌غیر از معصیت چیزی ندیدی

بعد از تکلیفم، روز و شبی نگذشته که معصیت و خطای نکرده باشم. در پاک شدن و آمرزیده شدنم فقط به تو امیدوارم. تو به داود پیغمبر فرمودی: از زمانی که انسان را آفریدم، سابقه ندارد که گدایی را رد کرده یا امید امیدواری را نالمید کرده باشم.

دهه دوم رمضان شروع شده است. واقعاً هر شب برای عذرخواهی و با دل‌خوشی در خانه‌ات می‌آیم. می‌دانم که در خانه بخیل و ندار نیامده‌ام، بلکه در خانه رحیم، کریم، آقا و باگذشت آمده‌ام. می‌دانم در خانه کسی آمده‌ام که وقتی گنهکاری به پیغمبر گفت که این گناه را مرتکب شده‌ام، پیغمبر به او فرمودند: بلند شو برو! اگر عذاب به تو نازل شود، ما را هم در بر می‌گیرد. آن فرد گنهکار به بیابان‌های مدینه آمد. صورت روی خاک می‌گذاشت و می‌گفت: خدایا! پیغمبرت مرا رد کرده، حالا کجا بروم؟ بعد از چند شب‌انه‌روز جبرئیل نازل شد. گفت: آقا، خدا سلام می‌رساند و می‌گوید مگر این بندۀ مرا که رد کردی، تو خلقش کرده‌ای؟ مگر تو روزی او را می‌دادی؟ من دیشب او را بخشیدم، دبالش بفرست تا او را برگردانند.



از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداؤند! به حق هشت و چهارت، من که غیر از اهل بیت علیهم السلام و غیر از پیغمبر ﷺ و زهراء علیها السلام و امامان علیهم السلام تکیه‌گاهی ندارم.
خداؤند! به حق هشت و چهارت، ز من بگذر، ز من بگذر، ز من بگذر، شتر دیدی ندیدی!

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِبادتكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فَضْلِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كَرْمِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدِكَ».»

به زودی برایم پیش بیاید که در پیشگاه تو بنشینم و گریه شوق داشته باشم و بگویم:
دلم را بهر عشق خانه کردم به دست خود دلم دیوانه کردم

به حقیقت، این بیماری را از دنیا، کشور ما و خانه‌های شیعه بردار.
بیماران این بیماری را سالم به خانواده‌هایشان برگردان.

امام زمان علیه السلام را دعاگوی همه ما قرار بده و فرجش را نزدیک کن.
به حقیقت، مرگ ما را در نماز قرار بده.

مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.
مرگ ما را در عرفه قرار بده.

مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

لحظه مرگ، به عنوان یک شیعه واقعی، پرونده ما را به امضای امیر المؤمنین علیه السلام برسان.

به حقیقت قسم، به انبیایت، به آیات کتابت، به گریه‌های همه زن و بچه‌ها کنار گودال
قتلگاه، مرگ ما را در حال گریه بر ایوب علیه السلام قرار بده.

خدایا! لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.



جلسه نهم

کسب معرفت، مقدمه

قرب الی

کسب معرفت، مقدمه هر حرکت

مطلوب فوق العاده‌ای از امیرالمؤمنین ﷺ خطاب به کمیل

امیرالمؤمنین ﷺ مطلب فوق العاده‌ای درباره معرفت، خطاب به کمیل بن زیاد نخستی دارد. کمیل اهل یمن و از قبیله مالک اشتر بود؛ نوشتہ‌اند: چند نفر از یاران امیرالمؤمنین ﷺ از رازداران حضرت بودند که کمیل یکی از آنها بود؛ یعنی آن علوم ویژه‌ای که همه طاقتمنش را نداشتند، کمیل از آنها بود که طاقت و تاب آن علوم ویژه را داشت و امیرالمؤمنین ﷺ هم بی‌دریغ به آنها انتقال می‌داد.

این افراد کم بودند، ولی هر کدامشان یک دنیا بودند. نوتساله بود که به‌خاطر عشق شدید به امیرالمؤمنین ﷺ به اعدام محکوم شد و سر مبارکش را در آن سن از بدن جدا کردند. همان جا هم که شهید شد، دفنش کردند که الان حرم و صحن وسیعی دارد. از همان زمان دفن او، شخصیت‌های بزرگی در آنجا دفن شدند و پیش از کمیل هم، بزرگانی مانند خباب‌بن‌ارت در همان قطعه زمین دفن هستند. من شب جمعه‌ای با هفت هشت نفر کنار قبر کمیل و خود ضریح بودم که به من پیشنهاد شد دعای کمیل بخوانم. آنجا دعای کمیل خوانده شد؛ البته خبر ندارم که آن دعای کمیل پخش شده است یا نه! کمیل راوی این دعای باعظمت کمیل است. وی در کنار امیرالمؤمنین ﷺ به یک چهره معتبر مشهور الهی و ملکوتی تبدیل شد. علتیش هم این بود که کمیل معرفت جامعی به



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. حالا اگر بخواهید بدانید عظمت معرفت چقدر است؛ کسی که اهل معرفت است، در راه عشق امیرالمؤمنین علیه السلام شهید می‌شود و آن کسی که بی‌معرفت است، شب نوزدهم ماه رمضان می‌آید و علی علیه السلام را می‌کشد. این فرق بین معرفت و بی‌معرفتی است.

معرفت، مقدمه عمل و حرکت

امام به کمیل فرمودند: «ما مِنْ حَرْكَةٍ أَلَا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِي هَا إِلَى مَعْرِفَةٍ» جمله خیلی نورانی‌ای است؛ کمیل! عمل، کوشش و حرکتی نیست، مگر اینکه تو در آن عمل، حرکت و کوشش نیازمند معرفت هستی؛ یعنی عمل را بشناسی و بدانی خوب یا بد است، خدایی یا ابلیسی است، بهشتی یا دوزخی است. وقتی بشناسی، خیالت راحت است. اگر از اول و قبل از اینکه وارد شوی، بشناسی که عمل، حرکت، کوشش، نوشتن، حرفزدن و درآمدت دوزخی است، انجام نمی‌دهی و در دنیا و آخرت هم گرفتار نمی‌شوی؛ همچنین اگر بدانی که این کار، قدم و حرکت تو حق، نور و بهشتی است، انجام می‌دهی.

کمک‌های پروردگار برای کسب معرفت

در این زمینه هم، پروردگار باید به انسان کمک بدهد و انسان را هدایت کند؛ البته کمک‌های پروردگار در اطراف ما زیاد است. یک کمک خداوند برای معرفت، قرآن است و یک کمک پروردگار هم انبیایش هستند؛ مثلاً کمک خدا برای همه جوانان، حضرت یوسف علیه السلام است که او را سرمشق خودشان قرار بدهند و بدانند از نظر زیبایی تک بوده و از نظر هجوم گناه سنگین زنای با زن شوهردار هم، بهشدت در فشار قرار گرفت؛ ولی پاکی و تقوای خودش را حفظ کرد و در دام شیطان نیفتاد که به صورت زن جوان زیباچهره ثروتمند کاخنشین و زن نخست وزیر مملکت بود.

آیا می‌شود که آدم با این‌همه وسائل کاخ، پول، ثروت و زن جوان طناز، عشه‌گر، بی‌دین و مشرک و فشاری که وارد کرده، در دام نیفتد؟! حتماً می‌شود، چون یوسف از نوع ما بود. او هم انسانی دارای غریزه جنسی بود؛ ولی ثابت کرد که می‌شود در دام گناه کبیره نیفتاد و با یک فاسق فاجر معصیت کار همراه نشد.



خود این یک درس یاری‌دهنده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: فردا به پروردگار در دادگاهش نگویی که خوشگل و جوان بودم، غریزه داشتم و نشد، گیر افتادم! آن وقت حضرت فرمودند که خدا می‌فرماید: یوسف را بیاورید و به همهٔ جوان‌هایی که در دام افتادند، نشان بدھید و بگویید او نیز هم‌سن شما و از همهٔ شما هم خوشگل‌تر بود، چرا در دام نیفتاد؟! نمی‌شود در دام نیفتم؟ چرا می‌شود در دام نیفتم. خود انبیا یاری خدا به انسان هستند، ائمه هم همین‌طور، قرآن مجید هم همین‌طور، عقل و فطرت هم همین‌طور، عالم ربانی هم همین‌طور.

حجت‌های خدا برای انسان

یک عالم ربانی در منطقهٔ نینوا بود. صدهزار نفر در این منطقه بودند؛ قرآن می‌گوید: زن و مرد واقعاً مستحق عذاب الهی شدند و عذاب هم تا بالای سرshan آمد؛ یعنی یک ابر صاعقه‌زا آمد و کل منطقه را گرفت. بنا بود که آن صاعقه به امر خداوند بزنند و تمام صدهزار نفر را در یک چشم به هم‌زدن خاکستر کند؛ اما وقتی دیدند همهٔ درها به رویشان بسته است، در خانه این عالم رفتند که اسمش روییل بود و گفتند: چه کار کنیم؟ عالم ربانی یار و دلسوز انسان است، گفت: تنها راه نجات از این عذابی که بالای سرمان آمده، این است که کل مرد و زن، بچه‌ها و حیوانات، به بیابان بروید و همه از هم جدا شوید.

خانم‌ها یک قطعه، مردّها یک قطعه و زن‌ها هم بچه‌ها را از خودشان جدا کنند؛ آنگاه عذرخواهی کنید و بنالید. پروردگار به کسانی که اهل تصرع، زاری و پیشیمانی هستند، وعده نجات داده است. همین یک عالم کل بلا را از سر این صدهزار نفر رفع کرد. یک نفر هم نماند، همه با شادی برگشتند. قرآن مجید می‌گوید: تا زمانی که عمر مقرر داشتند، آنجا زندگی کردند.

عالیمان ربانی، حجت‌های خدا در میان بندگان

در معرفت به عمل، کار و حرکت، خود آدم نمی‌تواند به تنها‌یی معرفت پیدا کند؛ مثلاً پولی که می‌خواهم در بیاورم، دوزخ است یا بهشت است که به طرف خودم می‌کشم؛ یا این معاشرت



من، دوزخ است یا بهشت؟ چون نتیجه همه حرکات انسان، یا دوزخ است یا جنت. آدم به تنها بی نمی‌تواند معرفت پیدا کند. پول پول است و کشش آن خیلی است؛ ولی اگر آدم ببیند که این پول با آیات قرآن در حلال و حرامش می‌سازد؛ یعنی اگر معرفت پیدا کرد که حرام است، سراغش نرود و اگر حلال است، سراغش برود.

اگر خودم حلال و حرامش را از قرآن تشخیص ندادم، عالم ربانی و دل سوز بالآخره هست. این ممکن نیست که حجت خدا بین مردم نباشد؛ اگر نباشد که کل مردم در کل گناهانشان معدور هستند و می‌توانند در قیامت بگویند نبود که بپرسیم؛ نه قرآن، نه پیغمبر، نه امام و نه عالمی بود. قرآن می‌گوید: برای اینکه عذر و بهانه‌ای برای گناهانتان در قیامت علم نکنید، من در همه امورتان حجت گذاشته‌ام.

حالا یک روزی انبیا بین مردم بودند، انبیا حجت بودند؛ یک روزی ائمه بودند، ائمه حجت بودند؛ یک روزی هم آخرین نفر از امامان ما که غایب شده‌اند، خودشان مردم را به عالمان ربانی ارجاع داده‌اند. شما شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی را بخوانید، ببینید ایشان چه ترمذی به ارتشِ سنگینِ جزارِ ظالمِ غارتگر آدم‌کش سوزنده هلاکوخان مغول زد! این عالم چه کار کرد!

در هر روزگاری و در هر شهری، منطقه‌ای و محلی، عالمانی بوده‌اند که اعمال دوزخی و حرکات بهشتی را به مردم هشدار داده‌اند. گاهی هم آدم‌های چشم‌داری در این عالم ربانی پیدا می‌شد که آنها دیگر بیشتر مردم را یاری می‌دادند. من در شهری خدمت عالم بزرگی رسیدم (فکر کنم سال ۵۰ بود) که خیلی بزرگ بود. هرچه از بزرگی او بگوییم، باز هم بزرگ‌تر از گفتار من است. من اسلام را عملاً در این عالم دیدم.

یکی از نزدیکان پاکی باتقوای این عالم نقل می‌کرد: یک روزی (همان زمان‌ها، یعنی سال ۵۰) حالا یک مقدار عقب‌تر) شخص بزرگواری یک کیف‌دستی خدمت ایشان آورد. ساک کوچکی که پر از پول و اسکناس درشت بود. این شخص گفت: آقا من تاجر هستم، درآمدم را حساب کردم و دیدم این ساک کوچک پر از پول، حق دینی من است. همان خمسی که خدا در سوره انفال می‌گوید و شما و ما اسمش را سهم امام می‌گذاریم؛ **﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِيتُمْ﴾**



من شَيْءٌ فَأَنَّ اللَّهُ خُمْسَهُ وَلِرَسُولِ وَلِنَبِيِّ الْقَرْبَىٰ^۱ این پول حق پروردگار است و خدا این حق را دست پیغمبر داده، به پیغمبر هم راهنمایی کرده است که این پول را کجا خرج کند.

ایشان به این تاجر فرمود: درست است که من حوزه علمیه، طلبه و مراجعه دارم، ولی به این پول زیاد نیازی ندارم و نمی‌خواهم. تاجر خیلی اصرار کرد، ولی باز هم فرمود: نمی‌خواهم. تاجر مثلاً گفت: من فقط به شما ارادت خاص دارم و اگر این پول را نگیرید، به عالم دیگری نمی‌دهم. ایشان فرمود که نمی‌خواهم! آدم خیلی آرامی بود. تاجر که دید زورش نمی‌رسد به قول ما پول را بقبولاند، ساک را برداشت و برد.

کسی که این داستان را برای من تعریف می‌کرد، گفت: بعد از اینکه اتاق خلوت شد و هیچ‌کس نبود، گفتیم: آقا حیف‌تان نیامد؟! می‌دانید با این پول چقدر می‌شد قرض طلبه‌ها را ادا کرد، مشکلشان را حل کرد، بدھی خانه‌شان را داد، خانه‌هایشان را تعمیر کرد یا برای طلبه‌ای که می‌خواهد دخترش را شوهر بدهد، جهیزیه تهییه کرد؟ چرا نگرفتید؟! فرمود: نیاز نداشتم. گفتیم: با بودن این‌همه آدم مشکل‌دار که همه هم چشمشان به حضرت عالی است، چطور نیاز نداشتید؟

فرمود: شب گذشته خواب دیدم (خدا این‌جوری هم آدم را یاری و هدایت می‌کند) که تاجری آمد و روبه‌روی من نشست. یک ساک پر از پول جلوی من گذاشت و به من گفت که این سهم امام من است. ناگهان دیدم این‌قدر مار و عقرب از این ساک بیرون می‌آید که من از هول این خواب، بیدار شدم. نیمه‌شب گفتم که معنی این خواب را نمی‌فهمم و نمی‌دانم چیست. صبح که ایشان آمد، دیدم که ایشان و همین ساک و پول‌ها را در خواب دیده بودم. خدا عالم ربانی را به کارش هدایت می‌کند تا معرفت پیدا کند که این کار، دوزخی است یا بهشتی. عالم ربانی هم مردم را با دل‌سوزی هدایت می‌کند؛ خیلی نرم، بالخلاق و گرم. وقتی مردم پیش او می‌روند و سؤال می‌کنند که آقا ما می‌خواهیم چنین دادوستدی را انجام بدهیم، ایشان طبق آیات قرآن می‌گوید شرعی است یا نه؛ یا اینکه سؤال می‌کنند ما

.۱. انفال: ۴۱.

می‌خواهیم با چنین خانواده‌ای وصلت کنیم، ایشان می‌گوید شرعی است یا نه. کسب این معرفت برای ما واجب است.

مراجعه به عالمان برای کسب معرفت

یا کمیل! [عمل، کوشش و حرکتی نیست مگر اینکه تو در آن عمل، حرکت و کوشش، نیازمند به معرفت هستی] چقدر این جمله نورانی و ملکوتی است! ای کاش همه اهلِ دنبال کردن معرفت بودند؛ البته تعدادشان کم است. حالا شما که در جلسات خدا یا در مساجد شرکت می‌کنید، تعدادتان در مقایسه با آنها بی‌که حتی در ایام سلامت وضع هم شرکت می‌کنند، خیلی کم است.

چقدر خوب بود این صندلی‌داران برای اینکه بفهمند صندلی‌شان ماشین حرکت‌کننده بهسوی دوزخ یا بهشت است، به یک عالم ربانی مراجعه کرده و می‌پرسیدند: آقا ما سوادمان این‌قدر است، مدرکمان این است و این صندلی را هم به ما داده‌اند؛ ما به سمت جهنم می‌رویم یا بهشت؟ آنها واردند، پاسخ را می‌گفتند. آقا ما ساعت هشت که سرکار می‌رویم، برخوردمان و رفشارمان با مردم این‌گونه است؛ ما به سمت جهنم می‌رویم یا بهشت؟ ما زمانی که هنوز روی این صندلی نبودیم، خیلی آرام و نرم بودیم؛ الان که روی این صندلی نشسته‌ایم، به خیال خودمان کسی شده‌ایم، آیا این خیال درست است؟ واقعاً مکسی شده‌ایم؟

تا آن عالم بگویید: جناب وزیر! جناب وکیل! جناب مدیرکل! علی بن ایطالب علیه السلام را می‌شناسی؟ می‌دانی علی علیه السلام چه کسی بوده؟ می‌دانی علی علیه السلام در رأس همه جانشینان انبیا بوده؟ می‌دانی قرآن می‌گوید علی علیه السلام جان پیغمبر علیه السلام بوده؟ می‌دانی علی علیه السلام اقیانوس علم بوده؟ می‌دانی حاکم مملکتی بود که ده برابر مملکت شمامست؟ ایشان اول نامه به استانداران و فرمانداران می‌نوشت: «من عبد‌الله» این نامه از طرف یک بنده خدا برای تو می‌آید، من این نامه را بر اساس بندگی می‌نویسم.

تو روی این صندلی و در کارهایی که برای مردم انجام می‌دهی، عبد‌الله هستی؟ تو نسبت به باز بودن در اتفاقت به روی مظلومان که مستقیم بیایند و حرفشان را بزنند، عبد‌الله



هستی؟ آیا خبر داری اداره زیردست، مردم را دو، سه یا چهار سال می‌برند، می‌آورند، می‌دواند و خسته و رنجیده می‌کنند؟ چون بعضی کم‌ظرفیت هستند، از دین بیزار می‌شوند. می‌دانی صندلی تو رو به جهنم است؟ باید پرسید، سوال کرد و هر لحظه خود را در معرض معرفت قرار داد.

خداوند، شاهد همیشگی انسان

اینکه خداوند متعال را فقط در این ویژگی بشناسم، برای من کافی است: «كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ» خدایا! تو در تمام لحظات عمر من، مراقبم هستی. می‌بینی من چه کاره هستم و چه کار می‌کنم. یا برای من کافی است که این آیه را باور کنم: «إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ»^۱ بندۀ من، پروردگارت در کمین توت. فکر نکن میدانی باز و آزاد و عرصه راحتی داری؛ نوبت این خواهد آمد که تو را بر اثر اشتباها سی چهل سالهات، به عذاب بگیرم! خودت را در امان حساب نکن. این معرفت است: «إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ».

عاقبت عبید الله بن زیاد

زینب کبریٰ^ع این آیه را برای حاکم کوفه خواند، وقتی او به مسخره به زینب کبریٰ^ع گفت: همهٔ برادران، اقوام و یاران برادرت در کربلا کشته شدند؛ خدا کجا بود تا نگذارد آنها به دست ما کشته شوند؟ حضرت فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ» خدا در کمینت بود. آخر در جنگی در بصره، ابراهیم بن مالک او را کُشت و سر بریده‌اش را برای مختار به کوفه فرستاد. بچه‌ها و جوان‌های کوفه، وقتی فهمیدند سر ابن‌زیاد را روی یک سپر یا بالای نیزه آورده‌اند، به نیزه‌دار التماس می‌کردند که سر را پایین یا سپر را جلو بیاورد و فراوان آب دهان به این سر بریده می‌انداختند. پوست سرش را هم کنده و کاه ریخته و برای مختار آورده بودند. معلوم شد زینب کبریٰ^ع چه می‌گفت: «إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ» خدا در کمین همهٔ ما است.

۱. فجر: ۱۴.

خداوند چوب به جا می‌زند اگر می‌زند، بی‌صدا می‌زند

گاهی آدم از یک جایی که نمی‌داند و نمی‌فهمد، کتک می‌خورد. کمیل! هیچ حرکتی نیست، مگر اینکه تو در آن حرکت، محتاج شناخت و معرفت هستی.

کتاب‌های معرفت الهی

خدا برای ما سه کتاب معرفت قرار داده است: خودش اسم یکی از آنها را در قرآن، «کتاب آفاق» می‌گوید؛ اسم دیگری، «کتاب نفس» است که وجود خودمان است و سومی «قرآن» است. ما می‌توانیم با مطالعه در خلقت از طریق چشم یا گوشمان یا با خواندن کتاب‌هایی که دانشمندان برای جهان نوشته‌اند، خدا را با دل ببینیم. می‌توانیم با مطالعه وجود خودمان، به پروردگار معرفت پیدا کنیم. می‌توانیم با مطالعه قرآن که نزد ماست و در دسترس همهٔ ما قرار دارد، حقایق را در حد خودمان بفهمیم. حتی می‌توانیم قرآن را با خود قرآن بشناسیم.

اجر کبیر

این آیه در سوره مبارکه اسراء است و چقدر آیه زیبایی است! **﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِّلّٰٰتِي هِيَ أَقْوَمُ وَبَيْسِرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾**^۱ «هذا القرآن» یعنی بندۀ من! این قرآنی که الان پیش تو، در خانه و در دست توست «إنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي» تو را راهنمایی می‌کند «لِلّٰٰتِي هِيَ أَقْوَمُ» به استوارترین راه که این راه، تو را به بهشت می‌رساند؛ «وَبَيْسِرُ الْمُؤْمِنِينَ» و این قرآن که تمامش وعده‌های خود من است، اهل ایمان و کسانی را که تمام حرکاتشان درست و شایسته است مژده می‌دهد؛ «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» چه مژده‌ای و به چه کسانی؟ به آنهایی که همهٔ کارهایشان درست و شایسته است. «أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» من برای آنها پاداش کبیر قرار داده‌ام.

۱. اسراء: ۹.



برادران و خواهرانم! چقدر این پاداش فوق العاده است که خداوند درجه و مُهر کبیر به این پاداش زده است! یک چیزی است که به نظر خود حضرت حق، کبیر است و گرنه حضرت فرمودند: تمام این عالم ماده، پیش تماشای پروردگار، به اندازه بال یک مگس هم نیست! اما پاداش شما برادران و خواهرانی که اهل شناخت قرآن و عمل به آن هستید، چیست که خدا می‌گوید کبیر است؟ «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا».

کلام آخر

خدایا! دهه دوم ماه رمضان است و دو شب دیگر، نیمه ماه مبارک می‌شود. خدایا! پیغمبر تو وقتی می‌خواست از این ماه اسم ببرد، می‌فرمود: «شہر اللہ» این ماه، ماه خدا و ماه «ضیافت الله» است.

خدایا! در این اوضاع، اگر ما برای افطاری دادن، پدر و مادرمان را به خانه‌مان بیاوریم یا به برادرمان بگوییم که با خانمت افطار به خانه‌ما بیا، وقتی این‌ها سفره‌ما می‌آیند، چقدر ما شاد و خوشحال می‌شویم و روحمان باز می‌شود. آیا تو از اینکه ما سرفراحت هستیم، شاد و خوشحال نیستی؟ بدون دعوت هم که نیامده‌ایم. پیغمبرت فرمود: «دُعِيْتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ» شما را دعوت کرده است.

خدایا! ما عادت کردہ‌ایم وقتی که مهمان می‌خواهد از در خانه‌مان بیرون برود، تا دم در دنبالش می‌رویم و مدام می‌گوییم: زحمت کشیدید، خوش آمدید. خدایا! توبه ما چه می‌گویی.

ای باد صبا، به پیام کسی	چو به شهر خطاکاران بررسی
بگذر ز محله مهجنوران	وز نفس و هواز خدا دوران
وانگاه بگو به بهایی زار	کای نامه سیاه و خطا کردار
یک دم به خود آی و بین چه کسی	به چه بسته دل، به که همنفسی
گفتم که مگر چو به سی بررسی	یابی خود را، دانی چه کسی

درسی، درسی ز کتاب خدا
رہبر نشدت به طریق هُدی
شیشه چو شکست، شود ابتر
جز شیشه دل که شود بهتر
ای ساقی بادۂ روحانی
زارم ز عالیّیق جسمانی
یک لمعه ز عالم نورم بخش
از اقیانوس محبتت که به اولیایت دادی، یک استکان هم به ما بچشان.
از دریای عشقت که در قلب اولیایت جاری کردی، اندکی هم در قلب ما جاری کن.
دست ما را هم بگیر که دیگر در چاه گناه نیفتیم.
نظری هم به قلب ما بینداز که دنبال غیر از تو نرویم.
از اینکه این همه از تو دور شدم، اذیت می‌شوم. حالا که فهمیده‌ام عمرم گذشته و
سرمایه‌ای جمع نکردم، ناراحت هستم و در حالی بهسوی تو می‌آیم که دستم خالی است.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً مَعْرِفَتِكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذْقُنَا حَلَوَةً احْسَانَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً فَضْلَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً كَرْمَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا حَلَوَةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذْقُنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدَتِكَ». 

به امیر المؤمنین علیه السلام قسمت می‌دهیم، این بیماری را از جهان و از شیعه بردار.

دل شیعه را با پایان دادن به این بیماری، خوش کن.

نمی‌دانیم برایت چه کار کنیم؛ اگر استجابت دعا با گریه است که دوازده شب است، برایت
گریه می‌کنیم. اگر به التماس و ناله است که التماس می‌کنیم. اگر این بیماری جریمه
ماست، ما را ببخش و این جریمه را بردار.

خدایا! مرگ ما را در نماز قرار بده.

مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.

مرگ ما را در دعای عرفه قرار بده.

مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

لحظهٔ مرگ، پروندهٔ ما را به عنوان یک شیعهٔ اهل نجات به امضای علی علیه السلام برسان.

به عزت و جلالت، به انبیایت، به آیات کتابت، به گریه‌های زینب کبری علیها السلام، وقتی دید با

چوب خیزان به لب و دندان ابی عبدالله علیه السلام حمله کردند، مرگ ما را در حال گریه بر

ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

لحظهٔ مرگ، صورت‌های ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

ای خدای مهربان، ای رحمن و رحیم، ای ارحم الراحمین، به حق صدیقه کبری علیها السلام فرج

امام زمان علیها السلام را نزدیک کن.

جلسه دهم

سیره وزندگانی عاشقان الهی

راه‌های کسب خداشناسی و معرفت الهی

معرفت به یک سلسله حقایق، واجب است؛ هم واجب شرعی است که وجوش، از قرآن و روایات استفاده می‌شود و هم واجب عقلی است. معرفت به این حقایق، ریشه ظهور سعادت، نجات و خوبیختی ما در دنیا و آخرت است. جاهل زیستن، سعادت و خوبیختی نمی‌آورد. جهل ظلمت و تاریکی است. از دل ظلمت و تاریکی جهل، شر به وجود می‌آید. در رأس این حقایق، حضرت رَبُّ الْعَزَّة است که جمله معروفش، خداشناسی است و در روایات به «معرفت الله» تعبیر شده که از همه معرفت‌ها افضل و برتر است؛ زیرا موضوعش خداوند است.

یک راه برای شناخت واقعی خداوند در حد خودمان، آیات قرآن و یک راه هم روایات و دعاهای واردہ از اهل بیت علیهم السلام است؛ مثل دعای اول «صحیفه سجادیه» که بسیار دعای پرباری است، همچنین دعای کمیل، دعای عرفه و دعای جوشنگی. دعاهایی که هیچ مکتب، مدرسه و مذهبی در این کره زمین، مانندش را ندارد و قبلًا هم نداشته است. شناخت خدا یعنی شناخت زیبایی بی‌نهایت. اگر آدم به این شناخت دل بدهد، زیبایی بی‌نهایت، شعله عشق به پروردگار را در چراغ دل برافروخته می‌کند و انسان با شناخت و عشق او، عبد به معنای واقعی می‌شود؛ یعنی از اینکه خواسته‌های او را عمل کند، لذت می‌برد.



ویژگی‌های بندگان خوب خدا

حضرت رضا^{علیه السلام} روایتی دارند که خیلی روایت فوق العاده‌ای است. من یک بار می‌خواستم در شهرستانی، ده شب این روایت را بگویم، اما نشد. فقط جمله اول آن توضیح داده شد که در پنج قسمت است.

«سُئِلَ عَنِ عَلَىٰ ابْنِ مُوَسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ حِيَارِ الْعِبَادِ» یک نفر از حضرت می‌پرسد: خوبان بندگان خدا و کسانی که شما آنها را بندۀ خوب می‌دانید، چه کسانی هستند؟ حضرت پنج مطلب فرمودند.

اولی همین بود که برایتان توضیح دادم: «الَّذِينَ إِذَا أَحَسَنُوا أَسْتَبَشَرُوا» هر کار خوبی که می‌کنند، لذت می‌برند و شاد می‌شوند. این یک علامت بندگان خوب خداست و شما همه می‌دانید که انسان تا به چیزی محبت و عشق نداشته باشد، اگر قدمی برای آن بردارد، لذتی نمی‌برد. حالی هم ندارد تا قدم بردارد. اگر هم ضروری باشد، زوری قدم برمنی دارد. ولی کاری که آدم عاشق در راه عشقش انجام می‌دهد، بهاجبار نیست؛ کم‌خوابی و بیداری می‌کشد، دست‌به‌جیب می‌شود و حرکت هم می‌کند، ولی لذت می‌برد.

نیکوکاران، حجت‌های خدا در میان بندگان

من این‌طور افراد را خیلی دیده‌ام، البته مدت‌هاست که سروکارم با اجتماع زیاد نیست و خبر ندارم که هستند یا نه؛ اما فکر می‌کنم هستند. نمی‌شود پروردگار عالم در یک جامعه، شهر، محل یا در یک قوم و خویش، حجت نداشته باشد. اینکه ما نمی‌بینیم و خبر نداریم، دلیل بر این نیست که خدا حجتی ندارد. بالاخره روز قیامت، یکی از دلایل خدا برای محکوم کردن گنهکاران، آدم‌های خوب هستند.

آدم‌های خوب، یکی از دلایل خدا هستند. شخصی که تاجر بوده، ولی به قول پیغمبر، تاجر صدق، بالنصاف، اهل مهر و رحم به خریدار؛ چنین شخصی باید باشد تا فردای قیامت، خدا به تاجرها فاجر (این هم در روایت هست) فاسق، بی‌انصاف و ظالم بگوید که چه می‌گویی؟! اگر روزگاری بود که نمی‌شد این‌گونه باشند، این تاجر هم در همان روزگار بود،



پس چرا این گونه شد؟ در دعای کمیل دارد: «فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ» در تمام برنامه‌های زندگی‌ام، علیه من حجت دارد که مج من را بگیرد و محاکومم کند.

در احوالات عاشقان خدا

من در تهران، در محله خودمان و مشهد در بازارِ دور حرم دیده‌ام (آن زمان شهرهای دیگر را ندیده بودم، ولی این جریان را در تهران و مشهد دیده‌ام، البته حالا دیگر آن بازارها نیست) که مشتری به مغازه عطاری می‌آمد و می‌گفت: یک کیلو چای بده. آن زمان هم این پاکت‌های پلاستیکی نبود؛ اصلاً در زندگی مردم پلاستیک نبود، تمام جنس‌ها را در پاکت‌های کاغذکاهی می‌ریختند.

مشتری می‌گفت: یک کیلو چای بده. عطار سنگ ترازو را که می‌گذاشت، یک دانه پاکت خالی هم می‌گذاشت، بعد چای را در پاکت می‌ریخت و در کفة دیگر ترازو قرار می‌داد و می‌کشید. شکر، زعفران، نخود و لوبیا هم همین طور. اگر به او می‌گفتند که چرا این کار را می‌کنی، می‌گفت: این مشتری از من چای می‌خواهد، نه کاغذکاهی. این کاغذکاهی ده گرم است و پولی که از او می‌گیرم، پول چای با کاغذ است. او کاغذ نمی‌خواهد، بلکه چای می‌خواهد.

وقتی بچه مدرسه‌ای بودم، آخر همین خیابان ری دو تا میدان بود: یکی میدان میوه که بالا و دیگری میدان ترهبار که پایین بود. ابتدای میدان بالا، نزدیک انبار گندم قدیم و انتهایش، نزدیک میدان شوش بود.

در انبار بالا، مردی به نام حاج اسماعیل بود که از قاریان درجه یک تهران بود. در مسجد نزدیک میدان قیام، یک مرجع تقليد صاحب رساله، پیش‌نماز بود. هر وقت نمی‌آمد، مردم به این حاج اسماعیل میدانی اقتدا می‌کردند؛ یعنی او را عادل می‌دانستند و آن مرجع تقليد هم ایشان را به جای خودش گذاشته بود. ایشان پیاز و سیب‌زمینی می‌فروخت.

از تبریز و شهرهای دیگر برایش سیب‌زمینی و پیاز می‌آمد. تمام این پیازها در گونی بزرگی بود. به راننده می‌گفت: من همه را خالی می‌کنم و پول کرایه‌ات را هم می‌دهم، تو برو. بعد



به شاگردانش می‌گفت: تمام گونی‌ها را خالی کنید؛ یک طرف پیاز و یک طرف سیب‌زمینی. گل و خاکِ همهٔ پیازها را بگیرید و پیازهایی که لابه‌لای فشار پوسیده کنار بیندازید. سیب‌زمینی‌ها نیز به همین شکل. گونی‌ها را هم کامل بتکانید و بعد پیاز و سیب‌زمینی سالم و به درد بخور را در گونی بریزید. مردم پیاز و سیب‌زمینی سالم می‌خواهند. من می‌خواهم با این پول غذا بخورم، باید حلال باشد. لباسی که می‌خرم و می‌خواهم با آن نماز بخوانم و فرشی که برای نماز زیر پایم می‌اندازم، باید حلال باشد. اینها کسانی بودند که من با چشم خودم دیده بودم.

عاشقان خستگی‌ناپذیر

اینها کارشان خستگی نداشت. عاشق خدا و انجام دستورات او بودند. نه تنها خسته نمی‌شدند، بلکه «**إِسْتَبَشُرُوا**» لذت می‌بردند که چای و پیاز خالص به مردم داده‌اند. در همین محل، رفیق دیگری داشتم که پیرارسال به دیدنش رفتم؛ نزدیک از دنیا رفتنش بود. بسیار بزرگوار بود. در همین میدان بالا، پرتقال و نارنگی می‌فروخت. پرتقال و نارنگی یا برای شمال بود یا برای بزم کرمان. یک کامیون پرتقال چهار ٹنی یا بیشتر را به شاگرد هایش می‌گفت: جعبه جعبه خالی کنید؛ ریزهایش را سوا کنید و گندیده‌ها را دور بیندازید. بعد جعبه چوبی را وزن کنید؛ مثلاً یک جعبه نیم کیلو بود، می‌گفت: رویش بنویس که یک کیلو است. بعد می‌گفت: همین جعبه‌ها را از پرتقال پر کنید.

مشتری که می‌آمد و می‌گفت ده جعبه پرتقال به من بده، به شاگرد هایش می‌گفت: وزن جعبه‌ها را کم کنید؛ مثلاً پنج کیلو پول تخته است، من پول تخته را که نباید بگیرم. ایشان از من تخته نمی‌خرد، پرتقال می‌خرد! اینها عاشق خدا و انجام دستورات او بودند و از کار در مسیر عشق به او و حلال و حرام خسته نمی‌شدند.

رفیق دیگری داشتم که ماه رمضان‌ها، هر شب پای منبر می‌آمد؛ با موتور تصادف کرد و از دنیا رفت. خدا رحمتش کند، مردی بود! پدرش در همین بازار تهران فرش‌فروش بود. خیلی با من آشنا بود.



یک شهرستانی که زن و بچه‌اش یک فرش بافته بودند، قصد داشت که آن را بفروشد. همین طوری که در بازار تهران می‌آمد، فرشش را به فرش‌فروش‌ها ارائه می‌کرد. این رفیق من یک بار به یکی از این دهاتی‌ها که فرش سه‌درچهار داشت، گفت: فرشت را پهن کن. دهاتی هم گفت: من قیمت این فرش سه‌درچهار را نمی‌دانم، شما پنجاه سال است که فرش‌فروش هستی، قیمت‌ش چند است؟ (آن زمان که من می‌گویم، برای پنجاه سال پیش است) گفت: قیمت فرش تو، چهارهزار تومان است. پول خوبی بود. آن شخص دهاتی خیلی خوشحال شد، چهارهزار تومان را در جیش گذاشت و گفت: خدا برکت بدهد و رفت. ایشان به شاگردش گفت: این فرش را که این شخص دهاتی آورد، یک بار دیگر بیاور پهن کن تا ببینیم. سنجید و سنجید؛ بعد به شاگردش گفت: این فرش دههزار تومان می‌ارزد، من در قیمت، شش تومان اشتباه کردم.

آقازاده‌اش می‌گفت: از فردا تا ده روز بعد از آن، هشت صبح در مغازه را باز می‌کرد، چهارپایه را دم بازار می‌آورد و تا نماز ظهر که به مسجد سید عزیزالله برود، آنجا می‌نشست. بعد از نماز و نهار، دوباره ساعت دو می‌آمد و تا ساعت شش می‌نشست که بازار تعطیل می‌شد. کارشن این بود اینهایی که در بازار می‌آیند و می‌رونند تماشا کند، تا اینکه بعد از ده روز آن شخص دهاتی را دید. بلند شد و دوید، دستش را گرفت و گفت: بیا در حجره! این فرش توست، من قیمت را اشتباه دادم. این فرش دههزار تومان می‌ارزد؛ خوش‌بافت است، پشمش هم خوب است. این چهار تومان را بگیر و اگر هم دلت نمی‌خواهد، فرش را ببردار و برو.

الآن شما در تهران یا شهرهای خودتان از این کاسب‌ها، بقال‌ها، عطارها، پیاز سیب‌زمینی فروش‌ها و فرش‌فروش‌ها چند تا سراغ دارید؟ نمی‌توانیم بگوییم نیست؛ هستند، ولی عده‌شان کم است. خدا آن را هم قرار داده که حجت بر بندگانش در روز قیامت باشد.

رفیقی داشتم که وقتی از دنیا رفت، خودم غسلش دادم؛ چون وصیت کرده بود در شهر خودشان دفن شود و شهر خودش هم تا تهران ۲۵۰ کیلومتر فاصله داشت، من به شهرشان رفتم. آن زمان من ۲۶-۲۷ سالم بود. خیلی انسان بود! غسلش دادم و خودم دفنش کردم. آقای بزرگ آن شهر که از سادات محترم بود، نماز ایشان را خواند. من و یکی از همسه‌ریانش که او هم از اولیای خدا بود، خوابش را دیدیم.



مغازه این مردی که من غسلش دادم، در بازار مولوی تهران بود. کارش فرش و گلیم بود. من شب هفدهم ذی الحجه دفنش کردم که فردای آن شب، شب عید غدیر بود. وقتی او را در قبر خواباندیم، یک مقدار جمعیت ساکت بود. در کاشان یک صاحب نانوایی بود که هیئتی و آدم خوبی بود. در گوش من گفت: اگر او الان یک پسر و دختر داشت، قبرستان پر از ناله بود، حالا که ندارد.

من تهران شب عید غدیر، خوابش را دیدم که با یک بچه زیر بغل وارد خانه ما شد. گفتم: مگر شما نمردهای؟ گفت: چرا. گفتم: چطور آمدی؟ گفت: آمدهام تا دو مطلب به تو بگوییم؛ یکی آن آقایی که گفت من بچه و گریه کن ندارم، نیازی به بچه پیدا نکردم. خدا همه چیز را قبول کرد. یکی هم اینکه بگوییم در این بچه، یک لباس نوست که به من پوشاندند و گفتند امشب شب عید علی علیه السلام است، می خواهیم تو را پیش امیر المؤمنین علیه السلام ببریم! آن رفیقمان هم که خوابش را دید، به او گفته بود: فلانی! من در یک معامله که در دفترم نوشتهام، دو ریال در حساب اشتباہ کردهام؛ آن دو ریال برای مشتری است. این دفترم را ببین و پول مردم را بده. خودش به من گفت: دفترها را آورديم، رسیدگی و حساب کردیم و دیدیم دو ریال بدھکار است! او هم برای خدا و در همین تهران می دوید. عاشق خسته نمی شود. معرفت به خدا، یعنی عاشق زیبایی بی‌نهایت شدن؛ عاشق هم می دود و خسته نمی شود.

دعای پایانی

خدایا! معرفت خودت را به ما مرحومت کن.
عشق خودت را به ما محبت کن.
ما را در هیچ نوع عبادت و خدمتی خسته نکن.
این بیماری را از این کشور و از مردم دنیا بردار.
خدایا! گذشتگان ما را غریق رحمت فرما.
خدایا! باران کامل به این مملکت عنایت کن.



جلسه پانزدهم

شناخت خدا از طریق آیات

و نشانه‌های الهی

آثار معرفت

هنوز لازم است مقدماتی را درباره معرفت تقدیم حضورتان کنم تا در ادامه، به آیات بسیار مهمی برسم که با همین کلمه عرفان، یعرفون و عرفوا، مطالب بسیار مهمی را در آثار معرفت بیان کرده است. در این آیات، سه آیه است که به هم وصل و از آیات بسیار مهم و شنیدنی قرآن کریم است. در این آیات و آیات دیگر، آثار معرفت بیان شده است.

کتاب اول معرفت: کتاب آفاق

گفتیم که پروردگار مهربان، سه کتاب برای معرفت در اختیار ما قرار داده است. یک کتاب بنا به نام‌گذاری خودش، کتاب آفاق است؛ یعنی کتاب هستی که تک‌تک موجودات این کتاب به‌تعبیر خود قرآن، آیات این کتاب هستند. آیاتی که کتبی نیستند و همه وجودی هستند. این‌قدر این آیات وجودی که دارای هستی و موجودیت هستند، ارزشمندند که پروردگار به بخشی از این آیات سوگند خورده است:

خورشید و ماه

﴿الشَّمْسِ وَحُجَّاها﴾^۱ این خودش یک کتاب است؛ قسم به خورشید و این نور پر فروغی که دارد. معلوم نیست که چند کتاب درباره خورشید در شرق و غرب نوشته شده است. امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام روایات بسیاری درباره خورشید و نور آن دارند

.۱. شمس:

که اعجاب‌انگیز است. ﴿وَالْقَمَرٌ إِذَا تَلَاهَا﴾^۱ سوگند به ماه، وقتی که به‌دنیا خورشید، در یک مدار دیگر در حرکت است.

شب و روز

﴿وَاللَّيلُ إِذَا يَغْشاها﴾^۲ قسم به شب، وقتی نصف کره زمین را می‌پوشاند. ﴿وَالنَّهارُ إِذَا جَلَّها﴾^۳ قسم به روز، وقتی که رخ نشان می‌دهد و تجلی می‌کند.

آسمان و آفرینش آسمان

﴿وَالسَّمَاءُ وَمَا بِهَا﴾^۴ قسم به عالم بالا و قسم به کسی که عالم بالا را آفرید.

زمین و گسترانده زمین

﴿وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا﴾^۵ قسم به زمین و آن کسی که زمین را گستراند. هر کدامش کتاب‌های دارد؛ مثلاً یک کتاب درباره سرگذشت زمین است که خیلی خواندنی است! کتاب مهمی به نام «علم و زندگی» هست که بخشی از آن درباره زمین است و اینکه چرا زمین گُروی است. چرا سه بخش زمین آب و یک بخش خشکی است. اگر نظام این سه بخش آب و یک بخش خشکی، یک مقدار به هم بخورد، چه می‌شود؟ اگر فاصله زمین به خورشید، نزدیک یا دور شود، چه می‌شود؟ اگر بهجای این زمین‌های قابل کشش، همه تخته سنگ بود، چه می‌شد؟ اگر این کوه‌ها روی گرده زمین نبود، چه می‌شد؟ خیلی فاجعه‌ها پیش می‌آمد!

۱. شمس: ۲.

۲. شمس: ۴.

۳. شمس: ۳.

۴. شمس: ۵.

۵. شمس: ۶.

یکی این است که اگر کوهها نبود، دائم کرده زمین دچار بادهای طوفانی سخت بود؛ حتی نمی‌شد یک دیوار بسازند یا یک نهال بکارند. باد همه را می‌برد؛ حتی آدمها را. جاذبه و دافعه زمین در ساختمان آن چه تأثیری گذاشته است؟ زمین که کروی شکل و در فضاست، هر شبانه‌روز یک بار دور خودش می‌چرخد و بالا و پایین و دایره‌وارش آسمان است. شما یک استکان آب را که برگردانی، تمام آب می‌ریزد؛ اما این اقیانوس‌های عظیم زمین، دریاهای، رودها و چشمهای در حالی که زمین می‌گردد، چطور در فضا نمی‌ریزد؟! چه کسی این اقیانوس‌ها با این آب‌های به این سنگینی را نگه می‌دارد؟!
ما الان روی کرده زمین هستیم و کرده زمین زیر پای ما می‌چرخد، چرا ما در اعمق آسمان‌ها رها و پرتاب نمی‌شویم؟! بی‌خود که نمی‌گوید قسم به زمین و آن کسی که آن را گستراند.

وجود انسان و دیگر موجودات

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّا هَا»^۱ قسم به وجود موجودات یا وجود انسان و آن کسی که در این وجود، خلقت و ساختمانش تعادل برقرار کرد. چند تا قسم شد؟ یازده تا که تمامش آیات الهی در کتاب آفاق است.

آفرینش اعجاب‌انگیز کهکشان‌ها و ستارگان

یک قسم دیگر را نقل کنم که اعجاب‌انگیز است! «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»^۲ این لا، لای نفی نیست، بلکه لای قسم است و نفی معنی نمی‌شود. «فَلَا أُقْسِمُ» به معنی سوگند است و معنای نفی سوگند نمی‌دهد. «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» قسم به جایگاه ستارگان و مدارتشان. این قسم به چند چیز است: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» نجوم چند تاست. تا حالا دوربین‌های نجومی عظیم، عددی از ستارگان نداده‌اند. وقتی در کتاب‌ها می‌نویسند که تا

۱. شمس: ۷.

۲. واقعه: ۷۵.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

الآن، سیصد میلیون کهکشان کشف شده و هر کهکشانی دارای میلیارد‌ها منظومه شمسی و ستاره است، چه کسی می‌تواند عدد بدهد؟!

سوگند به جایگاه ستارگان: **﴿وَإِنَّهُ لَقَسْمٌ لَّوْ تَعْلَمُنَ عَظِيمٌ﴾**^۱ این سوگندی است که اگر بفهمید، سوگندی عظیم است! در کهکشان‌ها یا این چاله‌هایی که مرتب پیدا می‌کنند، چند آیه است؟ همین دو سه روز پیش، چاله‌ای پیدا کردند که نزدیک‌ترین چاله تاریک به کره زمین است. نوشتۀ‌اند: این چاله، دقیقاً ۱۵۰ میلیون سال نوری با زمین فاصله دارد؛ تازه این نزدیک به زمین است! یعنی اگر شما با مرکبی به طرف این چاله حرکت کنید و ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر بروید، ۱۵۰ میلیون سال بعد به آن چاله می‌رسید! سیاراتی هستند که پنج میلیون سال نوری با زمین فاصله دارند و خداوند در قرآن درباره آنها صحبت می‌کند. این علمای خارجی واقعاً باید در کنار قرآن فروتنی کنند و تکبر نداشته باشند که پروردگار می‌فرماید: این جهانی که آفریده‌ام، دائماً در حال گسترش کردنش هستم؛ **﴿وَإِنَّالَّهُ سَعُونَ﴾**^۲ یعنی دائماً گسترش و بزرگش می‌کنم! این کتاب آفاق است.

کتاب دوم: قرآن

اعجاز قرآن

یک کتاب، قرآن است که درباره «کل شیء»، صریح یا به کنایه آیه دارد. شش‌هزار و شصصد آیه است؛ ولی خدا می‌داند در هر آیه‌ای چه خبر است که ۱۵۰۰ سال پیش، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: هر آیه‌ای با هفتاد معنا ارتباط دارد و هر کدام از آن هفتاد معنا، با هفتاد معنای دیگر در ارتباط است و بالاتر! فخر رازی در تفسیر **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»** (من دقیقاً خواندم که راهنمایی کرده) می‌گوید: همین ترکیب **«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»** با



۱. واقعه: ۷۶.

۲. ذریبات: ۴۷.

یک میلیون معنا در ارتباط است! و حرفش برای قرن هفتم است؛ الان اگر وارد این داستان شوند، نمی‌دانم چه خواهند گفت.

کتاب سوم: انفس

یک کتاب هم کتاب وجود خودتان، یعنی کتاب انفس است. پس سه کتاب شد: آفاق، قرآن و انفس.

روش کسب معرفت صحیح و واقعی

معرفت را باید از این سه کتاب [آفاق، انفس و قرآن] گرفت. البته با توضیحات قرآن، ائمه علیهم السلام و دانشمندان درباره جهان، حیوانات، پرندگان، چرندگان، خزندگان و درندگان. در جایی خواندم که در یکی از کشورهای اروپایی گفته‌اند: چرا ما نشسته‌ایم، در حالی که این همه حشره در فضا پرواز می‌کنند؟! پشه هست، مگس هست، ملخ هست؛ صدجرور حشره پر می‌زنند و همه هم مزاحم! بنا گذاشتند که با سه‌پاشی در کل کشور، حشرات را نابود کنند. سال بعد هیچ درختی میوه نداد!

علوم شد پروردگار، اینها را مأمور گرده‌پاشی نر و ماده به یکدیگر کرده است. پاهایشان کُرک دارد. خیلی از آنها وقتی روی گرده نر می‌نشینند، گرده به کُرک پایشان می‌چسبد و بعد که روی گُل گرده‌دار ماده می‌نشینند، از این پای کرک‌دار، گرده نر روی ماده می‌ریزد و ازدواج صورت می‌گیرد. آنگاه سیب، گلابی، پرتقال و صیفی‌جات به وجود می‌آید.

اگر کسی بخواهد معرفت کسب کند، یک کتاب، کتاب هستی است. حالا شما بگو مگر می‌توانیم به همه هستی دسترسی پیدا کنیم؟ نه، هیچ‌کس نمی‌تواند به همه هستی دسترسی پیدا کند. چطور از کتاب هستی معرفت بگیریم؟ به اندازه‌ای که چشم‌انداز داری و در کتاب‌ها نوشته‌اند که در عالم چه خبر است، کار کیست و هدفش از این کار چیست؛ همین طور از طریق قرآن و کتاب وجود خودت.

خداشناسی، یک رشتہ معرفت در قرآن

یک بخش معرفت در قرآن، معرفت‌الله است. البته قرآن کاملاً خدا را می‌شناساند. اگر آدم به قرآن مراجعه نکند و فقط آیات کتاب هستی را بخواند، به این نتیجه می‌رسد که این نظم و ترتیب و استحکام و تقدیر، کار یک علم بی‌نهایت است. حال این علم بی‌نهایت کیست؟ آیات هستی این را به ما نشان نمی‌دهد؛ اما قرآن نشان می‌دهد، اسمش را می‌برد، او صافش را می‌گوید و ویژگی‌هایش را بیان می‌کند. یک رشتہ معرفت در قرآن، خداشناسی است. امشب برایتان، یک آیه‌اش را از سوره مبارکه یونس می‌خوانم.

خداوند متعال، بهترین روزی دهنده

چه آیه‌ای است! به پیغمبر می‌گوید که به مردم بگو: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ از مردم بپرس؛ به آنها عقل، فطرت و قلب داده‌ام. بلدند جواب بدھند. کر، کور، جاهل و حیوان که نیستند! حبیب من، از همین مردم مکه بپرس؛ چه کسی از عالم بالا و از زمین، سفره رزق شما را پر می‌کند؟!

الآن دست‌اندر کاران ایران برای سالی که در حال عبور است، به وحشت افتاده‌اند. می‌گویند: کم‌بارانی در این پنجاه سال گذشته، مانند امسال سابقه ندارد. اگر فقط یک سال باران نبارد، تمام زمین‌های کشاورزی، بی‌کشت و بی‌محصول می‌ماند. با نیامدن باران، چاه‌ها مدام پایین می‌روند. بعضی از چاه‌ها در برخی از مناطق ایران به دویست متر رسیده است. من آن مناطق را دیده‌ام. آخرش هم به آبی تلخ و شور می‌رسد که اگر یک سطلش را پای یک درخت بریزند، درخت را می‌سوزاند!

حالا در سورة واقعه می‌گوید: «أَتَنْهَا أَنْزَلْنَا مُوْهَةً مِّنَ الْمُزِينِ أَفَنَحْنُ الْمُنْزِلُونَ»^۲ آیا باریدن باران از این ابرها، کار شماست؟ آیا شما تولید ابر و باران می‌کنید؟ «أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ» یا من باران و ابر تولید می‌کنم؟ آیا اینها کار شماست؟



۱. یونس: ۳۱.

۲. واقعه: ۶۹.

جلسه یازدهم / شناخت خدا از طریق آیات و نشانه‌های الهی

بخشی از رزق شما در عالم بالا و بخشی هم در زمین است. نور باید بتابد. باران باید ببارد و چاه و رودخانه‌ها را پر کند و دریاها را بالا بیاورد. زمین هم باید خاکش آمادگی داشته باشد تا کشت را برویاند. چه کسی رزق شما را از آسمان و زمین می‌دهد؟ وقتی شما در باغتان (حالا غیر از شمال) ده جور درخت مثل گردو، فندق، زردالو، قیسی، آبالو و گیلاس کاشته‌اید، شما در یک قطعه زمین، ده جور درخت کاشته‌اید. پای این زمین را هم یک جور آب می‌دهید و یک جور نور و هوا به این باغ می‌رسد؛ ولی یک گوشه باغستان سیب قرمز و یک گوشه دیگر سیب زرد و سفت درمی‌آید. یک گوشه‌اش زردالوی شیرین و نرم درمی‌آید و یک گوشه‌اش گیلاس سیاه که نوع کمرنگ‌ترش، خوشمزگی گیلاس را دارد. یک گوشه زمین آبالو، یک گوشه گلابی، یک گوشه بادام به این سفتی و یک گوشه هم گردو درمی‌آید. این روزی دادن به شما از بالا و زمین کار کیست؟ با یک آب، یک نور، یک هوا و یک خاک.

نقش خداوند در عالم و تدبیر امور انسان

﴿فُلَّ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنٌ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُتَّحِّى الْحَيٰ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُتَّحِّى الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيٰ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقْلٌ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۱

شکفتی‌های خلقت گوش و چشم

«مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنٌ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» کیست که یک گوش بیرونی غضروفی به شما داده است، تا شب‌ها که روی متکا ده بار می‌غلتید، نشکنید! اگر استخوانی بود، از وقتی در گهواره بودید تا حالا، هزار بار شکسته و افتاده بود. چه کسی بود که فهمید باید به شما، گوشی از جنس غضروف بدهد و نه از جنس استخوان؟ چه کسی بود که به شما غیر از این گوش بیرونی، گوش میانی و گوش داخلی هم داده است؟ چه کسی بود که این سه تا گوش را با هم منظم کرد تا شما صدای را بشنوید؟



آن‌هایی که به کل گر هستند، راحتند؛ هیچ لغت، صوت یا صدای خوبی را نمی‌شنوند. حال آن‌هایی که بدکار هستند، اگر گوش نداشتند و گوششان کر بود، آن چیزهایی را که دوست داشتند، نمی‌شنیدند. شما هم که مؤمن هستید، اگر گوشتان کر بود، هیچ صدای حقی را نمی‌شنیدید. چه کسی بود که این گوش را این طور ساخت و به شما داد؟

«أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» چه کسی چشم را برایتان ساخت که نه غضروف است و نه گوشت، شبیه پیه و کروی است؛ سیاهی، سفیدی، مردمک، صلبیه، جلیدیه، مشیمیه، دیافراگم و تاریک‌خانه دارد. چه کسی این دستگاه عکاسی را با این دقیقت برای شما ساخت؟

شگفتی‌های خلق‌ت انسان

«أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» چه کسی شما زندگان را از خاک مرده درآورد؟ کجای خاک بودید که شما را درآورد؟ حالا چشم، گوش، پلک، ابرو و مژه دارید؛ پوست، استخوان، مفصل، رگ و خون دارید. همه اینها کجای زمین بوده که شما با زنده شدنتان از خاک مرده، همه را با خودتان آورده‌اید؟!

«وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» چه کسی است که از زنده، مرده درمی‌آورد؟ راستراست راه می‌روی و همه‌جور آمپول، قرص، پزشک و بیمارستانی وجود دارد. زنده و سرحال هم هستی. یک‌دفعه قلب یا مغزت می‌ایستد و می‌افتد! کیست که مرده را از زنده و زنده را از مرده درمی‌آورد؟

خداوند، یگانه تدبیرگر عالم

«وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ» تدبیر این عالم با کیست؟ حبیب من! اگر از آنها بپرسی، همه این جواب را می‌دهند: «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» چون جواب دیگری ندارند تا بدهنند. اگر بگویند ما همه این کارها را کرده‌ایم، نمی‌توانند بگویند، چون می‌دانند دروغ است؛ اگر بگویند کل این کارها را درخت کرده، باورکردنی نیست؛ اگر بگویند کل این کارها را خاک کرده یا همه را یک ستاره به وجود آورده، درست نیست؛ فطرت و عقلشان داد می‌زند که کارها مربوط به الله است! حالا



جلسه یازدهم / شناخت خدا از طریق آیات و نشانه‌های الهی

که گفتند اللہ، به آنها بگو: «أَفَلَا تَتَّقُونَ» نمی‌خواهید از این همه بُت، گناه، معصیت، بازیگری، غرور، حسد، کبر، ریا، جنگ و خونریزی، خوردن مال مردم، در سر مردم زدن و ظلم کردن به آنها دست بردارید؟ آیا نمی‌خواهید؟ «أَفَلَا تَتَّقُونَ».

اگر لات‌های قدیم امشب پای منبر بودند (چهره‌های معروف لات‌های تهران در محرم و ماه رمضان پای منبر من می‌آمدند. همگی از دنیا رفته‌اند؛ همه هم با عاقبت‌بهخیری از دنیا رفته‌اند. من با آنها معاشر و رفیق بودم؛ خانه‌هایشان می‌رفتم؛ پای منبر می‌آمدند و بعد از منبر، کنار من می‌نشستند. حرف‌زنیشان را کاملاً بلد هستم)، بعد از منبر می‌گفتند: آقا این آیه که عالم خدا دارد و ما مملوک و بندۀ هستیم، آدم را میخ‌کوب می‌کند! ما وظیفه داریم به حرف او که جهان و ما را به وجود آورد و قرآن را نازل کرد، گوش بدھیم. این آدم را میخ‌کوب می‌کند!

کلام آخر

خدایا! حالمان بد است. حالمان به‌حاطر این بیماری که شبانه‌روز پانصد نفرمان را از بین می‌برد، بد است. پانصد نفر خیلی است! نزدیک است که بی‌طاقت شویم.

خدایا! غیر از اینکه حالمان برای این بیماری بد است، برای گذشته خودمان هم بد است. ما بندۀ خوبی نبودیم. ما نمی‌توانیم روی منبر پیغمبر ﷺ و در مجلس تو، دروغ بگوییم. از زمان به تکلیف رسیدنمان، هیچ شب و روزی بر ما نگذشته که نمک تو را بخوریم و نمکدان نشکنیم.

یک درخواست عاجزانه از تو داریم؛ فقط یک نظری به ما کن که اگر نظر کنی، مس وجود ما را طلا می‌کنی. فقط یک نگاه و یک نظر کن و به این میکروب بگو کره زمین را رها کن. کار دکترها، علم و دانشگاه‌ها نیست، کار خودت است. فقط یک نگاه تو کافی است. یک نگاه هم به حال دیگر ما کن و گذشته ما را ببخش و در آینده، ما را بندۀ شایسته‌ات قرار بده.

کار ما به جایی نرسد تا آنها بی که تو را قبول ندارند، ما را سرزنش کنند و بگویند: بیا! این هم خدا، چهارده شب است به او التماس می‌کنید، چه شد؟ اگر نظر کند، چه خواهد شد!



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

یک نظر مستانه کردی عاقبت عقل را دیوانه کردی عاقبت
حالا این دو نظر را که به حال ما نکردی؛ نه نظر مستانه و نه آن نظری که عقل را دیوانه کند، اما این یک نظر را به ما داشتی:

از خودم بیگانه کردی عاقبت با غم خود آشنا کردی مرا
جای در ویرانه کردی عاقبت در دل من گنج خود کردی نهان
چاره پروانه کردی عاقبت سوختی در شمع رویت جان من
مولا جان!

قطره اشک مرا کردی قبول قطره را دردانه کردی عاقبت
من کجا و تو کجا! من خاک هستم و تو مالک‌الملک؛ من عبد هستم و تو مولا؛ من ذليل هستم و تو عزیز؛ من فقیر هستم و تو غنی؛ من بیمار هستم و تو طبیب.
مولا جان!

کردی اندر کلی موجودات سیر جان من کاشانه کردی عاقبت
خودت محبتت را به ما دادی؛ خودت زبان حرفزدن را به ما عنایت کردی و دستور دادی
که دعا کنیم؛ پس مولا جان:

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً عِبادتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً مَعْرِفَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً احْسَانِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً فَضْلِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً كَرْمِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوةً مشاهدَتِكَ». 

دعای پایانی

به حقیقت، فرج ولی ات را برسان.
این بیماری را از کره زمین، علی‌الخصوص از شیعه بردار.
مرگ ما را در نماز قرار بده.

جلسه یازدهم / شناخت خدا از طریق آیات و نشانه‌های الهی

مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.

مرگ ما را در دعای عرفه قرار بده.

مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

لحظه مرگ، امضای امیرالمؤمنین علیه السلام را به پرونده ما بزن.

لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

الهی! به حقیقت، به انبیافت، به امامان، به گریه‌های نیمه‌شب زینب کبری علیها السلام در نماز شب

یازدهم محرم، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده. این چیزی که می‌گوییم،

شدنی است؛ دیده‌ام و شنیده‌ام که کسانی در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام از دنیا رفته‌اند.

خوش به حالشان! پدر یکی از رفقایم در نجف، در حالی که ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام در

آغوشش بود و گریه می‌کرد، از دنیا رفت. برای خدا سخت نیست تا مرگ ما را در حال گریه

بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بدهد.



جلسه دوازدهم

عشق به خدا، نیجه معرفت

و شناخت

سه نعمت عظیم الهی در خلقت انسان

کلام در رابطه با معرفت بود. خداوند در خلقت آدم، سه نعمت عظیم به او عنایت کرد: معرفت، خلافت و هدایت؛ هر سه در سوره مبارکه بقره است. خلافتش در این آیه است: «إِنَّ جَاعِلًا فِي الْأَرْضِ حَلِيقَةً»^۱ معرفتش در این آیه است: «وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲ و هدایتش هم در این آیه: «قُلْتَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَبِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنْ هُنَّى»^۳. نتیجه هدایت را هم بیان فرموده است: «فَمَنْ شَاءَ هُنَّا إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُنْ يَحْرُثُونَ»^۴ انسانی که هدایت خدا را قبول کند، حداقل وقت مرگ و حداکثر در عالم آخرت، هیچ ترس و حزنی عارض او نمی‌شود.

اسنان عارف، محبوب آسمان‌ها و زمین

بنا به نظر بعضی از محققین، معرفت آینه‌ای بود که انسان حقایقی اسمای حسنای الهی را در آن دید و با همه وجود عاشق پروردگار شد. این عشقی که سرد نمی‌شود و شعله‌اش

۱. بقره: ۳۰.

۲. بقره: ۳۱.

۳. بقره: ۳۸.

۴. بقره: ۳۸.

خاموش نمی‌گردد، در دنیا، بزرخ و آخرت با انسان است و به خاطر این معرفت و عشق است که بهشت محبوب آسمانیان و زمینیان است: «مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ».

روایتی از امام مجتبی علیه السلام در باب معرفت الهی

ایام ولادت وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام است. حضرت در رابطه با معرفت، عرفان و شناخت، همین عشق را مطرح کردند. روایت حضرت دو کلمه است که از قدیمی‌ترین کتاب‌ها هم نقل شده؛ هنر امام و پیغمبر این است که کتاب و کتاب‌هایی را در دو کلمه خلاصه می‌کنند.

امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ» کسی که الله را واقعاً بشناسد، قهرآ عاشق حضرت او می‌شود؛ چون وقتی پروردگار را می‌شناسد، می‌بیند همهٔ هستی، موجودات، تحولات، تغییرات و همهٔ درهای سعادت و خوشبختی در آخرت به دست اöst. وقتی که می‌بینند بنده‌اش عاشقش اوست «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ» و می‌بینند که این عاشق به خاطر معشوق، تکلیف، وظیفه، گذشت، نرمی، عبادت و خدمت به خلق را قبول می‌کند. این اخلاقی عاشق خداست. گاهی که در این عشق برای انبیا یا اولیا یک زاویه پیش می‌آمد، یک تلنگر با محبت از جانب معشوق به عاشق زده می‌شد که مثلاً در این جاده یک ذره کم آورده و بلا فاصله بعد از این تلنگر، کمبود را عاشقانه جبران می‌کردند. این باطن و حقیقت سخن حضرت مجتبی علیه السلام است که عاشق برای معشوق قرار ندارد. واقعاً برای زن و بچه‌اش و برای کشور، مملکت، ملت و بیت‌المال درست کار می‌کند. همهٔ اینها نشانهٔ عشق به حضرت رب است.

حکایت توکل و ایمان عجیب آیت‌الله بروجردی

یکی از علمای بزرگ تهران مطلبی را برای خودم تعریف کرد که البته من بعداً همین مطلب را در کتاب خاطراتش دیدم. یک بار که خدمت ایشان قم می‌رفتیم یا از قم برمی‌گشتم، به من فرمود: نامه‌ای از یکی از بزرگان حوزه برای من آمد (این جریان حدود



جلسه دوازدهم / عشق به خدا، نتیجهٔ معرفت و شناخت

هفتاد سال پیش است)، آن بزرگ قم که از علمای نامی بود، به من نوشت: شما با تُجّار بازار تهران ارتباط دارید (اسم چند نفر را هم نوشته بود)، آیت‌الله‌العظمی بروجردی، این برج پول حقوق طلبه‌ها را ندارد.

آقای بروجردی به طلبه‌های زن و بچه‌دار پنجاه تومان می‌داد؛ نه پنجاه هزار تومان، بلکه فقط پنجاه تومان. به طلبه‌هایی که زن و بچه نداشتند هم، ۲۵ تومان می‌داد. چقدر طلبه در قم بود؟ زمانی که مرحوم آیت‌الله‌العظمی حائری از دنیا رفت، قم هفت‌صد طلبه داشت. آخرهای عمر آقای بروجردی، هفت‌هزار نفر شده بودند؛ مثلاً آن زمان که آن مرد به این عالیم تهران نامه نوشته بود، دوهزار طلبه بودند.

چقدر زیبا پشتیبان هم بودند. یکی در قم که خودش شخصیت بالایی است، احساس کرده آیت‌الله‌العظمی بروجردی حقوق این ماه را ندارد؛ دغدغه پیدا کرده و به دست‌وپا افتاده، اسم چند نفر تاجر را در نامه‌ای نوشته و نامه را به تهران فرستاده و به ایشان گفته این چند تاجر را که یقیناً به حرف شما گوش می‌دهند (گوش هم می‌دادند)، به خانه‌تان دعوت کن و حقوق این برج آقای بروجردی را از اینها قرض کن، بعداً داده می‌شود؛ مثلاً هزارتا، دوهزارتا پنجاه تومان، هزارتا ۲۵ تومان.

ایشان برای من گفت: من این نامه را به کسی نشان ندادم. سوار ماشین شدم و به قم رفتم. مستقیم خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی رفتم و نامه را به ایشان دادم. ایشان نامه را خواند. گفتم: اینها را دعوت کنم و پول بگیرم؟ فرمود: نه! گفتم: آقا چرا؟ شما این برج چیزی ندارید تا به طلبه‌ها بدھید. ممکن است خدایی ناکرده یک طلبه کم‌تقوایی حقوقش نرسد و به شما بی‌ادبی کند.

آیت‌الله‌العظمی بروجردی چشمش پر از اشک شد و گفت: فلانی! ۷۵ سال است از در خانه خدا به در خانه کس دیگری نرفته‌ام و دردم را به‌غیر از خدا نگفته‌ام. خواهش می‌کنم بعد از ۷۵ سال، دست من را در خانه مردم دراز نکن. او تا حالا هیچ‌چیزی برای من کم نگذاشته است. گفت: دیدم بی‌اجازه ایشان نمی‌توانم این کار را بکنم؛ بعد به من فرمود: اگر پول رسید، به آنها می‌دهم؛ اما اگر نرسید، می‌گوییم ندارم.



این ایمان و عشق به خداست که من عاشق از پیشگاه معشوقی که او را شناخته‌ام و به قول حضرت مجتبی علیه السلام «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحْبَهُ»، جایی دیگر نروم. معشوق، معشوقی است که کم نمی‌گذارد. البته آسمان را سوراخ نمی‌کند تا پول این برج را ببریزد! بدون مراجعة به طبیب، بیماری من را خوب نمی‌کند؛ بلکه من نباید بدون او اقدام به کاری کنم. می‌گوییم: من عبد و کارگر تو هستم؛ تو باید پول طلبها را برسانی، به من ربطی ندارد. تو صاحب‌کار، محبوب و معشوق هستی.

ابراهیم که پدر انبیای بعد از خودش است، وقتی بیمار می‌شد، دکتر می‌رفت؛ ولی در قرآن است که می‌گفت: **«وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»**^۱ دکتر فقط نسخه می‌دهد، من هم دوا می‌گیرم؛ اما شفا نه با دواست و نه با دکتر، بلکه کار اوست **«وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»**. محبوب من کیست؟ **«وَالَّذِي هُوَ يُطَعِّمُنِي وَيَسْقِينِ»**^۲ کسی که من شناختم و عاشقش هستم، او غذا و آب من را می‌دهد و کار دست کس دیگری نیست.

عرض کردم: چشم؛ من این چند نفر تاجر را دعوت نمی‌کنم. دیگر برای برگشتن به تهران دیر شد (آن زمان هم جاده، جاده خوبی نبود. من یادم است بچه که بودم، اتوبوس‌های تهران تا قم، سه ساعت طول می‌کشید بروند) و شب را قم ماندم. با یک حالی به من فرمود: فردا که می‌خواستم برگردم، گفتم از آیت‌الله العظمی بروجردی خدا حافظی کنم و ببینم کاری تهران ندارند. آمدم و گفتم: آقا فرمایشی ندارید؟

گفت: نه. دیروز صبح که آمدید، به شما گفتم توکل من را از خدا و اعتمادم را به این محبوب قطع نکن؛ من دست پیش کسی دیگر دراز نمی‌کنم. همه گره‌ها به دست او باز می‌شود. فرمود: دیروز بعدازظهر، یک تاجر شیعه از کویت آمد؛ پول خمس و سهم امامش را حساب کرد و رفت. این یک نفر به اندازه سه ماه حقوق حوزه را به من داد!

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند



چند حکایت از عاشقان و عالمان ربانی

امانتداری و بی‌توجهی به دنیا

یک عالمی است که من ارادت کامل به ایشان دارم. از روحانیت شیعه با این پیوستگی‌شان به قرآن و اهل بیت علیهم السلام، شجره‌های طبیّه نابی بیرون می‌آید. به من و مثل من نگاه نکنید که به آبروی لباس لطمه زده‌اند؛ همین‌الآن کسانی هستند که به این لباس و حوزه‌ها آبرو داده‌اند.

ایشان مردی الهی است. فاصله‌اش هم تا تهران حدود هزار کیلومتر است. تا این بیماری نبود، هر سال برای دستبوسی آنجا می‌رفتم؛ اما اجازه دستبوسی نمی‌داد. تقریباً تمام پول آن شهر پیش ایشان است. مردم با یک عشقی می‌آیند و حساب سالشان را به ایشان می‌دهند. فکر می‌کنید با این میلیون‌ها تومانی که در ماه برایش می‌آید، خانه‌اش یک آپارتمان چهارصد یا پانصد متری است؟ یا یک زندگی خیلی امروزی دارد؟! تمام زندگی‌اش یک گلیم و یک تخت چوبی است؛ نه این تخت‌هایی که تخت‌فروش‌ها می‌فروشند، بلکه از این تخت‌های چوبی که نجار ساخته است. یک جفت کفش است و دو سه دست لباس و دو پارچه عمame‌ای. هنوز ایشان هست و در پارکینگ خانهٔ دخترش زندگی می‌کند.

یکی از مراجع قم به خودم گفتند (مطلوبی که می‌گوییم، برای ده سال پیش است): گاهی ایشان ماهی پنجه‌اشست میلیون از مقلدین من برایم می‌آورد. همه را در یک نصف گونی متقالي می‌ریزد، از شهرش سوار اتوبوس شده و قم پیاده می‌شود. پول را می‌دهد، رسیدهای مردم را می‌گیرد و می‌برد. من یک بار به او گفتم: شما من را به عنوان مرجع تقليد، فقيه و دارای فتوا قبول داريدي؟ گفت: من ارادتمند به شما هستم. گفتم: من از شما درخواست می‌کنم از هزار کیلومتر دورتر که می‌خواهی بیایی، یک بليت رفت‌وبرگشت هواپيما بگير؛ تهران پياده شو و يك سواري هم بگير و به قم بیا. من پول دو سر هواپيما و سواری را می‌دهم.



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

گفت: شما آقای من هستید و این پول را می‌دهید، ولی من نمی‌توانم جواب این پول را در قیامت بدهم؛ چون من می‌توانم با اتوبوس از شهرمان به قم بیایم. به او گفتم: پنجاه میلیون برای من آوردي، پنج میلیونش طبق قرآن، حق شرعی توست **﴿الْعَامِلُونَ عَلَيْهَا﴾**^۱ که خدا مقرر کرده است. پنج میلیون را برای زندگی ات بردار. گفت: پسرم یک مغازه معمولی دارد؛ نان و پنیر و آبگوشت من را می‌دهد. من نمی‌توانم جواب آن پول را در قیامت بدهم.

این‌ها عاشقان او هستند. برادران و خواهران، واقعاً من این مطلب را در این افرادی که دیده‌ام، لمس کرده‌ام:

عاشقان گُشتگان معشوق‌اند برنياید ز گُشتگان آواز
سوانح این‌وآن نمی‌رونند. خیلی از پول‌ها و حرف‌ها را قبول نمی‌کنند و خیلی صدمه‌ها از مردم و همکار می‌بینند، ولی صدایشان درنمی‌آید.

زهد و تقوای آیت‌الله میلانی

کanal چهار برنامه‌ای را به نام «حدیث سرو» شب‌ها پخش می‌کند. من همه آن را ندیده‌ام؛ اما با من هم مصاحبه شده است. یک بار دیگر هم این برنامه را پخش کردن و مصاحبه من هم پخش شده بود. برنامه درباره آیت‌الله العظمی میلانی است که سال ۵۴ از دنیا رفت. امثال علامه طباطبائی ایشان را بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی، آعلم علمای شیعه می‌دانستند.

در این برنامه حدیث سرو با چهارده‌پانزده نفر از شاگردهای ایشان و نوه‌اش مصاحبه کرده‌اند. یک مطلبی که می‌گفتند، این بود: ایشان با آن علم، فکر، مقام عبادت و عرفانش، چند سالی که در خراسان بود، سختترین آزارها را دید و تهمت و غیبت شنید؛ حتی شاگردها را از ایشان جدا کردند. می‌گویند در این چهارده‌پانزده سالی که خراسان بود، حتی



یک بار در مقابل این آزارها عکس العمل نشان نداد. می‌گفت: من یک وظیفه‌الهی دارم و باید این جاده را طی کنم. به من چه که بد می‌گویند، غیبت می‌کنند و تهمت می‌زنند. من باید برای محبوبم کار کنم و چه کارهای بزرگی کرد!

عاشقان کُشتگان معشوقاند
برنیاید ز کُشتگان آواز

اگر هم آوازی برآید، به عشق محبوب آوازان بلنند می‌شود. آوازان هم دو آواز است:
عبادت‌الله و خدمت به خلق‌الله.

عظمت شخصیت آیت‌الله بروجردی

مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی که آن زمان، آعلم علماء شناخته شده بود، تازه قم آمده بود. واعظی بود که پدرم از هفت‌سالگی من را پای منبر او می‌برد. عمرش هم بد نبود. وقتی که منبری شدم، با او هم‌منبر بودم. با من شوخی می‌کرد و با خنده می‌گفت: دعا می‌کنم تو بمیری؛ از وقتی آمدی، منبر من خلوت شده است. شوخی می‌کرد، ولی برای من دعا هم می‌کرد.

او یک منبری برجسته قم بود. خیلی هم پای منبرش شلوغ می‌شد. وقتی آقای بروجردی مقیم قم شد، یک منبری رفت که از شدت جمعیت راه نبود. آن شخص منبری واقعاً خارج از حدود تقوا گفت: کار ما به جایی رسیده که انگلیسی‌ها ریش‌حنایی‌ها را برای ما مرجع تقلید می‌کنند! اوایل آقای بروجردی به محاسنش هنا می‌گذاشت؛ شما این حرف و تهمت را ببینید، کوه را آب می‌کند! امام صادق علیه السلام می‌گویند: از سنگین‌تر است.

فردا صبح یک نفر که پای منبر بود، خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی یا بهتر است بگوییم عاشق خدا آمد. به فرموده امام مجتبی علیه السلام، «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ» عارف به حق، عاشق حق است. یکی از بزرگان حوزه خدمت آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌آید و می‌گوید: دیشب چنین جریانی روی منبر پیغمبر بر ضد شما گذشت. او هم آدم موجهی بود و ملت هم قبول می‌کردند. فکر می‌کنید آقای بروجردی چه کار کرد؟

اگر یک ذره عکس العمل نشان می‌داد یا یک اعلامیه منتشر می‌کرد، آن واعظ از هستی ساقط می‌شد؛ چون ایران مقلد ایشان بودند. ایشان چه کار کرد؟ این کار عاشق است؛



فرمود: فردا صبح به آن درشکه‌ای که من را به درس می‌برد بگویید یک ساعت زودتر بباید (آن زمان تاکسی نبود)، بعد هم به خادمش گفت: دنبال من نیا، می‌خواهم تنها جایی بروم؛ بعد به جلسه درس می‌آیم.

سوار درشکه شد و آرام در گوش درشکه‌چی فرمود: شما خانهٔ فلانی را بلد هستید؟ عرض کرد: بله. فرمود: من را آنجا ببر. الان چند سال می‌شود؟ امسال بعد از ماه رمضان، شصت‌مین سالگرد فوت آیت‌الله العظمی بروجردی است. ایشان شانزده سال قم بود. حدوداً ۷۵ سال پیش می‌شود.

درِ خانهٔ آن منبری و عالم آمد. آن منبری، عالم هم بود. به درشکه‌چی گفت: شما برگرد و مثلاً یک ساعت دیگر دنبال من بیا. در زد؛ آن آقا هم خواب بود. به دالان خانه آمد و گفت: چه خبر است، چه وقت است، مگر حالی‌ات نیست که این وقت، گاهی افراد خواب هستند. می‌گذاشتی ساعت ده می‌آمدی! بعد در را باز کرد و دید پسر فاطمه^{علیها السلام} و پسر امام مجتبی^{علیه السلام} است (آقا) بروجردی از طریق پدر و مادر به حضرت مجتبی^{علیه السلام} می‌رسید)، جا خورد!

ایشان گفت: چه خبر است دادوبیداد می‌کنی، در را باز کن؛ شاید یک مستحق یا یک گرفتار باشد. آن شخص تعارف کرد. آقا بروجردی داخل آمد. آن وقت هم میز و صندلی نبود؛ روی زمین نشست و فرمود: می‌شود صبحانه خدمت شما باشم؟ گفت: بله. وقتی آقا بروجردی بلند شد، این بنده خدا برای احترام، به دم در دوید. آقا بروجردی پنج هزار تومان زیر شُك او گذاشت و آمد (آن زمان با پنج هزار تومان، راحت می‌شد در قم یک خانهٔ دویست متري خرید). او آن پول را برداشت. بعد که مسجد ارگ ساخته شد، ماه رمضان اول، سازندهٔ مسجد به قم رفت و به آقا بروجردی گفت: برای ماه رمضان یک واعظ به من بده. آقا بروجردی دنبال همین شخصی فرستاد که روی منبر به او فحش داده بود و فرمود که بباید. به او گفت: من می‌خواهم شما را تهران بفرستم؛ کسی هم که دعوت کرده، آدم خوبی است. کم‌وزیادی هم اگر بود، وقتی بعد از ماه رمضان برگشتی، به خودم بگو؛ من در خدمت شما هستم. این را می‌گویند عاشقی که فقط بی قرار محبو^ب شناخته شده است.



باز روایت نورانی حضرت مجتبی علیه السلام را بگوییم؛ دو کلمه است، یادتان می‌ماند. یادتان هم می‌ماند که این روایت را در وجود خودتان تحقق بدھید. من هم باید تحقق بدھم، من هم خیلی کم دارم. «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَحَبَّهُ» کسی که او را بشناسد، عاشقش می‌شود.

دعای پایانی

خدايا! تو را به کريم اهل بيت قسم می‌دهیم، کرم کن و این معرفت عشق‌آور را به ما،
بچه‌ها و نسل ما هم عنایت کن.

خدايا! به کريم اهل بيت سوگند، این بیماری را از کره زمین بردار. این بیماری را از خانه
شیعیان بردار.

به حق کريم اهل بيت، همه بیماران و بیماران مبتلا به این بیماری را سالم به خانه‌هایشان
برگردان.

به امام مجتبی علیه السلام، گذشتگان ما را ببخش.

به کريم اهل بيت، به مادرش، پدرش، جدش و برادرش، ما را به احیایی که می‌خواهی،
موفق بفرما؛ نه اینکه دو سه ساعت بیاییم و شب بیدار باشیم و برویم، فرقی هم نکنیم!
احیایی را به ما بده که به قول قدیمی‌ها، برایمان پستایی شود تا بزرخ و قیامتمن.

خدايا! خلوص در عمل به ما مرحمت فرما.

خدايا! ما گدا هستیم، جیب ما را پُر کن.

خدايا! ما ندار هستیم؛ ندار در اخلاق، ایمان، عبادت و عرفان. خدايا ما را دارا کن.

جلسه سیزدهم

دینا مقدمه‌ای برای آخرت

معرفت پروردگار، بالاترین رشته معرفت

معرفت به پروردگار، بالاترین، شریفترین و مؤثرترین رشته معرفت‌هاست. وجود مقدس حضرت او را از آثارش می‌توان شناخت. یکی از آثار پروردگار، وجود انسان است. دو رشته آیه در قرآن مجید درباره انسان وجود دارد: یک رشته مربوط به جسم انسان است و یک رشته هم مربوط به ارزش‌هایی است که پروردگار با قدرت، رحمت و لطفش در این ظرف قرار داده است.

ارزش‌های عقلی، فطری و روحی انسان

عقل، فطرت و روح، ارزش‌هایی است که پروردگار در قالب جسم و بدن قرار داده است. نسبت جسم در کنار ارزش‌ها، مثل نسبت دنیا و آخرت است. دنیا یک جای محدود پر از نعمت است. قرآن و روایات از دنیا به معنای جای پر از نعمت تعریف کرده‌اند. اینکه شنیده‌اید آدم نباید اهل دنیا باشد و به دنیا چشم و نظر داشته باشد، یعنی به دنیای حرام، دنیای ستمگران و مغوروان، دنیای کسانی که با پروردگار، آخرت، خودشان و جامعه ارتباطی ندارند. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام، دنیا را آخر جاده می‌دانند: «وَ إِنَّمَا الدُّنْيَا مُتْهَيٌّ بَصَرٍ الْأَعْمَى» کوردلان دنیا را پایان زندگی می‌دانند؛ لذا هیچ عبادتی نمی‌کنند، هیچ خدمتی هم به بندگان خدا انجام نمی‌دهند و دنبال ارزش‌های معنوی هم نیستند. می‌گویند: با تمام شدن عمر ما، دنیای ما هم تمام است و خاک می‌شویم و به باد می‌رویم؛ در حالی که اندیشه آنهایی که معرفت به حضرت حق دارند، این‌گونه نیست.



اثر معرفت به حضرت حق

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: چون اینها معرفت به حق دارند، در پیش روی این دنیا یا ماورای آن، دنیای دیگری را می‌بینند به نام آخرت. حضرت می‌فرمایند: آن‌هایی که دنیا برایشان پایان همه‌چیز است، برای دنیا جمع می‌کنند و آنها بی که دنیا را مقدمه آخرت می‌دانند، برای آخرت کار می‌کنند.

کار و تلاش انبیای الهی برای دنیا

برایمان معلوم باشد این دنیایی که مردود، ملعون و مطرود است و این دنیایی که می‌گویند نسبت به آن زاهد باشید، چه دنیایی است. انبیای خدا کشاورز، صنعت‌کار، طبیب، خیاط و سدساز بودند. همه اینها در آیات قرآن مجید هست. درباره حضرت ادریس می‌فرماید: «وَعَلِّمَنَا صَنْعَةَ لَبَوِيسٍ»^۱ ما خودمان ساخت لباس را به ادریس تعلیم دادیم. اول لباس‌ها این‌گونه نبود. برای درست کردن لباس نخ و سوزن و ابزار لازم بوده و خدا همه را به ادریس یاد داد.

در سوره کهف است که ذوالقرنین به منطقه‌ای رسید که بین دو کوه بود. مردم آن منطقه به او گفتند: ما از یک نوع موجودات شریر مودی بی‌عقل پست، دائم لطمہ می‌خوریم. ایشان فرمود: هرچه مس دارید بیاورید. مس‌ها را آوردند؛ سپس فرمود: کوره درست کنید؛ بعد مس‌ها را آب کرد و آنها را بین این دو کوه، همین طور روی هم ریخت و تا نزدیک بالای کوه، سدی مثل سدهای روزگار ما ساخت که قرآن مجید، صریح به سدسازی ذوالقرنین اشاره می‌کند.

حضرت سلیمان در معماری و غواصی، حضرت نوح در کشتی‌سازی و حضرت داود در ساخت زره جنگی یک معلم بودند. حضرت مسیح طبیبی بود که کور مادرزاد را چشم‌دار، مرده را زنده و کسی که دچار بیماری پوستی بود سالم می‌کرد. همه این کارها دنیایی هم بودند؛ ولی با این کارهای دنیایی، همه آنها عبدالله واقعی بودند.



کار در دنیا، ساختن زندگی برای آخرت

کسی به پیغمبر ﷺ گفت: یا رسول الله! ما پیش شما نماز می‌خوانیم، منبرتان را گوش می‌دهیم، مطالبتان را دقت می‌کنیم و خیلی حال الهی پیدا می‌کنیم؛ بعد که بلند می‌شویم و می‌رویم، باید سر زمین، در مغازه یا سر کارهای دیگر برویم؛ آنجا دیگر این حال را نداریم، آیا ما اهل دنیا هستیم؟

حضرت فرمودند: چرا این کارها را انجام می‌دهی؟ گفت: آقا برای پول درآوردن. فرمودند: پول را برای چه می‌خواهی؟ گفت: اول برای زن و بچه‌ام و بعد کمک به مستحق، حج رفتن و حل مشکل مردم. حضرت فرمودند: تو که در آخرت هستی! آن هم یک حال آخرتی است. مگر این حال آخرتی همیشه باید گریه، اشک و ناله یا رکوع و سجده باشد؟ بعد خود حضرت به او فرمودند: «آن لی مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ» خود من هم با پروردگار، حالات مختلفی دارم. مگر من وقتی پیش همسر و بچه‌ام نشسته‌ام، حالم حال اوج نمازم یا دعایم است؟! انسان حالاتی دارد، این حالات می‌تواند مثبت باشد.

خدمت به خلق الله، از بهترین کارهای دنیایی

دوستی داشتم که دو سه سال فاطمیه برایش منبر می‌رفتم. هشتاد سالش بود؛ ولی عین یک جوان چهل‌ساله بود! چهره‌اش از عبادت نورانی و حالی ملکوتی داشت. خانه‌اش هم از جمعیت پر می‌شد. خودش هم از همه بیشتر در ذکر مصیبت گریه می‌کرد. ایشان از دنیا رفت. ورثه خیلی خوبی داشت؛ دو دختر و یک یا دو تا هم پسر. زمانی که خودش سرپا بود، دخترها را به افراد خوبی شوهر داد؛ برای پسرها هم زن‌های خوبی گرفت. زندگی کاملی به دو دخترش داد، به پسرها هم سرمایه داد و گفت خودتان کاسبی کنید. بنده من نباشید، آزاد باشید.

بعد که از دنیا رفت و دفنش کردند، کلیدهای مغازه و گاو صندوق را برداشتند و در مغازه و گاو صندوق را باز کردند؛ وصیت‌نامه‌اش را درآورده‌اند تا به آن عمل کنند. نوشته بود: من وصیتی ندارم. به شما دو دختر زندگی خوبی دادم؛ شوهرهایتان هم که وضعشان خوب

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

است. به شما دو پسر هم همسران متینه و سرمایه دادم. آنچه مانده، یک خانه بود که در آن زندگی می‌کردم؛ این را به مادرتان بخشیدم. بقیه پول‌هایم را هم در این بیست‌سی سال، نود خانه صد متری با اثاث کامل ساختم و بدون خبر شما و مردم، کلیدش را دادم به عروس و دامادی که خانه نداشتند. آن را هم خودم نمی‌رفتم؛ بلکه وقتی آنها را شناسایی می‌کردم، به یک نفر کلید می‌دادم و می‌گفتم این عروس و داماد را ببر و سند را به نامشان کن تا در خانه بنشینند.

دنیا را برای چه می‌خواهی؟ این بهترین کار است. دنیا را برای چه می‌خواهی؟ برای حل مشکل مردم. دنیا را برای چه می‌خواهی؟ برای کمک به بیمارستانی که ابزار و وسائل برای کرونا کم دارد. دنیا را برای چه می‌خواهی؟ در محله‌ات ده جوان را شناسایی کن و بگو چرا زن نمی‌گیرید؟ می‌گویند: چون پول نداریم. بگو: نیاز به زن ندارید؟ می‌گویند: بله نیاز داریم؛ چون به گناه دچار می‌شویم. زمینه ازدواجشان را فراهم کن و اگر می‌توانی برای خدا یک خانه هشتاد متری هم بساز و به نامشان کن. پیغمبر فرمودند: چنین دنیایی، آخرت است.

طهارت جسم و روح، شرط بهشتی شدن

جسم ما به دنیا نیاز دارد. **﴿وَمَا جَعَلْنَا هُوَ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾^۱** من برای شما بدنی ساخته‌ام که خانه و اثاث، مركب و لباس و غذا، مسافرت، مهمانی و رفت‌وآمد نخواهد. بدن شما نعمت‌های دنیا را می‌خواهد؛ ولی این نعمت‌ها را از دست خودم بگیرید. اگر از دست دیگری بگیرید، آن دست دیگر دست شیطان است. آن وقت برای زندگی‌تان باید ربا بگیرید، غصب کنید یا مال یک ملت را بدزدید، از بیت‌المال اختلاس کنید یا مشروب‌فروشی، محل قمار، فحشا و منکرات باز کنید. این جسم به کل نجس می‌شود و روز قیامت، من نجس را در بهشت راه نمی‌دهم.



توبه، راهی به سوی بهشت

از «اصول کافی» برایتان بخوانم: «الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ» بهشت جای مردم پاک است. حالا که زود فهمیدی همه چیز مثل خانه، لباس و ماشین نجس است، من برایت راهی به نام توبه قرار داده‌ام. همه را با توبه پاک کن؛ چون اگر نجس به آن طرف بیایی، به بهشت من راه نداری. من در قرآن هم اعلام کرده‌ام: «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالظَّنِيبَاتُ لِظَّنِيبَاتِ»^۱ پاک‌ها برای پاک‌ها «وَالْحَسِينَاتُ لِالْحَسِينِينَ وَالْخَيْئُونَ لِالْخَيْئَاتِ»^۲ و ناپاکان برای ناپاکان‌اند؛ دوزخ برای ناپاکان و بهشت برای پاکان است.

ضرورت کسب حلال

ما به دنیا نیاز داریم؛ خداوند می‌گوید نیازت را از من بگیر. اگر نیازت را از کسب‌وکار حلال بگیری، مثل این است که از من گرفته‌ای. این مطلب در قرآن است: «وَرَزَقَنَا هُنَّا
الْطَّيِّبَاتِ»^۳ «كُلُّا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»^۴ اگر از جای دیگر بگیری، زندگی‌ات را آلوده و نجس می‌کنی. نیازت را از خودم بگیر. من راه گذاشته‌ام؛ به تو زمین داده‌ام، تو دانه را بپاش، من آن را درمی‌آورم. خودت که نمی‌توانی دربیاوری. نور، هوا، آب و زمینش را هم داده‌ام. تو فقط چهارپنج ماه کشاورزی یا یک سال باگداری کن. این محصولی که من به تو می‌دهم، برای بدنت است.

اما اگر انگور را کامیون کامیون بخری و پنهانی مشروب درست کنی و ده برابر قیمت طبیعی دنیا هم بفروشی، فایده‌ای ندارد؛ چون تو همه چیزت را نجس کرده‌ای! من انگور را برای شراب نداده‌ام؛ بلکه آن را داده‌ام تا زمان اول آن غورهاش، زمان وسط آن انگورش

۱. نور: ۲۶

۲. نور: ۲۶

۳. اسراء: ۷۰

۴. بقره: ۱۶۸

و زمان آخر هم کشمکش را بخوری. چرا آن را شراب می‌کنی؟! من همه چیز را برای تو حلال قرار داده‌ام؛ بیا از خودم بگیر. اصلاً بیا برای بدنت تا آخر عمر سر سفره من بنشین. حتی یک بار هم سر سفره غیر من نرو که معبدان باطل، ابليس‌ها، شیاطین و ستمنگران هستند.

ضرورت توجه به حلال و حرام الهی

برادرانم! خواهانم! شما را به حق ماه مبارک رمضان، حلال و حرام را دقیق دقیق مراعات کنید. به موسی بن جعفر علیه السلام گفت: یابن رسول الله! من خیاط هستم. وزیر، وکیل، اداری و فرماندار بنی عباس برای من لباس می‌آورند تا برایشان بدوزم؛ آیا من قیامت گیر هستم؟ فرمودند: قطعاً گیر هستی! تو برای ستمنگران لباس می‌دوزی. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کسی که لباس ترساندن مردم را بپوشد، قیامت وقتی وارد می‌شود، روی پیشانی اش نوشته: «آپسْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» یعنی این آدم برای ابد از رحمت خدا نالمی‌د است.

بعد حضرت فرمودند: کسی که برای ستمنگران در دوات مُرَكَّب درست کند، کسی که برای مُرَكَّب روان ستمنگران نخ و پنبه بیافد (که قدیم به آن لیقه می‌گفتند) و در دواتش بگذارد و کسی که برای ستمنگران سوزن را نخ کند (ستمنگر چشمکش ضعیف شده است؛ می‌گوید آقا این سوزن را نخ کن و شخص هم می‌داند که این فرد ستمنکار است)، روز قیامت منادی از جانب خدا فریاد می‌زنند: «أَيْنَ الظَّلْمَةُ وَ أَعْوَانُ الظَّلْمَةِ» آنهایی که به ستمنگران کمک کرده‌اند، کجا هستند؟ همه را دسته می‌کنند و به جهنم می‌ریزند! البته نه فقط ستمنگران، چراکه آنان وضعشان معلوم است؛ بلکه اعوان ستمنگران و آنهایی را هم که به شکلی به ستمنگران کمک کرده‌اند، به جهنم می‌ریزند.

اینکه می‌گویند صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است، معنی اش این است؛ نه اینکه پل روی جهنم مثل مو باریک و از شمشیر هم تیزتر باشد، نه! این کنایه است از اینکه مسائل الهی بسیار دقیق است. حالا اگر حلال به دست آوردی، نوش جانت!

روایتی عجیب از رحمت الهی

حاجی سبزواری، حکیم بزرگ الهی، روایتی را درباره رحمت خدا نقل می‌کند که خیلی برای من عجیب است! خدا باید بعضی از چیزها را به آدم کمک کند تا انسان باور کند. حکیم آدم کمی نبوده است. ایشان می‌گوید: هر لقمهٔ حلالی که طی شصت‌هفتاد سال زندگی‌ات از سر سفره برداری و بخوری، حالا به عنوان صبحانه، ناهار، شام، سحری یا افطار، خدا روز قیامت مزد خوردن‌هایت را هم به تو می‌دهد. حلال به دست آوردی، خوردی و لذت بردنی. قیامت به تو می‌گویند شصت سال زحمت کشیدی، از سفره با دستت لقمه برداشتی، جویدی و فرو بُردی؛ این هم مزد تو! چرا آدم معیّت با پروردگار را رها کند و با شیطان معیّت پیدا کند؟!

بدن انسان، مِلک و ظرف الهی

بدن ساخت پروردگار است. یک ظرف است که خیلی هم بالرزش است. شما حق داری با دستت بیهوده موی بدنت را طوری بکشی که یک ذره خون بیاید؟ نه حق نداری. شما حق داری به بدنت ضرر بزنی؟ نه حق نداری و حرام است. شما حق داری اگر دکتر متخصص گفت روزه برایت حرام است، روزه بگیری؟ نه حق نداری. شما حق داری اگر دکتر متخصص گفت نماز ایستاده به زانو و مهره‌های کمرت فشار می‌آورد، نماز را ایستاده بخوانی؟ نه حق نداری. بدن پیش خدا ارزش دارد.

حیف! من غصه می‌خورم که بعضی‌ها این بدن را در زنا، مشروب، قمار و مجالس گناه می‌برند. خدا این بدن را برای این کارها نساخته؛ بدن مِلک خداست و باید هزینه وجود مقدس او شود.

ارزش‌های وجودی انسان

جسم انسان ظرف است. یک ارزش‌هایی هم در این ظرف هست؛ مثل عقل: «العقلُ ما عُيَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»؛ مثل فطرت: «فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ

لَخَلُقِ اللَّهِ ذَلِكَ الَّذِينَ الْقَيْمَرُ^۱; مثل قلب که قرآن می‌گوید: «قلب سليم». امام ششم علیه السلام می‌فرمایند: «الْقُلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنْ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرُ اللَّهِ».

پیامبر اسلام علیه السلام و جوان یهودی

یک پسر چهارده‌پانزده‌ساله یهودی در مدینه بود. یهودی‌های مدینه زیاد بودند. همه آنها منتظر بعثت پیغمبر بودند. پیغمبر مبعوث شد؛ بعد از مدتی هجرت کرد و به مدینه آمد. آخوندهای مادی‌گر دنیاپرست پول‌پرسست مال حرام‌خور به یهودی‌ها گفتند: این شخص آن کسی نیست که موسی، عیسی، تورات و انجیل به ما خبر داده‌اند.

اما این پسر دروغ‌های آخوندهای بی‌دینشان را باور نکرده بود. از پدر و مادرش هم می‌ترسید و جرئت نداشت که مسلمان شود؛ ولی دور از چشم پدر و مادرش، روزها نیم ساعت یک ساعت، بیرون مسجد می‌ایستاد. مسجد هم دیوار نداشت، خیلی کوتاه بود. پول ساختن دیوار را نداشتند. این جوان چهره پیغمبر علیه السلام را عاشقانه نگاه می‌کرد! به قول ما تهرانی‌ها، با تماشای این چهره، حال الهی به او دست می‌داد و لذت معنوی می‌برد. این بدن باید دنبال پیغمبر علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام، دنبال مجالس ذکر خدا، مساجد، حسینیه‌ها، علم و عالم ربانی راه بیفتند. مالک بدن، آن را به ما نداده که هر جا دلمان می‌خواهد ببریم.

روزی از این جوان خبری نبود؛ چون شهر کوچک بود و همه هم‌دیگر را می‌شناختند، پیغمبر علیه السلام فرمودند: کسی از این جوان یهودی خبر ندارد؟ امروز نیامده بود. با پیغمبر هم حرف نمی‌زد؛ فقط بیرون دیوار می‌ایستاد و جمال ملکوتی و الهی پیغمبر را تماشا می‌کرد. یکی بلند شد و گفت: آقا همسایه من است؛ مریض شده. پیغمبر علیه السلام فرمودند: او هر روز می‌آمد و من را تماشا می‌کرد؛ به من حق پیدا کرده است. من به دیدنش می‌روم؛ هر کسی می‌خواهد، با من به دیدنش بباید. عیادت از مریض یهودی! اینجا پیغمبر به ما درس دادند.



پیغمبر ﷺ آمدند و در خانه‌اش را زدند. پدرش در را باز کرد. دشمن پیغمبر بود؛ ولی رویش نشد چیزی بگوید. حضرت فرمودند: برای عیادت جوانت آمده‌ام؛ بعد کنار بستر این جوان نشستند. کافی است تو یک نگاه کنی، آن‌ها خودشان دنبالت می‌آیند. با چشم دلت نگاه کن؛ حرف هم نزن، آنها دنبالت می‌آیند. بالای سرت هم می‌آیند و محبت می‌کنند. اگر یک نگاه درستی به دنیا و آخرت، خدا و پیغمبر، خودت و زن و بچهات داشته باشی، آنها دنبالت می‌آیند.

مگر در این شانزده شب دنبال ما نیامده‌اند؟ مگر ما خودمان به این جلسات آمده‌ایم؟! به خدا اگر خودمان آمده باشیم. زین‌العابدین علیه السلام می‌فرمایند: اگر به خودم بود که افطار می‌کدم و می‌خوابیدم. اگر به خودم بود که در مجالس بطالین، آدم‌های عوضی، یاوه‌گو و بیهوده می‌نشستم؛ من به خودم نیامده‌ام. تو با دلت خدا را نگاه کردي و او تو را آورد. تو خدا را نگاه کردي و او زبان‌ت را به مناجات باز کرد و اشک چشمت را درآورد. خودت این کار را نکرده‌ای.

پیغمبر ﷺ دیدند که این جوان دارد از دنیا می‌رود؛ فرمودند: ای دوستِ جوان من! بگو «أشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ»، آن جوان دید پدرش جبهه گرفت؛ ترسید.

پیغمبر فرمودند: بگو، من نمی‌توانم ناراحتی تو را ببینم. آخرت برای کسی که مؤمن نیست، عذاب است. جوان گفت: «أشْهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ» و از دنیا رفت.

پیغمبر ﷺ بلند شدند و به پدرش فرمودند: شما یهودی‌ها دست به این جنازه نزنید؛ من الآن مردم مؤمن را می‌فرستم که او را ببرند، غسل بدھند و در قبرستان بقیع دفن کنند.

بدن برای این است که دنبال خدا برود. عقل برای این است که دنبال خدا برود. بدن برای این است که تو پاک و حلال بخوری. فطرت برای این است که عقربه وجودت را به طرف خدا قرار بدهی. جان برای این است که آن را هزینه خدا کنی. **(وَجَاهَهُوا فِي سَبِيلِ اللهِ)**

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ^۱ اگر خدا را بشناسم، این می‌شوم و اگر او را نشناسم، آن می‌شوم.

۱. توبه: ۲۰

کلام آخر

خدایا! ماه رمضان می‌گذرد، یک لطفی که به ما کرده‌ای، این است که ما از عبور ماه رمضان خوشحال نیستیم و دردمان می‌آید. چه روزها و شب‌هایی دارد، چه دعاها و عباداتی دارد!

خدایا! فقط دو سه شب دیگر خیلی باید ما را راه بدھی، صدای ما را قبول کنی و دعای ما را مستحباب نمایی.

روشن دلم گردان به اشراق جمالت
يا رب به سر السر ذات بي مثالت
عمری است دل دارد تمنای وصالت
با يك نظر درد فراقم ساز درمان
ديگر از دست دارو، طبيان و روان‌شناسان کاري برنمی‌آيد. حالا دیگر فهمیده‌ام که من
مریض خودت شده‌ام، ای طبیب طبیان.

گریم که شاید پرده از رخ برگشایی
نالم به کویت حالی از درد جدایی
من بنگرم آن حُسن کل با دیده جان
تو افکنی بر من نگاه دل ربایی
با حضرت حاجت به ذیارت نداریم
ما جز تو یا رب یاور و یاری نداریم
باز است بر بیچارگان درگاه سلطان
جز رحمت با هیچ کس کاری نداریم

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِبادتِكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فَضْلِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كَرْمِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدِكَ». 

به حقیقت، مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.

مرگ ما را در دعای عرفه قرار بده.

مرگ ما را در نماز قرار بده.

جلسه سیزدهم / دنیا مقدمه‌ای برای آخرت

مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

لحظه مرگ، پرونده ما را به عنوان یک شیعه قابل قبول به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام برسان.

خدایا! به عزت و جلالت، به امامان، به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری علیها السلام مولا جان، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

این بیماری را از کره زمین بردار.

این بیماری را از شیعیان دنیا بردار.

بیماران این بیماری را سالم به منازلشان برگردان.

خدمتگزاران به این بیماران از طبیب، پرستار و کادرهای پزشکی را خیر دنیا و آخرت عنایت فرما.



جلسه پنجم

تأثیر معرفت در پیغام از کنایه

معرفت افزایی قرآن مجید

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر معرفت از طریق قرآن مجید دنیال شود، شما را با خبرهای مهم گذشته و آینده جهان آشنا و به کلیددار عالم هستی آگاه می‌کند. دیدهای به شما می‌دهد که می‌توانید از ابتدای عالم تا پایان قیامت را ببینید. شما را با بسیاری از موجودات آشنا می‌کند. شما با این معرفت، یک منبع علم، آگاهی و دانایی می‌شوید که وقتی به کار گرفته شود، ساختمان خیر دنیا و آخرت را برای خود خواهید ساخت. به کار گرفتن این معرفت، یعنی فلسفه و اهداف این معرفت را نسبت به خدا، قیامت، جهان، انسان و موجودات بدانید و این اهداف را در زندگی تان عملی کنید.

معرفت به خدا، ترمذی پرقدرت برای انسان

وقتی این مقدار به خدا معرفت پیدا کنید که او همه کاره جهان و فرمانروای هستی است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ بدانید که رزاق اوست: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»^۲ و بدانید که او نگهبان، رقیب، حافظ و آگاه بر همه امور شماست: «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳; همچنین از

۱. نور: ۴۲.

۲. ذاریات: ۵۸.

۳. حشر: ۱۸.



طريق قرآن بدانيد که ذراهای در این عالم خلقت، چه در آسمان‌ها و چه در زمین از او پنهان نیست. بدانيد که او نسبت به زشتی‌ها در قیامت بهطور کامل و در دنیا بهتناسب ظرفیت دنیابی، اهل انتقام است. بدانيد که امکان خارج شدن از قدرت، حکومت و سلطنت او را ندارید.

چنانچه همه اینها را از قرآن بهدست بیاورید و یقین هم پیدا کنید، خود این معرفت یک ترمز بسیار پرقدرتی برای انسان است تا در ملک و مُلک خدا، سر سفره او و با خوردن روزی‌اش تا جایی که می‌توانید، خطأ و گناه نکنید.

حکایت دزد و عابد

در کتاب «کافی» است که امام سجاد علیه السلام فرمایند: دزدی در یک جای تنها و خلوتی به زن جوانی برخورد کرد؛ آماده شد که به این زن حمله کند و عمل زشتی انجام دهد. زن توانایی جنگ با او را نداشت. وقتی دزد او را زمین زده دید زن می‌لرزد. پرسید: چرا می‌لرزی؟ زن گفت: والله از شدت شرم، خجالت و حیا می‌لرم.

دزد گفت: اینجا کسی نیست. از چه کسی خجالت می‌کشی و حیا می‌کنی؟! زن گفت: از کسی که من و تو را آفریده و ما را می‌بیند و با ما و در مجلس ماست. امام چهارم علیه السلام می‌فرمایند: این دزد زن را کرد و بلند شد. یک ضرب المثل ایرانی است که می‌گوید: مگر من از زن کمترم! چطور تو حیا کنی، من حیا نکنم؟! تو شرمنده باشی، من شرمنده نباشم؟! تو خدا را ببینی، من او را نبینم؟! تو خدا را در این جلسه زنا لمس کنی و من نکنم؟! به آن خانم گفت: بلند شو برو؛ خودش هم رفت.

هوا هم خیلی گرم بود. در جاده به عابدی برخورد. عابد به او گفت: دعایی کن تا خدا ابری بفرستد و حداقل آن ابر سایه کند تا اینکه ما از حرارت این آفتاب در امان باشیم. دزد گفت: والله من پیش خدا آبرو ندارم؛ دعا هم نمی‌کنم. یکی باید دعا کند که پیش حضرتش ارزش و کرامت داشته باشد و مورد توجه و لطف او باشد. من این‌گونه نیستم. عابد گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین بگو. دزد گفت: عیبی ندارد، دعا کن.



عبد دعا کرد و دزد آمین گفت. ابر آمد و اینها زیر سایه آن ابر در خنکی آمدند تا اینکه راهشان از همدمیگر جدا شد. سر دوراهی عبد می‌خواست به یک سمت برود و دزد هم به یک سمت دیگر. عبد یک مرتبه دید که خورشید به او می‌تابد. سرش را بلند کرد و دید ابر بالای سر آن دزد است. گفت: آقا بایست! دزد ایستاد. عبد گفت: تو پیغمبر هستی؟ دزد گفت: نه. عبد پرسید: وصی پیغمبر هستی؟ دزد گفت: نه. دوباره پرسید: از اولیای ویژه‌الهی هستی؟ دزد پاسخ داد: نه. مرد عبد گفت: از این ابری که بالای سرت حرکت می‌کند، معلوم است که آمین تو مستجاب شده، نه دعای من! چه کاره هستی؟ گفت: من دزد هستم و دیگر هم بنا ندارم دزدی کنم؛ جریان من هم با یک خانم این است. عبد گفت: برو که تو محبوب خدا شده‌ای و دعای تو مستجاب است.

پرهیز از گناه، نتیجهٔ معرفت به خدا

این نتیجهٔ کمی از معرفت به خداست که آن زن به این دزد انتقال داد؛ اینکه خدا ما، کارمان و جایمان را می‌بیند و کنار ماست. برای همهٔ ما در این عالم، خلوت و پنهان وجود دارد. ما می‌توانیم برای گناه، در حیاط را قفل کنیم، کلید کنتور برق را هم بزنیم و در یک اتاق تاریک گناه کنیم و فکر کنیم که این عالی‌ترین خلوت است! ولی آنجا برای خدا، نه خلوت است و نه پنهان.

برای خدا خلوت وجود ندارد، برای من وجود دارد؛ ولی خدا همان خلوت را هم بهم می‌زند: «وَهُوَ عَلَىٰ أَيْنَ مَا كُنْتُ»^۱ هر کجا باشید، خدا با شماست؛ می‌خواهد تاریک باشد، خلوت باشد، پنهان باشد، اتاق دربسته یا در اتاق حفاظت‌شده باشد، برای او خلوتی وجود ندارد.

اگر انسان همین مقدار به پروردگار معرفت داشته باشد، پشت دخل، پشت ترازو، پشت میز قضاوت در دادگستری، پشت میز وکالت در مجلس، پشت میز ریاست، پشت میز مدیریت و استانداری، پشت ماشین، در پیاده‌رو، در جمع، در تنها‌ی، جدی بدانید که در این باور، دست و دل آدم به گناه نمی‌رود، قدم تکان نمی‌خورد و غریزه تحریک نمی‌شود.

۱. حدید: ۴.

معرفت الهی، عامل نجات یوسف ﷺ

اگر غریزه یوسف ﷺ در عدم معرفت به خدا بود، همان لحظه اول تحریک می‌شد و زنای با زن شوهردار هم انجام می‌گرفت. شک نکنید! ولی قرآن می‌گوید: «لَوْلَا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۱ پروردگارش پیش او حاضر بود، او خدا را لمس می‌کرد و خدا با او معیت داشت؛ نه اینکه خدا از پشت سر، گریبان یوسف را گرفته و او را کنار کشیده باشد، نه! این دیگر ثواب ندارد و عبادت نیست. آخر همین آیه درگیری با آن زن می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲ بین او و من حجابی وجود نداشت؛ نه حجاب قیافه، نه حجاب کاخ، نه حجاب پول، نه حجاب غریزه، نه حجاب عشوه آن زن، نه حجاب طنازی، نه حجاب گریه و التماس آن زن. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» بین من و او پرده نبود؛ اگر بود که دامن او هم آلوده می‌شد. عجیب این است که این جوان چهارده‌پانزده‌ساله به مراقبت، حفاظت، علم، بصیر بودن و یقین داشتن به خدا، این قدر پاییند بود که حتی از آیات قرآن استفاده می‌شود که فکر گناه با آن زن را هم نکردا!

حالا ما ممکن است گیر بیفتیم و فرار هم بکنیم؛ اما در درجه اول از آن زن فرار نمی‌کنیم، بلکه از فکر بد و هوای نفس خودمان فرار می‌کنیم. او هوا و فکر بد نداشت و بهسوی خود پروردگار فرار کرد؛ «من الله الى الله» از خدا به خدا.

شرح غزلی عارفانه

غزلی زیبا، عالمانه، عارفانه و عاشقانه از استاد عارفم برایتان بخوانم. ایشان یک روز مانده به مرگش، به یکی از شاگردانش تلفن می‌زنند. شاگرد ایشان بیست سال از من بزرگ‌تر بود. آن وقت سال ۴۸-۷۴ بود. این شاگرد دیوانه خدا و از بهترین شاگردان استاد ما بود.

۱. یوسف: ۲۴.

۲. یوسف: ۲۴.



خانه این شاگرد غرب تهران بود. خانه مرحوم آقای الهی، مقداری پایین‌تر از اینجا در خیابان خراسان بود. خودش با تلفن صحبت می‌کند و می‌گوید: بیا، با تو کار دارم. ایشان هم از غرب تهران بلند می‌شود و به خانه استاد می‌آید.

ساعت ده صبح استاد به او می‌فرماید: غزلی را که خودم اسمش را غزل «حضرِ دانش» گذاشت‌هام، برایم بخوان. صدای خیلی خوبی داشت؛ صدایش غیر از اینکه خوب بود، حال داشت؛ غیر از اینکه خوب بود و حال داشت، اثرگذار بود؛ چشمش هم اثرگذار بود. من او را نمی‌شناختم.

یک بار در همین خیابان شمران، یک مسجدی منبر می‌رفتم؛ شلوغ هم بود. زمستان بود. من از بالای منبر دیدم یک روحانی وسط جمعیت نشسته و واقعاً با چشمش من را می‌برد! از منبر پایین آمدم. جمعیت بلند شدند و ایشان هم بلند شد. جمعیت رفتند. من هم با جمعیت به خیابان آمدم. ایشان در پیاده‌رو دنبالیم آمد؛ به قول اهل عرفان، من را ریود! دیگر از آن به بعد خانه‌اش می‌رفتم؛ حالی داشت.

با بیست سال تفاوت سنی، شاگرد یک استاد بودیم. ایشان خودش تعریف کرد: من ده صبح آدم و نشستم؛ استاد هم نشسته بود. استاد گفت: غزل حضر دانش را بخوان. ایشان گفت: خواندم؛ وقتی تمام شد، به من فرمود: اگر فردا به تو تلفن زند که بیا، معطل نکن و دوباره بیا. فردا من خودم تلفن نمی‌زنم، بچه‌ها زنگ می‌زنند. ایشان گفت: فردا بچه‌ها به من زنگ زندند و گفتند: بلند شو بیا؛ بابا دیروز که گفت بیا. فرمود: وقتی آدم و وارد خانه شدم، ایشان از دنیا رفته بود.

قرآن، پر پرواز آدمی

ما خیلی استعداد و جای پرواز داریم. ما می‌توانیم با قرآن تا لقاء‌الله برویم. ما می‌توانیم با قرآن تا قیامت آباد، آشنا شدن با انبیا و ائمه، آشنا شدن با خلقت و هستی برویم. سوگند به قرآن که هنوز قرآن در امت اسلام در کمال غربت است.

ارزش ذاتی انسان

با خضر دانش یار شو، ای موسی دل
شاید کز این صحرا کنی طیِ منازل
تو فکر کرده‌ای که مشهدی حسن، مشهدی تقی و مشهدی نقی هستی! تو یوسف قلبی؛
اصلاً خدا تو را از اول یوسف دل ساخته است. تو آن‌طوری که خودت خودت را حساب
می‌کنی، نیستی؛ کم و اندک، بی‌ارزش و زمینی نیستی. تو را نساخته که هزینهٔ پایین‌تر از
خودت شوی: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ بِجَيْعًا»^۱ تو باید از همهٔ زمین استفاده کنی و همه‌چیز
را در سبیر امر الهی فدای خودت کنی و بعد خودت هم فدای خدا شوی.
تو اگر برای این اشیای پست پایین فدا بشوی، هلاک دنیا و آخرت شده‌ای! تو نباید فدای
پول، کاخ، صندلی، منیت و مقام، علم، منبر، این مغازه و کارخانه بشوی. همهٔ اینها باید
هزینهٔ تو شوند که تو هزینهٔ خدا بشوی. وقتی هزینهٔ پروردگار بشوی، بهشت‌ساز،
رضوان‌ساز و معمار عجیبی می‌شوی.
خیلی عجیب می‌شود! «با خضر دانش یار شو» با معرفت رفیق شو «ای موسی دل»، شاید
اگر بجنبی، «شاید کز این صحرا کنی طیِ منازل»: منزل بیداری، منزل بینایی، منزل
عبادت، منزل خدمت، منزل عرفان و منزل حال.
در چاه تن تا کی برآی ای یوسف جان

نصر تَجْرِيد را تویی سلطان عادل

تا کی می‌خواهی در چاه بدن، شکم، شهوت و این حرف‌ها بمانی؟

فانی شدن لذات جسمانی

لذات جسمانی فانی دانهٔ توست زور و زر و جاه است دام، ای مرغ عاقل
تو مگر مرغ، کلاح یا کبوتری که مدام برایت دانه می‌پاشند و تو هم می‌خوری و فکر
می‌کنی که خیلی خوب زندگی می‌کنی! یک خانهٔ دوهزار متری داری و تریلیارد هستی؛



ماشینت هم میلیاردی است و همه به خاطر پول یا صندلیات به تو احترام می‌کنند. صندلی‌ای که آن را از دو تا تخته شکسته درست کرده‌اند. آن را هم برای سرت که جای عقل است نساخته‌اند، بلکه ساخته‌اند تا رویش بنشینی؛ یعنی روی این صندلی بنشینی و با سنگینی علم و ایمان، صندلی را له کنی، نه اینکه خودت را باد کنی!

«لذات جسمانی فانی دانه توست» حتی زمان مُردن ما هم این لذات جسمانی، فانی نمی‌شود؛ بلکه زودتر از بین می‌رود. انسان به دکتر می‌رود و می‌گوید: نمی‌توانم گوشت بخورم، نمی‌توانم میوه خام بخورم. آقای دکترا! یک خربزه که می‌خورم، بهشدت گرمی‌ام می‌کند یا یک خیار که می‌خورم، بهشدت سردی‌ام می‌کند. دو قدم که راه می‌روم، باید بنشینم. وقتی می‌خواهم کتاب درشت خط را بخوانم، سیاهی می‌بینم. زن و بچه‌ام ده بار با من حرف می‌زنند، ولی نمی‌فهمم چه می‌گویند! اینها را خیلی زودتر از آدم می‌گیرند. فکر نکنیم که همه لذتها را با مُردن از ما می‌گیرند، نه! وسط راه شروع به گرفتن می‌کنند.

لذات جسمانی فانی دانه توست زور و زر و جاه است دام، ای مرغ عاقل

اسلام، تنها دین حق

جز ذکر الله است هر ذکری ز شیطان

جز یاد حق، هر سود و سودایی است باطل

من ۲۷-۲۸ کشور خارجی رفته‌ام. با درخواست خودم، با بزرگان ادیان آن کشورها ملاقات داشته‌ام. بزرگان ادیان از هر فرقه‌ای غیر از مکتب اهل‌بیت؛ از بودایی، یهودی، مسیحی، گاپرست و ادیانی که رنگ اسلامی دارند. با کشیش، معاون پاپ در خود واتیکان و هر بزرگ ادیانی ملاقات داشته‌ام. به خدا قسم، به جان ابی عبدالله ع، بعد از این همه ملاقات (که اینها چاپ هم شده) به این نتیجه رسیدم و برایم عین روز روشن معلوم شد که حق، فقط قرآن و اهل‌بیت است و بقیه ادیان همگی باطل هستند. مواظب باشید این راه را از شما نگیرند. مواظب باشید از شیعه واقعی بودن درنیایید که ابلیسی می‌شوید.

راست می‌گوید!



با عشق آن یکتای بی‌همتا الهی همت طلب وز هر دو عالم مهر بگسل
عمر تمام می‌شود و بعد از آن پشمیمانی هم سودی ندارد.
خدایا ما را بپذیر؛ خدایا ما را قبول کن؛ خدایا ما را اهل ذکر قرار بده.

کلام آخر

خدایا! هجده شب که مثل برق گذشت. فردا شب، اولین شب ملاقات با توس. تنها حرفی که بلد هستیم به تو بزنیم، این است که بگوییم: خیلی دلمان برای خودمان می‌سوزد؛ چون چیزی نداریم. تهی‌دست، فقیر و ندار هستیم؛ راهمان می‌دهی؟! فردا شب جواب می‌دهد: بنده من! شک نکن که راهت می‌دهم. مگر من را زیاد به این مسائل نخوانده‌ای؟ «یا أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ، یا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، یا دَلِيلُ الْمُتَّحِبِّينَ، یا غَيَاثُ الْمُسْتَعِيْشِينَ» را نخوانده‌ای؟! یعنی راهت نمی‌دهم؛! حتماً راهت می‌دهم. «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبِنِي بِعُقُوبَتِكَ» اگر می‌خواهی من را ادب کنی، با جهنم ادب نکن؛ بلکه با شب احیا ادب کن.

«وَ لَا تَمْكِنْ بِي فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْنَ لَيَ الْخَيْرُ يَا رَبُّ وَ لَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ».

به صاحب حمام گفت: اجازه می‌دهی به حمام بیایم؟ گفت: چرا اجازه می‌خواهی؟! در که باز است. گفت: آخر احتیاج به حمام دارم، ولی پول ندارم. صاحب حمام گفت: نه اجازه نمی‌دهم. در حمام نشست، زانو به بغل گرفت و زارزار گریست. حمامی گفت: گریه ندارد! آن شخص گفت: من به تو گفتم دوریال پول حمام ندارم، راهم ندادی؛ قیامت چطور می‌خواهد با دست خالی من را قبول کنند! اگر در صحرا محسن بگوید بنده من چه آورده‌ای؟ باید بگوییم: هیچ نیاوردهام. می‌گویید: مگر می‌شود! تو که هیچ نداری، چطور تو را پیش پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام! بگذار گریه کنم تا بمیرم.

«وَ مِنْ أَيْنِ لَيَ النَّجَاهُ يَا رَبِّي وَ لَا تَسْطَاعُ إِلَّا بِكُّ، لَا اللَّذِي أَحْسَنَ اسْتَغْفِنِي عَنْ عُونِكَ وَ رَحْمَتِكُ».



آنها ی هم که دستشان پر است، باز محتاج به کمک و نیازمند به رحمت تو هستند. مولا
جان! اگر قیامت به من بگویی من در مقابل این دست پر از عبادت، به تو توفیق، روزی و
آبرو دادم و دیگر از من طلب نداری، آن وقت من چه بگویم!
«وَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ» کسی که همه عمرش بد
کرده، نمی‌تواند از دست تو بیرون برود.

یا رب! یا رب! یا رب! اینجای دعا را در مفاتیح ببینید؛ نوشته زین العابدین علیه السلام تا وقتی
نفسش بند می‌آمد، «یا رب» می‌گفت! فکر می‌کنم این قدر تکرار می‌کرد تا بشنود که خدا
می‌گوید: لبیک بند من! با من چه کار داری که امشب در خانه من آمدی.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً عِرْفِكَ؛ اللَّهُمَّ
اذْقُنَا حَلَوَةً احْسَانِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً فَضْلِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً كَرْمِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا حَلَوَةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقُنَا
حَلَوَةً مَشَاهِدِكَ».»

به حقیقت، مرگ ما را در نماز قرار بده.
مرگ ما را در دعای کمیل قرار بده.
مرگ ما را در دعای عرفه قرار بده.
مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

به عزت و جلالت، به آیات، به گریه‌های زن و بچه کنار گودال قتلگاه، مرگ ما را در حال
گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

لحظه مرگ، پرونده ما را به عنوان شیعه به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام برسان.
لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده.

جلسہ پانزدھم

ریشه کنائی و راہکاری

مقابلہ با آن

ریشهٔ معصیت در قرآن

علل گناه و معصیت، چه گناهانی که بین انسان و پروردگار انجام می‌شود و چه گناهانی که بین انسان و مردم صورت می‌گیرد، توجه نکردن به حقوق پروردگار و حقوق مردم است. قرآن مجید می‌فرماید: علت و سبب آن، بیماری درونی است. کسی که مغدور، متکبر و خودبین است، با پروردگار عالم مانند ابليس برخورد می‌کند: ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِنْلِيسَ أَبَى وَأَسْتَكَبَ﴾^۱ از انجام امر پروردگار سر باز زد و خودبزرگ‌بین شد. بر اساس این بیماری درونی، فرمان سجدہ را عصیان کرد.

بیماری‌های درونی، عامل گناهان

بُخل

یکی از بیماری‌های درونی، بخل است. خداوند دستوراتی سازنده، عاطفی و سعادت‌بخش در رابطه با مال انسان دارد؛ حال این مال کم، متوسط یا زیاد باشد. همه مردم از نظر مالی، ضعیف، متوسط و یا ثروتمند نیستند. مردم مختلف هستند، ولی هر کدام از این گروه‌ها چنانچه دچار بخل باشند، دستورات پروردگار را نسبت به اموالشان ولو اندک، متوسط یا زیاد باشد، اطاعت نمی‌کنند. بخیل‌اند یعنی مریض هستند. بخل جلوی عبادات مالی را می‌گیرد.



کبر

طبق آیات قرآن، کبر اگر در انسان بماند و همراه او به عالم بعد برود، انسان دوزخی می‌شود. در روایاتمان دارد کسی که به وزن دانه ارزنی دارای کبر باشد، دوزخی است؛ چون جلوی انسان را از عبادت خدا در همه مراحلش می‌گیرد.

حسد

کسی که حسود است، اگر دستش به آن کسی که به او حسادت می‌کند برسد، به آن شخص ضربه وارد می‌کند. پیغمبر اکرم ﷺ از حسد تعبیر به آتش کردہ‌اند و می‌فرمایند: «الْحَسَدُ يَا أُكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» همان طور که آتش هیزم را می‌سوزاند، حسد هم خوبی‌هایتان را می‌سوزاند و نمی‌گذارد که این خوبی‌ها برایتان باقی بماند تا آن را با خودتان به آخرت انتقال بدھید. **﴿وَمِنْ شَرٍّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾**.^۱

نفاق

نفاق یک بیماری درونی است که انسان را تبدیل به دو چهره می‌کند؛ باطن کسی است و ظاهر شخص دیگری است. باطن بهشدت دشمن است، ولی ظاهر برای حفظ زندگی و رسیدن به غنائم دنیاگی، می‌گوید مسلمان و مطیع هستم! بیماری‌های دیگری هم در قرآن و روایات آمده است که همه عامل گناه هستند.

حرص و طمع

حرص و طمع عامل این است که انسان در رزق، روزی، معیشت و زندگی دنیاگی به حلال قناعت نمی‌کند؛ حریص و طمع کار است. از مال حلال بهاندازه کافی دارد، ولی چون حریص است، یقیناً به ربا، رشوہ، اختلاس، غصب و دزدی‌های کلان در روز روشن کشیده می‌شود. این حرص نوعی بیماری است.



درمان بیماری‌های درونی و رذایل اخلاقی

بیماری بودن این رذایل اخلاقی را آیات و روایات به عنوان بیماری مطرح کرده‌اند: «فِ
قُلْ بِهِمْ مَرْضٌ»^۱ در باطن‌شان بیماری سنگینی است. مرض در این آیه، الف و لام ندارد و به
معنی سخت، سنگین و یک بیماری ریشه‌دانده است. ممکن است کسی یک بیماری
داشته باشد؛ مثلاً بخیل، حسود، متکبر، حریص یا طماع باشد. حالا حرف این است که آیا
این بیماری یا بیماری‌ها قابل درمان است؟ یعنی می‌شود حسود، بخیل، طمع‌کار، ظالم و
متکبر را درمان کرد؟ می‌شود فرعون‌صفت، قارون‌صفت، هامان‌صفت و بلعم باعوراً صفت را
درمان کرد؟ قرآن مجید فرموده: می‌شود درمان کرد.

الف) پشیمانی

یکی از داروها برای درمان این بیماری‌های درونی، پشیمانی و دل‌آزردگی از این
بیماری‌هاست. اینکه چرا من در این عالم هستی کنار این مردم و اقوام، حسود، حریص،
بخیل و متکبر هستم. اینها کار من را در دنیا کاملاً راه می‌اندازد یا من را گرفتار کرده است؟!
این بیماری‌ها مرتب گناه بار من می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بار بعضی از گناهان،
از کوه‌های روی گرده زمین سنگین‌تر است. حالا من در دنیا سنگینی و بار گناهان را حس
نمی‌کنم. قرآن هم این تعبیر را دارد: «وَلَا تَرُّ وَازِرَةٌ وِزْرٌ أُخْرَى» بار سنگینی است. قیامت
این بارهای سنگین، خودش را نسبت به ظاهر و باطن من نشان خواهد داد؛ ولی دیگر
آنجا راه فراری وجود ندارد.

راه یافتن معرفت به بیماری‌های روحی

من باید به این بیماری‌ها معرفت پیدا کنم و راهش هم مراجعه به قرآن، روایات و عالم
ربانی دلسوز خیرخواه است. عالمی که دکتر و طبیب است و در هر شهری، پنجاه‌شصت

۱. بقره: ۱۰.

سال است که امتحانش را پس داده و هیچ نظری جز تربیت، نجات، پاک شدن، آقا شدن و رسیدن مردم به لقای خدا ندارد. به او مراجعه کنم و بگویم: من این مسائل را در زندگی ام دارم، چه کار کنم؟ ایشان هم با آیات و روایات می‌گوید: ابلیس بار بسیار سنگینی از گناهان را بارت کرده و خدا می‌داند این بارهای سنگین، دم مرگ، بزرخ و قیامت چه بلاهایی سرت خواهد آورد!

پیغمبر ﷺ بالای سر جوانی آمدند که در حال احتضار بود و به او فرمودند: بگو «لا اله الا الله»، ولی نگفت؛ بالآخره پیغمبر به دادش رسید و زبانش را باز کرد. حضرت فرمودند: من به تو می‌گفتم بگو «لا اله الا الله»، چرا نمی‌گفتی؟ جوان گفت: آقا! یک هیولای عجیب، سیاه و وحشتناک به من حمله می‌کرد و من زبانم بسته می‌شد. این هیولا چیست؟ همین بیماری‌های باطنی است. همین گناهان است که وقت احتضار، انسان را از خدا می‌برد و جدا می‌کند، زبان آدم بند می‌آید و نمی‌تواند حرف بزند.

عارفی بالای سر محتضر گناهکاری آمد؛ قرآن مجید را در مقابلش باز کرد که یادش بیندازد این کتاب، کتاب الهی، توحید و نبوت است. آن فرد محتضر به این عارف گفت: کتاب را ببند، من از این کتاب بدم می‌آید! این نتیجه بار گناه است.

احوال درستکاران و گناهکاران در بروزخ

لحظه‌ر فتن، انسان باید خیلی لطیف، نرم و راحت باشد تا صدای خود پروردگار را بشنود: «يَا أَيُّهُمَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ أَرْجِعِ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْتُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۱ وقت احتضار، این گوش شنوا می‌خواهد، زبان گویا می‌خواهد، لطفت می‌خواهد. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: این گونه افراد وقتی وارد بزرخ می‌شوند، «رَوْضَةُ مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ» بروزخان باگی از باغ‌های بهشت است؛ ولی سنگین‌باران و گناهکاران حرفه‌ای که با گناه وارد بزرخ می‌شوند، در سوره مؤمن درباره آنها می‌فرماید: «الثَّارُ يُعَرَصُونَ عَلَيْهَا أَغْدُوَ وَعَشِيَّا»^۲ تا در

۱. فجر: ۳۰ - ۳۰.

۲. غافر: ۴۶.



برزخ هستند، آتش به آنها دمیده می‌شود. در دنباله روایت، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: «أَوْ حُفْرَةٌ مِّنْ حُفْرَةِ التَّيْرَانِ» برزخ اینها مطابق با ظرفیت‌شان، چاله و چاهی از چاله‌ها و چاههای جهنم است.

طبق قرآن مجید، این بیماری‌ها یقیناً قابل علاج است. یک دوای آن، معرفت پیدا کردن به این است که گناهان در وقت مرگ، دنیا و برزخ با انسان چه می‌کند. دوای دیگر پشیمان شدن است.

پیشمانی از گناه، عامل جلب بخشش و مغفرت الهی

می‌خواهم یک روایت عجیبی را که تا امروز نگفته‌ام، امشب برایتان بگویم. بعضی‌ها تحمل این روایات را ندارند؛ اما یک مقدار اگر لطیف بشوند و نور بیشتری از خدا بگیرند، تحمل می‌کنند. در روایت است: به محض اینکه گناهکار پشیمان شود، چه از گناهان در رابطه با خودش و خدا و چه از گناهان در رابطه با خودش و مردم (مثلاً امشب معرفت پیدا کرد، شنید و در باطن خودش پشیمان شد)، قبل از اینکه وارد استغفار و عذرخواهی از پروردگار شود، خدا او را می‌بخشد. قبل از ورود به استغفار! این قدر این دارو یعنی پشیمانی مهم است.

هنوز با خدا حرف نزده‌ام، فقط در باطنم ناراحت هستم که چرا گناه کرده‌ام و گناهکار شده‌ام؛ چرا با خدا مخالفت کرده‌ام؛ این چه زندگی، چه کار، چه رفتار و چه کرداری بود! هنوز وارد استغفار نشده‌ام که بگویم: مولای من، خالق من، رازق من، مرا ببخش؛ هنوز وارد نشده‌ام که تمام گناهان بخشیده می‌شود.

اگر این طور نیست، پس به نظر شما معنی «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» چیست؟ معنی «لَطِيفُ بِعِبَادِهِ»^۱ چیست؟ معنی «وَيَغْفُلُ عَنِ السَّيِّئَاتِ»^۲ در قرآن مجید چیست؟ معنی «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بِجَمِيعِهَا»^۳ چیست؟

۱. سوری: ۱۹.

۲. سوری: ۲۵.

۳. زمر: ۵۳.

اگر این طور نباشد، ما نمی‌توانیم این آیات قرآن و اوصاف پروردگار عزیز عالم را انکار کنیم. ما هیچ گیری نداریم، هیچ ابهام و مشکلی در زندگی مان نیست که حل نشود و هیچ قفلی زده نشده که کلید نداشته باشد. این یک داروست که واقعاً آدم پشیمان شود.

ب) استغفار

داروی بعد، استغفار یعنی نوبت حرف زدن با پروردگار مهربان است. به خدا چه بگوییم؟ بهترین راه سخن گفتن با خدا، با زبان اهل بیت^{علیهم السلام} است. با دعای کمیل، عرفه ابی عبدالله^{علیه السلام}، مناجات تائیین و آیات قرآن با خدا حرف بزن.

برادرانم و خواهرانم! اگر دعای کمیل، عرفه و ابوحمزه طولانی است، مگر ما طبق قرآن مجید، فرزند یک زن و شوهر نیستیم؛ اسم آن شوهر، آدم و اسم آن زن هم حؤاست؛ ما چند نسل نیستیم، بلکه ما یک نسل هستیم. ما ذریه آدم هستیم. آیا نباید از پدرمان حرف زدن با خدا را به ارث ببریم؟ ارث بسیار سنگین، عارفانه و عاشقانه‌ای است. قرآن مجید با همین شکل صحبت کردن می‌گوید: **﴿فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾**^۱ من به آنها رو کردم. من بسیار آمرزنده و مهربان هستم و نسبت به شما که پشیمان شده‌اید و با من حرف می‌زنید، خدای سخت‌گیری نیستم.

معنای «یا سریع الرضا»

«یا سریع الرضا»؛ اول او را بشناس که معامله‌اش با تو چگونه است. «یا سریع الرضا» یعنی پنجاه سال بدی کرده‌ام، گناه او را مرتكب شده‌ام و نسبت به مردم هم گناه کرده‌ام، حالا یک شب می‌آیم و می‌گوییم واقعاً پشیمان هستم! حرفم را هم می‌زنم. همان شب بخشیده می‌شوم. «یا سریع الرضا» یعنی من مُعطلت نمی‌کنم که بگوییم چهل پنجاه سال گناه کرده‌ای، حالا سی سال برو و توبه کن، شب و روزت را برای توبه بگذار، نه! پنج دقیقه پیش خودم بیا تا من هم پشیمانی تو را ببینم، حالا حرفت را بزن.



مگر آدم و حوا چقدر با خدا حرف زند؟ یک خط؛ حرف دو تایی شان هم در سوره مبارکه اعراف است: **(فَالَّرَّبُ أَنْتَ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي الْأَنْفُسِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّعْلِمٌ)**^۱.

«فَالَا» یعنی دو نفری، هم مرد و هم زن، هم پدرتان و هم مادرتان؛ از هر دوی آنها ارث ببرید. ارث که فقط پول و زمین و بازارچه نیست، ارث اینهاست که ماندگار و کارساز است و کاربرد سنگینی دارد. «فَالَا» دو نفری گفتند: «رَبَّنَا» این بعد از پشیمانی است. این نوبت دوم و داروی دوم است. «فَالَا رَبَّنَا» چه توبه‌ای، چه گفتاری، چقدر زیباست! «رَبَّنَا» یعنی صاحب و مالک ما. خود این «رَبَّنَا» گفتن یعنی خدایا من یاغی نیستم، می‌دانم تو مالک من، همه‌کاره، رب و مربی من هستی. «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» ما به خودمان ضربه زدیم، «ظَلَمْنَا» یعنی هر دو نفر به خودمان ضربه زدیم.

«وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» چقدر بالدب! نگفتند ما را بیامرز، نه! «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» اگر ما را نیامرزی حق توست که ما را نیامرزی و بگویی، شما به حرف من گوش ندادید، دونفری به آن درخت نزدیک شدید، نمی‌خواهم شما را بیامرزم. «فَعَالُ مَا يِشَاءُ» هستم، قدرت دارم و شما هم نمی‌توانید کاری بکنید؛ اما خدا این طور نیست. «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» حق است ما را نبخشی، اما اگر ما را نبخشی، «وَتَرْحَمْنَا» اگر به ما رحم نکنی، «لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» هر دوی ما دچار خسارت خواهیم شد. با خدا حرف زند، این داروی دوم است.

ج) عمل صالح

داروی سوم، قرآن مجید می‌فرماید: به عمل صالح، کار خیر و کار خوب رو کنید. پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: یک روز را که روزه می‌گیرید، کمر شیطان می‌شکند و قیافه‌اش سیاه می‌شود. یک بار که سجده می‌کنید، ناله ابليس بلند می‌شود که وای بر من! این بچه آدم حرف خدا را گوش داد و سجده کرد؛ ولی من حرف خدا را گوش ندادم و برای ابد جهنمی شدم. به عمل صالح رو کنید.

۱. اعراف: ۲۳.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

این سه دارو؛ پشمیمانی، حرف زدن با خدا به عنوان عذرخواهی و رو کردن به عمل صالح. حالا این پشمیمانی تان را با حرف زدن با پروردگار و رو کردن به عمل صالحتان را با توسل به ما تقویت کنید.

توسل

اهل بیت علیهم السلام خیلی کار از دستشان برمی‌آید. یک دعا که می‌کنند، دعایشان مستجاب است. اگر امثب به خدا بگویند این مردمی که در سراسر کشورهای اسلامی بیدارند و محبّ ما هستند، اینها را از ما جدا نکن، خدا دعایشان را مستجاب می‌کند. امام زمان علیه السلام می‌فرمایند: خیال نکنید من یاد شما نیستم. من برای شما دغدغه دارم و مرتب برایتان دعا می‌کنم. سؤال علاج، از طبییان دین کن توسل به ارواح آن طبیین کن

روایتی زیبا و پر قیمت از امام صادق علیه السلام

هشام بن سالم که از راویان معتبر است، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و چقدر این نقل امام صادق علیه السلام زیبا، پر قیمت و عاشقانه است! حضرت می‌فرمایند: شخصی چادرنشین و بادیه‌نشین بود، وضعش هم خوب بود. بیابان چار قحطی باران شد. زراعت خشک شد و از بین رفت. این بادیه‌نشین شنیده بود که کسی به نام «عزیز» در مصر حاکم است. یک کیسه پول برداشت و از منطقه‌ای که زندگی می‌کرد، به مصر رفت.

کشور مصر (الآن یک کشور شش هفت هزار ساله است) جزو اولین کشورهای متقدم بوده، حالا عزیز مصر را می‌شود دید؟! حاکم در اسلام باید دیده شود و نباید در را به روی مردم بیند؛ از حاکمی کوچک گرفته مثل شهردار یک شهر کوچک تا فرماندار و استاندار یک شهر بزرگ‌تر تا حاکمان جامعه. عزیز را می‌شود دید؟ بله که می‌شود دید؛ عزیز عبدالله است، تو او را نمی‌شناسی. عزیز صندلی‌اش را امانت‌الله می‌داند که به داد مردم برسد. وقتی به دربار آمد، گفت: من با عزیز کار دارم. این‌طوری یک حکومت محظوظ مردم می‌شود! گفتند: بفرمایید! راهنمایی‌اش کردند تا پیش خود عزیز مصر آمد. گفت: عزیز!

بادیهنشین هستم، کشاورزی و دامداری ام بر اثر نبود باران نابود شده؛ اما من یک پول پس اندازی دارم. به من جنس بفروش؛ گندم، جو، نخود، لوبيا و عدس می‌خواهم. عزیز فرمود: هرچه می‌خواهد، به قیمت مناسب به او بدهید. عباد خدا هرگز خدا را فراموش نمی‌کنند؛ حالا یک قحطی زده پولی آورده، جنس را سه برابر به او بدهیم، نه هرگز.

بارش را پر کردند. بعد عزیز خیلی بامحبت به او گفت: تو کجا زندگی می‌کنی؟ چادرنشین آدرس داد. عزیز گفت: کاری را بر عهدهات بگذارم، انجام می‌دهی؟ گفت: حتماً. عزیز گفت: وقتی که به طرف منطقه زندگی‌ات می‌روی، به فلان محل که رسیدی، بالای بلندی برو و دوشه بار فرباد بزن؛ یعقوب! یعقوب! پیرمردی اشکبار و نورانی می‌آید. به او بگو: عزیز مصر به تو سلام رساند و گفت خدا امانت را ضایع نکرده و نمی‌کند.

بادیهنشین آمد تا به آن ناحیه رسید. بالای بلندی رفت و سه‌چهار بار صدا زد؛ یعقوب! دید پیرمردی محسن سفید، اشکبار و نورانی آمد. به او گفت: شخصی به نام عزیز در کشور مصر به شما سلام رساند و گفت: خدا امانت را ضایع نمی‌کند.

یعقوب غش کرد. ریختند و او را به هوش آوردند. یعقوب با این پیغام از خدا دریافت کرد که جگرگوشهاش زنده است. به این بادیهنشین گفت: به خاطر این پیامی که به من دادی، چه می‌خواهی؟ یک پیام برای پیغمبر خدا آورده؛ یعقوب گفت: چه می‌خواهی؟ بادیهنشین گفت: من ده‌دوازده سال است که با دختر عمومیم ازدواج کرده‌ام ولی بچه‌دار نشده‌ایم، دعا می‌کنی خدا به من بچه بدهد؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: یعقوب دعا کرد و این شخص هم صاحب پنج‌شش بچه و اولاد خوب شد.

مناجات و دعای پایانی

خدایا! پیامی به یک پیغمبر غیر اولو‌العزم تو دادند؛ یعقوب گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: بچه می‌خواهم. یعقوب دو رکعت نماز خواند، گریه کرد و گفت: خدایا! به این شخص بچه بده. ما هر کدام به تناسب سُمان خیلی پیش تو آمده‌ایم و از خودمان پیام فرستاده‌ایم. ماه رمضان، احیا، شب جمعه، محرم و عاشورا آمده‌ایم. از مسجدها، خانه‌هایمان، حرم حضرت



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

رضاعلیه، حرم ابی عبدالله علیه السلام، حرم موسی بن جعفر علیه السلام سی، چهل یا پنجاه سال است که پیام می‌دهیم؛ یعنی امشب نمی‌خواهی یک کاری برایمان بکنی؟! تو که فرمودی من پشیمان و توبه کننده را دوست دارم. ما چقدر با نماز و دعا به تو پیام داده‌ایم. خدایا! یعنی ما مردم این مملکت که نزدیک هشتادنود درصدمان به تو، قیامت و اهل بیت ایمان داریم، شیعه و گریه کن هستیم، به اندازه آن بادیه‌نشین پیش تو قیمت نداریم؟! به اندازه یک دهاتی پیش تو نمی‌ارزیم تا یک نهیبی به این میکروب بزنی که ما را رها کند. ما این قدر نمی‌ارزیم؟! دیگر پیامی نداریم تا به تو بدهیم. امشب پیام ما این است که غلط کردیم، اشتباه کردیم! پیاممان این است که نباید گناه می‌کردیم، ولی گناه کردیم؛ اما وقتی گناه می‌کردیم، با جرئت و جسارت نبودیم، مخالفت نبودیم، گول خوردیم، شهوت بر ما غلبه کرد. یک پیامی محبوب شما به پروردگار داده که امشب آخرين شب پیامش بود؛ فردا شب دیگر مردم کوفه این پیام را شنیدند.

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْغَيْرُ وَ أَنَا الْفَقِيرُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْعَزِيزُ وَ أَنَا الدَّلِيلُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْقَوِيُّ وَ أَنَا الْعَصِيفُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَصِيفَ إِلَّا الْقَوِيُّ، مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلَّا الْحَيُّ».

مناجات تمام شد. یک ندای دیگری را دخترها و پسرها شنیدند:

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ الثُّقَى وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعَرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمٍّ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجَتَّسَى قُتِلَ عَلَى الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ».

دختر علی! این ندای آسمانی به قلب بیشتر فشار آورد یا وقتی که از میان گودال شنیدی

«یا غیاث المستغثیین»!

جلسه شانزدهم

خصوصیات و چایگاه

اہل معرفت

جایگاه و ارزش معرفت و شناخت

رفتار، کردار، اخلاق و عبادات پیغمبر اسلام ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام، افراد آماده و مُستعد را عاشق تحصیل معرفت کرد؛ تا جایی که بسیاری از چهره‌های عاشقی معرفت، سفرهای طولانی می‌کردند تا خدمت رسول خدا ﷺ یا ائمه طاهرين علیهم السلام برسند و کسب معرفت کنند.

جایگاه اهل معرفت، جایگاه شهدا

روایات باب معرفت بیشتر باعث حرکت مردم شد؛ مثلاً در بعضی از روایات دارد: کسی که در راه تحصیل معرفت حرکت کند و در این راه بمیرد و به مقصد، یعنی به پیغمبر ﷺ، به ائمه علیهم السلام یا به جلسه علم نرسد، «مات شهیدا»؛ نه اینکه «مات کمثل شهید» مرگش مانند شهید است، بلکه او خود شهید است.

معرفت، معیار ارزش انسان

این قدر مسئله معرفت ارزش و اهمیت دارد که امام سوم حضرت ابی عبداللهالحسین علیه السلام به یک عربی که خدمتشان آمده بود، فرمودند: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» در دستگاه خدا، چه در دنیا و چه در آخرت، نیکی بداندازه معرفت انسان است. معرفت درهای خیر را در دنیا و درهای بهشت را در آخرت بهروی انسان باز می‌کند. جمله فوق العاده‌ای است! یعنی سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمایند: ارزش شما نزد پروردگار، چه در دنیا و چه در آخرت بداندازه



معرفت شماست. «الْمَعْرُوف» یعنی نیکی کردن خدا و ما اهل بیت به شما «بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» به اندازه معرفت شماست.

محبت و احترام اهل بیت، رهاوید معرفت

این داستان را شنیده‌اید. جوانی بود که هنوز محسن‌ش در نیامده بود؛ حتماً سیزده‌چهارده سالش بود. در عرفات در حالی که مُحرِّم بود، به خیمه امام صادق علیه السلام وارد شد. اصحاب و ریش‌سفیدهای بزرگواری که نام آنها را برده‌اند، آنجا نشسته بودند. تا از در خیمه وارد شد، وجود مبارک امام صادق علیه السلام تمام‌قد بلند شدند! این جوانی که حتی مو در صورتش نبود، می‌خواست دم در خیمه بنشیند؛ اما امام اجازه ندادند و فرمودند: کنار خودم بنشین. آنها بی که در خیمه بودند و از چهره‌های برجسته شیعه و اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بودند، این جوان را تاکنون ندیده بودند. البته نه برای اینکه ایراد بگیرند، بلکه به عنوان سؤال پرسیدند: یا بن رسول الله! این احترامی که به او کردید، به چه سبب بود؟ حضرت فرمودند: او به دین و قرآن معرفت دارد؛ بعد به آن جوان فرمودند: آن بحثی که در بصره با مرجع تقليد غیرشیعه کردی و او در جوابت ماند، برای این بزرگواران تعریف کن. این معرفت است.

ابتدا این را به شما عرض کنم؛ اینها بی که در زمان ائمه طاهرين اهل معرفت بودند، روحانی و حوزه دیده نبودند. اینها خدمت ائمه طاهرين معرفت آموخته بودند و همگی شغل داشتند که شغل‌هایشان هم نوشته شده؛ مثلاً «ریات» یعنی روغن‌فروش، «صابونی» یعنی صابون‌فروش، «عطار» که چهل‌پنجاه نوع جنس داشت و به مردم می‌فروخت، «تاجر»، «بازار». اینها در روایات هست و عجیب هم اینها اهل معرفت بودند؛ مثلاً این‌ای‌عمیر پارچه‌فروش بود. در روایات آمده که آنچه از امام صادق علیه السلام یاد گرفته و نوشته بود، نود جلد شده بود؛ یعنی نود جلد «سمعت عن الصادق»، نه اینکه از قول کسی نقل می‌کنم، بلکه «سمعت» خودم مستقیماً از امام ششم شنیده‌ام.



آبان بن تغلب خیلی چهره و شخصیت بزرگواری است؛ وی یک کاسب اهل مدینه بود. یک روز برای همین مسائل معرفتی خدمت امام ششم آمد. وقتی وارد اتاق شد، دیگران هم بودند؛ امام صادق علیه السلام اجازه ندادند دم در اتاق بنشینند. فرمودند: بیا بغل دست خودم بنشین.

خوب عنایت کنید، آمد و کنار امام صادق علیه السلام نشست. حضرت فرمودند: ننشین!

سپس حضرت صادق علیه السلام به یکی از فرزندانشان فرمودند: یک پشتی و یک تشكیله بیاور تا آبان روی این گلیم ننشیند. حضرت خیلی به او احترام کردند؛ چرا؟ چون سینه او گنجینه‌ای از معرفت بود. اگر کتاب‌ها و روایات فقهی را بیینید، اسم این بزرگوار در روایات زیاد آمده است. ایشان در گنجینه سینه‌اش، سی‌هزار روایت ناب از حفظ داشت. شما ببینید، سی‌هزار روایت هر کدامش یک رشته‌ای از معرفت است؛ معرفت به اخلاق، احکام، حلال و حرام، توحید، نبوت و امامت، جهان و قیامت. این معرفت برای این‌گونه افراد اهل استعداد، عملاً چه میوه‌هایی را به بار آورده است!

لزوم همراهی معرفت با کوشش و عمل صالح

اینها فقط معرفت نداشتند، بلکه معرفت را همراه با عمل و کوشش داشتند. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» معرفت و یقین «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰهِي أَقْوَمُ وَيَسِّرُ الرُّؤْمَنِ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»^۱ قرآن به شما معرفت می‌دهد تا راهی که استوارترین راه است بشناسید؛ وقتی شما به معرفتتان عمل کنید، قرآن به شما بشارت اجر کبیر می‌دهد.

شما ببینید آن اجر چیست که پروردگاری که خودش، ذاتش و صفاتش بی‌نهایت است، کلمه کبیر را برای آن اجر به کار برد! یک وقت آدم خانه‌ای پنجاه متری را به کسی نشان می‌دهد که خانه‌اش پنج هزار متر باغ و دوهزار متر ساختمان است؛ بعد به او می‌گوید که این خانه پنجاه متری چطور است؟ آن شخص می‌گوید: هیچ است! چطور است یعنی چه؟!

۱. اسراء: ۹.

آدم شخصی را به یکی نشان می‌دهد که آن شخص روزی دویست تک تومان درآمد دارد، در حالی که آن فرد روزی دهیست میلیون تومان درآمد دارد؛ می‌گوید این آقا را ببین که روزی دویست تومان درآمد دارد، آن فرد خنده‌اش می‌گیرد!

مفهوم اجر کبیر در قرآن

این اجری که خدا می‌فرماید کبیر است، چگونه اجری است که پروردگار عالم آن را کبیر می‌گوید؟ آن هم خدایی که در ذات و صفات بی‌نهایت است. معلوم می‌شود که عمل‌کنندگان، اجر ویژه‌ای پیش خدا دارند. کلمهٔ کبیر الف و لام ندارد، اجر هم الف و لام ندارد: «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» هیچ کدام الف و لام ندارد. این اجر ویژه‌ای است.

آیا برای رسیدن به این اجر بعد از معرفت، واجب است که به همهٔ سی جزء قرآن عمل کنیم؟ نه، واجب نیست. ما چه مقدار از قرآن را عمل کنیم تا این اجر کبیر نصیمان شود؟ آن مقداری که با مسئولیت ما ارتباط دارد.

هیچ کدام از شما حاکم یا صندلی‌دار عمدہ‌ای نیستید. هیچ کدام از شما هم پولدار سنگینی نیستید یا هکتارها زمین کشاورزی، گاو، گوسفند، طلا و نقره و... ندارید؛ بنابراین آیات زکات شامل حال شما نمی‌شود. از آنجایی که اهل حکومت نیستید و مسئولیت هشتاد میلیون جمعیت گردنتان نیست، آیات مربوط به حکومت هم شامل حال شما نمی‌شود. خیلی از آیات شامل حال ما نمی‌شود. حج تعطیل است، شما اگر امسال مستطیع باشی و راه حج هم باز نشود، آیات حج شامل حالتان نیست. الان جنگی نیست، بنابراین آیات قتال هم شامل حال شما نمی‌شود.

فرهنگ امانت‌داری در اسلام

اما بعضی از آیات شامل حال همهٔ ما است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا إِلَيْهَا مَا أَنْتُمْ مَعْلُومُونَ»^۱ اگر چک یا مقداری طلا از یک خانواده پیش شما امانت است یا اگر یک خانه را به علتی و



به شکل امانت به نام شما زده‌اند، این آیه شامل حالتان است. قرآن کریم می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» امانت را به صاحبانش برگردانید. این صریح قرآن مجید است و شامل حال همه ما می‌شود.

چگونگی عمل به قرآن

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» شامل حال همه آنهایی می‌شود که به تکلیف رسیده‌اند. دروغ نگویید؛ این شامل حال همه ما می‌شود. غیبت نکنید، تهمت نزنید، غریزه جنسی‌تان را هزینه کار حرام نکنید؛ اینها شامل حال همه ما می‌شود. پس نباید دغدغه این را داشت که قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»، من نمی‌توانم به همه قرآن عمل کنم. چه کسی گفته همه قرآن را عمل کن؟! قرآن بین همه مردم تقسیم شده است؛ بخشی از این آیات، تکلیف هر خانواده‌ای، حکومتی، ملتی و فردی به حساب می‌آید، نه همه آیات.

راهنمایی‌های زیبای پیامبر ﷺ برای انجام کار خیر

شخصی به پیغمبر اکرم ﷺ گفت: یا رسول الله! کیشت و زراعتی ندارم تا زکات بدhem. پیامبر ﷺ فرمودند: مسئولیت آیات زکات برای تو نیست. زندگی اش بین راه مدینه و مکه بود؛ گفت: پولی هم ندارم تا حج بروم. پیغمبر فرمودند: حج هم گردنت نیست. گفت: بدنی هم ندارم تا به جنگ بیایم. رسول گرامی اسلام فرمودند: جنگ هم شامل حالت نمی‌شود؛ **﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَمِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَغْرِيْحِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيْضِ حَرْجٌ﴾**.^۱ گفت: دلم می‌خواهد کار خیر کنم. چه فکر خوبی!

می‌خواهم کار خیر کنم، ولی کار خیر پول می‌خواهد. من پولم کجا بود که یک درمانگاه درست کنم، یک مسجد بسازم، یک حسینیه به پا کنم. دلم می‌خواهد به این جلسات ذکر

۱. نور: ۶۵ فتح: ۱۷.

و جلسات الهی کمک مالی کنم، اما پول ندارم؛ ولی خیلی عاشق کار خیر هستم، چه کار کنم؟ غیر از واجباتش می‌خواهد عمل صالح هم انجام دهد.

آن شخص گفت: فقط نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: آنچه ای که در چادر زندگی می‌کنی، مسافر هم رفت و آمد دارد؟ گفت: بله یا رسول الله. حضرت فرمودند: بیابان و آفتاب است و هوا گرم، گاهی که مسافری رد می‌شود، اگر آب نداشت، یک ظرف آب به او بده تا بخورد. عمل صالح تو همین است.

به پیغمبر ﷺ می‌گفتند: یا رسول الله! این همه راجع به افطار صحبت کردید، ولی ما اصلاً نمی‌توانیم یک نفر را افطار دعوت کنیم؛ پولمان نمی‌رسد و هزینه‌اش را نداریم. حضرت فرمودند: آیا می‌توانید غروب، یک نصف خرما به یک روزه‌دار بدھید و بگویید مهمان من باش و با این نصف خرما افطار کن؟ گفتند: بله می‌توانیم. حضرت فرمودند: یک نصف خرما افطاری دادن، کار خیر است.

خیلی‌ها به پیغمبر می‌گفتند که نمی‌توانیم. حضرت هم راهنمایی‌های زیبایی کرده‌اند. من جدیداً این کتاب بسیار فنی، علمی و باعظمت «معانی الاخبار» شیخ صدوq را ترجمه کرده‌ام. البته هنوز چاپ نشده است و خیلی هم کتاب پر رحمت و پیچیده‌ای بود. وقتی مشغول ترجمه بودم، به این روایت برخوردم. معانی الاخبار از کتاب‌های اصلی شیخ صدوq است.

سیره پیامبر ﷺ و انبیای الهی در برخورد با گناهکاران

یکی از روزهای ماه رمضان یک آفایی خدمت پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! (حالا به تعبیر من گفت) چه خاکی به سرم ریخته شد! چه بلایی به سرم آمد! پیامبر ﷺ فرمودند: چه شده، چرا این قدر نگران هستی؟ گفت: آقا به خانه رفتم و روزه‌ام را با همسرم باطل کردم. پیغمبر نه او را دعوا کرد، نه با او اوقات تلخی کرد و نه حتی سرزنشش نمود. چقدر این شعر سعدی زیباست! از قول گناهکار این رباعی را ساخته است:

متاب ای پارسا روی از گنهکار به بخشایندگی در روی نظر کن



اگر من ناجوانمردم به کردار تو بر من چون جوانمردان گذر کن
خیلی نرم، بامحبت و بالاخلاق بربخورد می‌کرد. این برای همه مردم، قاضی‌ها، زندانیان‌ها،
دادستان‌ها و دادیارها درس است! گرچه کسی که اکنون روبه‌روی میز توست، گنهکار
است؛ اما سرزنشش نکن، تلخی نکن، با او بد بربخورد نکن، او را جلوی خودت نگذار. این
تکبر است که تو نشسته باشی و یک بنده‌ای که خدا خلقش کرده، جلوی تو و با ترس‌ولرز
بایستد و نداند کارش به کجا می‌کشد. اول او را بنشان و بعد به‌خاطر گناهی که گزارش
داده‌اند و ثابت هم شده است، نصیحتش کن.

موعظه در قرآن

موعظه در قرآن از نظر لغوی، یعنی حرف زدن با مردم با لحاظ‌کردن محبت، نه خطاب
قراردادن آنها با الفاظی مثل بدیخت، بیچاره، بی‌آبرو و پست. الان خود تو معصیت
می‌کنی! خود تو که الان به پرونده رسیدگی می‌کنی، در حال معصیت هستی.

توهین به بندگان خدا جایز نیست. خدا در کجای قرآن به مشرکین، کافران و بی‌دینان
تهیین کرده است؟ خدا به ابولهب با آن همه گناهانش چه توهینی کرده؟! می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي الْهَمَّبِ وَتَبَّ﴾^۱ قدرت ابولهب ازین‌رفته باد! تا دیگر این‌طور
پیغمبر مرا آزار ندهد. خداوند می‌گوید قدرتش ازین‌رفته باد، اما توهین و سرزنش نمی‌کند.
کسی را می‌خواستند سنگسار کنند. حضرت مسیح ﷺ فرمود: همه روی خود را بپوشانید،
طوری که فقط چشمان پیدا باشد و بیاید. چهل‌پنجاه نفر آمدند. خود حضرت عیسیٰ و
حضرت یحییٰ هم آمدند. عیسیٰ به این چهل‌پنجاه نفر گفت: هر کسی که حد به
گردنش است، اینجا نایستد که این گناهکار را رَجم کند. همه رفتند؛ اما کار پیغمبر خدا را
بیینید. اول فرمود همه با صورت پوشیده بیاید تا وقتی گفت هر کسی که حد به گردنش
است (یعنی گناهی کرده که حد باید برایش جاری شود)، از اینجا برود و آنها رفتند، ایشان را



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

نشناسد. عیسیٰ ﷺ و یحییٰ ﷺ نمی‌خواستند مجرم را به قیافه بشناسند تا آبروی مردم پیششان برود. آبرو خیلی مهم است.

ماعز مردی بود که در مدینه زندگی می‌کرد. روزی به پیغمبر ﷺ گفت: زنا کردم. حضرت فرمودند: تو می‌دانی زنا چیست؟! اصلاً وجود تو، قیافه و هیکلت به زنا می‌خورد؟! چرا حرف بی‌خود می‌زنی. ماعز دوباره گفت که زنا کردم. حضرت به تعبیر من فرمودند: هواي مدینه خیلی گرم است؛ انگار يك خُرده مغزت جوش آورده و حرف بی‌خود می‌زنی! انبیا آبروی مردم را حفظ می‌کردند. این اخلاق انبیا بود. حال ای برادرانم، خودمان را محاسبه کنیم که چقدر به اخلاق انبیا نزدیک هستیم؟ اگر دور باشیم که دیگر امت انبیا، پیغمبر و ائمه نخواهیم بود.

پرهیز از خلوت‌کردن با نامحرم

همه رفتند و فقط یحییٰ ﷺ و عیسیٰ ﷺ ماندند؛ چون گناهکار به گناهش اقرار کرده بود، باید حد بر او جاری می‌شد. همیشه انبیا و پیغمبر سعی می‌کردند شخص گناهکار اقرار نکند، اگرچه گاهی صدای گناهکار درمی‌آمد و اقرار می‌کرد.

قبل از اینکه رجم و سنگباران شروع شود، یحییٰ ﷺ کنار چاله‌ای آمد که شخص گناهکار در آن بود. یحیایی که خدا در قرآن می‌فرماید: «يَا يَحْيَىٰ خُذُ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صِيفًا»^۱ پنج شش سالش بود که به مقام نبوت انتخاب شد. آن زمانی که با مسیح ﷺ بود، تقریباً سی ساله بود. قرآن درباره یحییٰ ﷺ می‌گوید: «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُ رَكِيْسَ حَيَّ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا»^۲ جوانی بسیار آقا و پاک‌دامن بود. نزدیک چاله آمد و به آن شخص گناهکار گفت: من را نصیحت و موعظه کن. پیغمبر خدا از یک مجرم قابلی حد، درخواست موعظه کرد!



۱. مریم: ۱۲.

۲. آل عمران: ۳۹.

باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار
گناهکار قبول کرد و به یحیی ﷺ گفت: هیچ وقت با زن نامحرم در یک جای خلوت قرار
نگیر؛ چراکه آنجا شیطان قدرتش خیلی بالاست.
اداراتی که خانم‌ها در آن کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، در اتاق خانم‌ها باید باز باشد؛
این طور نباشد که یک مرد دیگر اداری داخل اتاق شود و در را بیندد. همان خلوت هم
حرام است، ولو اینکه هیچ کاری انجام نگیرد. شخص گناهکار گفت: هیچ وقت با زن
نامحرم خلوت نکن.

پرهیز از خشم و غضب

یحیی ﷺ گفت: این برای من کافی نیست، باز هم من را نصیحت کن. فرد گنهکار به
یحیی گفت: هیچ وقت در زندگی‌ات عصبانی نشو. از کوره دررفتن، کار دست آدم می‌دهد.
از کوره دررفتن آدم را وادر به کتک کاری، طلاق و بدزبانی می‌کند. «لَا تَعْصِبْ يَحِيٰ»
هیچ وقت عصبانی نشو.

باطن خشم و غضب در کلام رسول گرامی اسلام

پیغمبر ﷺ وقتی می‌خواستند باطن عصبانیت را برای مردم بگویند، می‌فرمودند: غضب،
عصبانیت و از کوره دررفتن، جرقه‌ای از آتش جهنم است. اگر این جرقه به تو بزند، خیلی
چیزهای را آتش می‌زند و می‌سوزاند. عصبانیت جرقه‌ای از آتش جهنم است.

اسلام، دین رحمت و محبت

چقدر این مسائل عالی است! حالا در مسجد و جلوی جمعیت، به پیغمبر عظیم الشأن الهی
می‌گوید: من روز ماه رمضان به خانه رفتم و روزه‌ام را با همسرم باطل کردم.
جناب عالیم! جناب واعظ! اگر چنین کسی به تو مراجعه کرد، باید عصبانی شوی؟ باید بگویی
عجب غلطی کردی بی‌شعور؟ بگویی که خیلی کار زشتی مرتکب شدی و چرا روزه به این



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

باعظمتی را باطل کردی؟! این عین لحن روایت است. چون من خودم ترجمه کردهام خیلی دقت کردهام، در روایات، اخلاق پیغمبر و ائمه در برخوردها نشان داده می‌شود.

پیغمبر ﷺ فرمودند: روزه امروزت را باطل کردی؛ بعد از ماه مبارک رمضان یک روز روزه بگیر و شصت روز هم به جریمه اینکه خودت را نگه نداشتی و کنار همسرت رفتی. آن شخص گفت: یا رسول الله! شصت روز روزه، جریمه یک روز؟! شما بدن من را نگاه کن. از طرفی من کارگر هستم و در این هوای گرم پنجاه درجهٔ مدينه، چطور شصت روز روزه بگیرم! حضرت فرمودند: اگر نمی‌توانی شصت روز روزه بگیری، شکم شصت گرسنه مستحق را سیر کن.

خوردن روزه به‌عمد، آن هم حلال، یکی از این دو جریمه را دارد: یا شصت روز روزه یا طعام دادن به شصت مسکین. گفت: یا رسول الله! من نان خودم و زن و بچه‌ام لنگ است، مگر من که کارگر هستم، چقدر درمی‌آورم؟ من یک نفر را هم نمی‌توانم سیر کنم. در گیرودار بحث پیغمبر بود که کسی یک سبد رطب تازه آورد. خرماهای مدينه تازه رسیده بود. خرماها را پیش پیغمبر آورد و گفت: آقا قابلی ندارد. درخت‌هایم بارش زیاد است؛ گفتم اول برای شما بیاورم تا شما میل کنید و بعد برای زن و بچه‌ام و برای فروش به بازار ببرم. خرما را گذاشت و رفت.

پیغمبر ﷺ فرمودند: آیا می‌توانی شصت مسکین را طعام بدھی یا شصت روز را روزه بگیری؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: هجده روز را روزه بگیر. گفت: یا رسول الله! این قدر به ما سخت نگیر؛ من هجده روز هم نمی‌توانم روزه بگیرم و فقط همان یک روز را می‌توانم. حضرت فرمودند: پس این سبد خرما را ببر و به نیت کفاره امروز، همه را با زن و بچه‌ات بخور. این دین است! این رحمت و محبت است!

به مردم آسان بگیرید تا خدا قیامت به شما آسان بگیرد. برادران دست‌اندرکار، قوانین را آسان و راحت تنظیم کنید. به گونه‌ای قانون بگذارید که سختترین مشکل مردم فقط طی دو سه روز و قانونی حل شود؛ نه قانونی که مردم را دو سه سال بدواند و مردم کارشان به جایی نرسد. والله که این سخت‌گیری‌ها در قیامت تبدیل به سخت‌گیری‌های خدا به شما می‌شود.



تأکید بر عدم سختگیری در قوانین و برخورد با مردم

ای کاش شما قانون‌گذاران در هر کجا که هستید، این کتاب‌های الهی، قرآن و روایات را می‌خواندید یا پنجشش نفر عالم ربانی را استخدام می‌کردید و یک اتفاق به آنها می‌دادید که وقتی قانون می‌گذارید، پیش آنها ببرید و آنان از طریق قرآن و روایات این قانون را سهل و آسان کنند. حال شما بگو شورای نگهبان هست؛ شورای نگهبان اشتباه شما را می‌گیرد، ولی قانون شما را آسان نمی‌کند.

سخت نگیرید که خدا وقت مُردن و قیامت، به شما بسیار سخت خواهد گرفت. در قرآن است: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابٍ﴾^۱ قیامت برای شما بی که سختگیری کردید، حسابرسی تان را بسیار سخت می‌گیرند. اینجا می‌توانید فرار کنید و خیال خودتان را راحت کنید، ولی قیامت که نمی‌توانید از خدا فرار کنید.

کلام آخر

ای خدای آسان‌گیر؛ «یَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ» ای خدایی که عبادات هفتادهشتادساله و کم ما را قبول می‌کنی و خدای سختگیری نیستی. این دعا یادتان می‌ماند؟ من دوشه بار این دعا را تکرار می‌کنم. این دعا برای پیغمبر اکرم ﷺ، محبوب ماست: «یَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ» ای خدایی که عمل بسیار کم ما را قبول می‌کنی؛ یعنی بعد از شصت سال زندگی در دنیا، قیامت یک کاسه به تو نشان می‌دهیم و می‌گوییم: کل این کاسه، نماز، روزه و کار خیر ماست، ما بیشتر از این نداریم و تو هم می‌گویی: بندۀ من قبول است.

«وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ» ای خدایی که از گناهان زیاد گذشت می‌کنی. روز قیامت به بندهات نمی‌گویی که چقدر بار کردی؛ نمی‌گویی تا اینکه بندهات وارد قیامت شده و طبق روایات خجالت‌زده می‌شود. آنگاه خطاب می‌رسد که من از همه گذشت کردم، سرت را پایین



نینداز. این خداست! شما هم باید با بندگان خدا و این هشتاد میلیون جمعیت در برخورد، قانون‌گذاری و دادگاهها این‌گونه باشید. «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ».

دعای پایانی

خدایا! به شب دوم مهمانی ویژهات نزدیک می‌شویم. خیالمان با تو راحت راحت است. می‌دانیم خدای سخت‌گیری نیستی.

من بچه بودم؛ در این هیئت‌های تهران مداح‌های قدیم این شعر را می‌خواندند، باحال هم می‌خواندند و مردم هم با آنها دم می‌گرفتند و گریه می‌کردند. می‌گفتند: «کم ما و کرم تو» کم داریم، نمی‌گوییم نداریم؛ چون ما کافر و مشرک نبودیم، عمل انجام داده‌ایم، اما کم. خدایا! پیغمبرت در مدینه (طبق نقل شخصیتی مثل فیض کاشانی) روی منبر گفت: مردم! اگر قیامت دیدید خدا مرا به بهشت می‌برد، بدانید که با فضلش می‌برد و کاری به عمل من ندارد. مگر ما عملمان پیش خدا چقدر است؟

نمی‌دانم کدام یک از این جملات برای حضرت زینب< الله علیها و آله و سلم و آله السلام و آله‌آله‌آله> است؛ یا قلیل است یا قتیل، دقیق معلوم نیست. در یک نقلی است که وقتی کنار بدن قطعه قطعه نشست، به پروردگار رو کرد و با اشک چشم گفت: «اللَّهُمَّ تَقْبَلْ مِنَ هَذَا الْقَلِيلِ مِنَ الْقُرْبَانِ» خدایا! این عمل کم را از ما قبول کن. خدایا! ما کنار زینب< الله علیها و آله و سلم و آله السلام و آله‌آله‌آله> به تو چه بگوییم؟ بگوییم کم ما را قبول کن؟ اشتباه است؛ می‌گوییم نداری و فقر ما را قبول کن.

«يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، أَفْبَلْ مِنِ الْيَسِيرَ، وَاعْفُ عَنِ الْكَثِيرِ».

خدایا! ما را از خودت، قرآن و اهل‌بیت جدا نکن.

خدایا! به حقیقت ابی عبدالله< الله علیه و آله و سلم و آله السلام و آله‌آله‌آله>، فردا شب ما را راه بده.

خدایا! به حقیقت صدیقه کبری< الله علیها و آله و سلم و آله السلام و آله‌آله‌آله>، فردا شب دعاهاي ما را مستجاب کن.

خدایا! کره زمین را از این بیماری پاک کن.

خدایا! شیعه را از این بیماری نجات بده.



جلسه شانزدهم / خصوصیات و جایگاه اهل معرفت

خدایا! علم و طب در مقابل این ویروس درمانده و سرگردان شده است. خدایا هر ۲۴ ساعت، بیش از چهارصد نفر از ما می‌میرند. خیلی زیاد است! چقدر خانواده داغدار می‌شود. خدایا! شیعه را از این ویروس نجات بده.

آنهایی که بر اثر این بیماری از دنیا رفتند، همگی را غریق رحمت کن.
خدایا! برای ما یقینی شده است که مشکلات به دستِ ولی‌ات قابل حل است؛ امام زمان ع را برسان. فرجش را نزدیک کن. او را دعاگوی ما قرار بده.
مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله ع قرار بده.

نمی‌خواهیم در حالت کُما بمیریم؛ می‌خواهیم در حال فهمیدن و در حال شعور و شنیدن زیارت عاشورا بمیریم. کسی بغل رختخوابمان زیارت ابی عبدالله ع و روضه بخواند، ما گریه کنیم و با گریه بر حسین ع بمیریم.

حسین جان! تو این قدر کریم هستی که بالاخره این حاجت ما را روا می‌کنی؛ اینکه ما با گریه بر تو وارد عالم بعد شویم.



جلسہ ہفتہ

معنا و فلسفہ عبادت

عِبُودِیَّت، هدف از خلقت انسان

در اواخر سوره مبارکه ذاریات خداوند مهربان به رسولش خطاب می‌کند: ﴿وَذَكْرٌ قَّالَ اللَّهُمَّ
شَفِعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.^۱ «وَذَكْرٌ» پیوسته به مردم درباره حقایق معارف تذکر بده؛ تذکر «تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِينَ» برای مردم مؤمن سودمند است.

عبادت، در رأس همه نیازها

مهمترین مسئله قابل تذکر را بالافاصله در آیه بعد می‌فرماید. به مردم بگو: من شما را جز
برای عبادت نیافریده‌ام. عبادت باید برای شما هدف باشد. من نیازی به هدف ندارم. خدا
غنى مطلق است و به هیچ هدفی نیاز ندارد. اگر بگوییم خدا به هدف نیازمند است، یعنی
محاج است و این کفر است.

خاکی را به یک موجود زنده به نام انسان تبدیل کرده‌ام که برای بدن، جان، عقل، فرد
بودن و در چهارچوب خانواده و جامعه بودنش، نیازمند است. غنى نیست که بتواند بدون
نعمتها و انسان‌ها زندگی کند؛ ولی عبادت در رأس همه نیازهای اوست.

معنی و مفهوم عبادت

عبادت چیست؟ شما از اول کتاب خدا تا آخر آن را دقت کنید؛ هرچه را که فرمان داده،
انجام آن و از هرچه که نهی کرده، ترک آن عبادت است. این معنی عبادت است.

۱. ذاریات: ۵۵



اگر فرموده: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّتَبًا﴾**^۱ ترک ربا عبادت است. اگر فرموده: **﴿وَلَا تَقْرُبُوا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَيِّلًا﴾**^۲ ترک آن عبادت است. اگر در سوره نور فرموده: چشم‌چرانی نکنید که راضی نیستم، ترک چشم‌چرانی عبادت‌الله است. اگر فرموده: **﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَ الْكُفَّارِ كُمَّا بِالْبَاطِلِ﴾**^۳ مال همدیگر را از طریق غصب، رشو، اختلاس، دزدی، تقلب و کلاهبرداری نخورید، نخوردن مال دیگران عبادت است.

عبادت فقط انجام‌دادنی‌ها نیست، بلکه پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: ارزش ترک‌کردنی‌ها بالاتر از انجام‌دادنی‌هاست. شما نماز بخوانی، بالارزش است؛ ولی بالارزش‌تر این است که از فحشا و منکرات دوری کنی. این عبادت خیلی فوق‌العاده‌ای است. اگر در قرآن مجید در مورد زکات، خمس، انفاق، صدقه و عطا فرموده، اینها همگی عبادت است. اگر فرموده: **﴿وَإِلَوَالِدِينِ إِحْسَانًا﴾**، چون امر است، انجام این امر عبادت است.

بنابراین عبادت یک گستره بسیار وسیعی است که همه جوانب حیات مادی و معنوی را فرا گرفته است. ترک امر و انجام نهی معصیت است؛ نتیجه معصیت نارضایتی حق و نتیجه نارضایتی حق نیز عذاب است.

ضرورت توجه به ذات و حقیقت عبادات

این‌ها لطایف قرآن و روایات است. ما باید اهل دقت باشیم و بدانیم ذات عبادت چیست. من باید بدانم اگر در عباداتم چیزی از نهی خدا مخلوط شود، آن عبادت باطل است؛ مثلاً وضو با آب غصبی یا تیمم با خاک غصبی؛ نماز روی فرش غصبی یا در خانه‌ای که خریده‌ام، ولی پوشش را نداده‌ام و به صاحبش هم گفته‌ام که نمی‌دهم، هر کاری که می‌خواهی بکن.

۱. آل عمران: ۱۳۰.

۲. اسراء: ۳۲.

۳. نساء: ۲۹.



این را هم باید بدانیم که این قدر پیکره عبادت لطیف است که با یک فضله گناه، این پیکره متنالاشی می‌شود و نمی‌ماند. خیال نکنم نماز با این عظمتش به هر شکلی ماندگار است؛ نه ماندگار نیست. **﴿مُخْلِصِينَ لِهِ الَّذِينَ﴾**^۱ نماز باید در ظاهر از آلودگی‌ها پاک باشد، در باطن هم عرفای شیعه می‌گویند رذایل درون مانند اخلاق بد و فاسد، حیوانات درنده هستند. حال من با جنگلی از حیوانات درنده بیایم و رو به قبله نماز بخوانم؟! در این حالت، جنگلی را که پر از حیوانات وحشی رذایل است، به پروردگار هدیه می‌کنم. آیا پروردگار می‌خرد؟

چند عمل برای ریزش گناهان

خدمات مثبت به بندگان خدا در همه زمینه‌ها عبادت است؛ ولو یک دیدن باشد. حضرت می‌فرمایند: فرشته‌ای به صورت انسان پیش کسی آمد که می‌خواست در خانه‌ای را بزند و گفت: چه کار داری؟ آن شخص گفت: کاری ندارم، فقط می‌خواهم به دیدن دوستم بروم. فرشته گفت: قبل از اینکه در بزنی، به تو بگویم که خدا به خاطر این کارت، تمام گناهان پروندهات را ریخت! زیارت مؤمن، خدمت به پدر و مادر و خدمت به همسایه گناهان را می‌ریزد.

نهايت محبت امير المؤمنين ﷺ به قاتل خود

ائمه ما خدماتی داشته‌اند که شگفت‌آور است! همه جا رسم است که برای بیمار مجرحه یا زخمی شیر می‌آورند. صبح نوزدهم برای امیرالمؤمنین ﷺ با سینی چوبی یک ظرف شیر آوردن. وقتی سینی را کنار بستر ایشان گذاشتند، حضرت به امام مجتبی ﷺ فرمودند: ابن ملجم صبحانه نخورده، مسافر است؛ تو را به جان پدرت، این صبحانه را بردار و برای او ببر! این عبادت است که انسان شکم دشمنی را که اسیر است، سیر کند.

۱. غافر: ۱۴



کمک‌های شباهنگ امام سجاد علیه السلام

وقتی می‌خواستند زین‌العابدین علیه السلام را دفن کنند، یاران به امام باقر علیه السلام گفتند: این پژمردگی و سیاه شدن پوست پشت شانه پدرتان یادگار کربلاست؟ با کعب نی زندن یا تازیانه؟ حضرت فرمودند: نه، اینها یادگار کربلا نیست، بلکه یادگار ۳۵ سال بهدوش کشیدن نان، گندم، خرما، لباس و پول در نیمة شب برای مستحقان مدینه، از جمله یهودی، مسیحی، سنی، شیعه، یتیم و بیکار است. این عبادت است؛ به یهودی فقیر هم رسیدگی کنی، عبادت است.

نتیجه مُعطل‌کردن مؤمنین

عبادت شما اداره‌ای‌ها به این است که حتی یک نفر مراجعه‌کننده را بی‌علت شرعی و اخلاقی معطل نکنید. معطل‌کردن معصیت است. در بعضی از روایات آمده: کسی که مؤمن و مراجعه‌کننده‌ای را حتی در خانه‌اش معطل کند و کارش را راه نیندازد، خدا او را هشتداد سال (به سال‌های قیامت) سرپا نگه می‌دارد. عباد خدا پیش خدا محترم هستند. خدا بندگانش را دوست دارد. در ادارات برای بندگانش تمام‌قد بلند شوید، با محبت جواب سلام بدھید و احترام کنید؛ غیر از این عمل کردن، معصیت‌الله است.

کسی مشکلی داشت؛ باید بغداد پیش نخست‌وزیر می‌آمد. به نخست‌وزیر گفتند: ابراهیم جمال است، می‌خواهد شما را ببیند و با شما کار دارد. نخست‌وزیر گفت: بگویید الان وقت ندارم (حالا دو دقیقه هم وقت را به یک مظلوم بده، این عبادت است). نخست‌وزیر شیعه بود و به اجازه موسی بن جعفر علیه السلام این پست را قبول کرده بود.

در سفری به مدینه، به دور از چشم مأمورین دولت، تکوتنه و با لباس مبدل، طوری که او را نشناسند، به در خانه موسی بن جعفر علیه السلام آمد. نخست‌وزیر مملکت بود؛ موسی بن جعفر علیه السلام خادم خانه فرمودند: برو و بگو وقت ندارم، فردا آمد، پس فردا آمد، گریه و التماس کرد، بالاخره خارج از خانه، موسی بن جعفر علیه السلام را دید. گفت: آقا چرا من را راه ندادید؟! من از بغداد تا اینجا به عشق زیارت پیغمبر علیه السلام و شما آمده‌ام. حضرت فرمودند: چرا به یک فرد



مشکل داری که دم نخست وزیری آمده بود، پیغام دادی وقت ندارم! تو مؤمن هستی؟ تو شیعه هستی؟! این عبادت است.

ارزش احیا و شب زندگانی

یک عبادت، همین احیاست که به پروردگار عرض کردی امشب را به خاطر تو نمی خوابم؛ می خواهم بیایم با تو حرف بزنم و در دل کنم، می خواهم بیایم معارف الهیه را گوش بشم. این خیلی عبادت است.

دعایت حجاب در جامعه اسلامی، امری الزامی

رسول من، این را به مردم تذکر بده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسَانَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱ خانم‌ها، دخترخانم‌ها! برابر با آیات سوره نور و سوره احزاب، حجاب داشتن به شکلی که مردان نامحرم شما را نشناسند و ندانند که زیبا، پیر یا جوان هستید. این حجاب دستور پروردگار و حکم خالقان است. این حکم وجود مقدس کسی است که از رحم مادر تا اینجا، شما را روزی داده و از شما پرستاری کرده است. حجاب داشتن عبادت است. ضد آن هم به قول قرآن، «تَبَرُّجٌ» است؛ یعنی آرایش کردن و بیرون رفتن و خود را در معرض چشم‌های آلوده قراردادن که کاری مربوط به جاهلیت قبل از پیغمبر و همچنین معصیت است.

«وَلَا تَبَرُّجْنَ بَعْضَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۲ این آیه است که می گوید: بندگان من، خانم‌ها، دخترها! موقع بیرون رفتن آرایش نکنید تا اینکه چشم‌ها را جلب و شهوت مردم را تحریک کنید. مردها چه تقصیری دارند، مگر کم بلا کشیده‌اند؟! بلای داغ را که در این چهل سال کشیده‌اند، بلای جبهه، بلای حرم ائمه، حرم حضرت زینب، بلای مجروحیت، بلای اقتصادی؛ دیگر مردها چقدر باید بلا بکشند! نکنید، معصیت است.



۱. ذاریات: ۵۶.

۲. احزاب: ۳۳.

توضیح کلمه دهاتی و شهری

چه دو آیه زیبایی است! ﴿وَذَكَرْ فِإِنَّ الْذِكْرَيِ تَنَفُّعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾.^۱

من جمله‌ای را شب نوزدهم در ضمنی داستانی از امام صادق علیه السلام در رابطه با آن بادیدنشین و عزیز مصر بیان کردم. در هیجان سخنرانی و گریه، به پروردگار گفتم: خدا! ما از این دهاتی که پیغامی برای یعقوب آورد و یعقوب برای او چه کارها که نکرد، کمتر هستیم؟ بعضی از عزیزان تذکر داده بودند آیا این توهین به دهاتی نیست؟ نه اصلاً. خدا اسم ده را در قرآن زیاد آورده است. کلمه دهاتی در لغت فارسی، یعنی دهنشین و کلمه شهری هم، یعنی شهرنشین؛ شهرنشین‌ها بیشتر در معرض گناه هستند. دهنشین‌ها مقداری پاک‌تر می‌مانند، پس شما ارزش والایی دارید. اگر هم به بعضی از شما برخورده، من در پیشگاه خدا از شما و پروردگار عذر می‌خواهم.

در ضمن، خود من هم ریشه و اصالتم دهاتی است. یک روزگاری تمام کره زمین فقط یک ده با پنج‌شش نفر بوده که در آن زندگی می‌کردند؛ آدم، حوا، شیث، هایل و یکی دو دختر. اینها شهر نداشتند، چون جایشان کوچک بود، به آن فریه یا ده می‌گفتند.

خدا من دهاتی را هم قبول کند و بپذیرد. من نوکر شما مردم هستم. من واعظ شما نیستم، بلکه خادم شما ملت هستم. من عالم شما نیستم؛ عالم امیرالمؤمنین علیه السلام بود، من چه کسی هستم! در عین حال من را ببخشید.

معامله خداوند با گناهکاران

حرف امشب من این است که پروردگار عالم در برابر کم‌گذاشتن‌های ما، با ما چه کرده و ما چه کرده‌ایم. ببایدید با هم از زبان معصوم بین کارهای خودمان و پروردگار را مقایسه کنیم؛ مقایسه‌ای که قلب آدم را آتش می‌زند.



«إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَصْلًا» احسان تو فراغیر است؛ «وَأَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَابِسِي بِعَمَلي» بردباری تو خیلی بزرگتر از این است که من را با عملم بسنجه و بعد بر سرم بزنی و بگویی: بدخت، نمکخورده نمکدانشکن بیچاره! بردباری تو خیلی بزرگتر از این است که بر سر من بزنی و مرا با بدی‌ها یم مقایسه کنی؛ «وَمَا أَنَا يَا سَيِّدِي» من چه‌کسی هستم؛ «وَمَا حَطَرِي» من پیش تو چه ارزشی دارم که حالا سینه سپر کنم و عرضی اندام نمایم.

«هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدِي» آقای من! با احسانت من را ببخش. هر کسی امشب در این جلسه یا در خیابان، خودش را مستحق بخشش خدا نمی‌بیند، بلند شود و برود. می‌تواند بگوید من مستحق نیستم؛ ولی ما مستحق هستیم.

«وَتَصَدَّقُ عَلَيَ بِعَفْوِكَ» با گذشت به من صدقه بده، من گدا هستم؛ «وَجَلَلْنِي بِسَرْكَ» با همان پرده‌پوشی‌ات که تا الان و از الان تا زمان آدم نگذاشتی آبروی بندگانت برود، با همان پرده مرا بپوشان؛ بعد از آن هم با من همین طور رفتار کن؛ همین‌طوری که من را در میان مردم جا انداختی که همه می‌گویند عجب آدم خوبی است، عجب آدم پاکی است!

«سَيِّدِي أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَيَّتُهُ» من همان نطفه در رحم مادر بودم که خودت مدام مرا پرورش دادی و تا اینجا رساندی؛ «وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلِمْتَهُ» من همان نفهمی بودم که از رحم مادر به دنیا آمدم، در حالی که هیچ‌چیزی نمی‌دانستم و تو به من یاد دادی؛ یاد دادی که تو را بشناسم، انبیایت را بشناسم، قیامت و اهل‌بیت را بشناسم. اینها را تو به من یاد دادی. به من یاد دادی که خیلی قوی و عاشقانه حسینت را بشناسم.

«وَأَنَا الصَّالُ الَّذِي هَدَيْتَهُ» من راه را گم کرده بودم، تو من را هدایت کردی؛ «وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتَهُ» من پست بودم، هیچ‌کس من را نمی‌شناخت و جواب سلامم را نمی‌داد. گاهی که پیش کسی می‌رفتم، می‌گفت: برو آقا! مزاحم من نشو؛ اما تو من را چطور بلند کردی و آقایی و بزرگی به من دادی؛ «وَأَنَا الْحَائِفُ الَّذِي آمْنَتَهُ» من ترسویی هستم که تو در دلم امنیت ریختی، واقعاً الان امنیت دارم و می‌گوییم با بودن علی علیله، زهراء علیله و ابی عبدالله علیله،

دیگر از عذاب نمی‌ترسم.



چه باک از آتش دوزخ که در حشر قسیم نار و جنت جز علی نیست
«وَالْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ» من از نه ماهی که در رحم مادر بودم، حدود چهارپنج ماهش را گرسنه بودم و تو من را سیر کردی؛ مادرم که من را نمی‌دید. بعد از به دنیا آمدنم تا حالا هم، تو من را سیر کردی؛ «وَالْمُطْشَانُ الَّذِي أَرْوَيْتَهُ» من تشنه‌ای بودم که تو به من آب دادی.
حسین جان!

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
«وَالْعَارِي الَّذِي كَسَوْتَهُ» وقتی من از مادر به دنیا آمدم، برخنه بودم و تو من را پوشاندی. هنوز به دنیا نیامده بودم که ده دست لباس برایم آماده کرده بودند؛ الان هم که وضع مالی ام را خوب کرده‌ای و می‌توانم لباس بخرم. لباس پوشاننده است؛ یکوقت بچه خودش پیراهنش را درمی‌آورد، حالا مقداری هوا سرد یا گرم است که مادر می‌دود و می‌گوید: بمیرم برایت مادر! چرا لخت شده‌ای. حسین جان!
«وَالْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ» کاری دستم نبود، نان خور پدر و مادرم بودم؛ اما به من لطف کردی؛
«وَالسَّقِيمُ الَّذِي شَفَقْتَهُ» مريض شدم، تو من را شفا دادی. آری! تو من را شفا دادی.
بعد از ابتلای به اين وبروس، شب اولى که من را به بیمارستان بردند، سه دکتر فوق تخصص، بچه‌هايم را صدا کردند و گفتند: نهایتاً ايشان تا صبح بیشتر زنده نیست! تو من را شفا دادی؛ «وَالذَّلِيلُ الَّذِي أَعْزَزْتَهُ وَالسَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ» از اول بچگی مدام آمده‌ام و از تو گدایی کرده‌ام، تو هم پیوسته به من پرداخت کرده‌ای؛ «وَالْمُذْنِبُ الَّذِي سَرَّتْهُ» من گناهکاری هستم که تا حالا آبرویم را نبرده‌ای.

زيارت ابي عبدالله عليه السلام از زبان امام عصر عليه السلام

روایاتمان را دیده و شنیده‌اید؛ شب بیست و یکم و شب شهادت امیرالمؤمنین عليه السلام است. مدام در روایات به ما سفارش کرده‌اند که امشب، شب زیارت ابي عبدالله عليه السلام است، احیای ما به ابي عبدالله عليه السلام وصل می‌شود، خدا دعایمان را مستجاب می‌کند.



من متن زیارتی را آورده‌ام که برای امام زمان ﷺ است. من نمی‌خواهم مصیبت بخوانم، شب زیارت است. این زیارت برای امام زمان ﷺ - که فدایش شوم - است. بینید در این زیارت چه چیزهایی فرموده‌اند: «السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَثَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ» سلام بر کسی که تمام فرشتگان آسمان‌ها برایش گریه کردند؛ «السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ» سلام بر آن آفایی که دخترها و خواهرها برایش گریبان پاره کردند، وای! «السَّلَامُ عَلَى الشَّفَاهِ الظَّالِيلَاتِ» سلام بر آن لب‌های خشکیده که دیگر آب نداشت و بهم می‌خورد؛ «السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ» سلام بر آن بدن‌هایی که عریان روی خاک افتاده بود. «السَّلَامُ عَلَى الْكَبِيرِ» سلام بر علی‌اکبر؛ «السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ» سلام بر بچه شیرخوارهات؛ «السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيلَةِ» سلام بر آن بدن‌هایی که هرچه داشتند، غارت کردند؛ «السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ» سلام بر آن سرهای جداشده از بدن‌هایتان.

این سه جمله بعد را نمی‌توانم بگویم! «السَّلَامُ عَلَى الْمَغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ» سلام بر تو که بدن‌ت را خون بدن‌ت غسل داد؛ «السَّلَامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِي الْوَرَى» سلام بر تو که شمر تو را برگرداند و از پشت سر، سرت را از بدن جدا کرد؛ «السَّلَامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتِينِ» سلام بر آن کسی که گلویش را نه، بلکه رگ‌هایش را بریدند؛ «السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ» سلام بر آن محاسن خون‌آلوده؛ «السَّلَامُ عَلَى الْخَدَّ التَّرِيبِ» سلام بر صورت خاک‌آلوده.

خوش به حالتان که برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کنید. پیغمبر ﷺ به زهرا علیها السلام فرمودند: روزگاری می‌آید که مرد و زن، مثل یک داغ‌دیده برای حسینت گریه می‌کنند. بقیه‌اش را نمی‌خوانم، فقط یک جمله دیگر را بخوانم و بقیه‌اش باشد: «السَّلَامُ عَلَى التَّغْرِيْرِ الْمَفْرُوعِ بِالْقَضِيبِ» سلام بر آن دندان‌هایی که با چوب کوبیدند؛ وای با دل زینب چه کردند!

خیزرانی که بر آن لب می‌زد نیشتر بر دل زینب می‌زد



دعای پایانی

«إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِي مَعْيُوبٌ وَ عَقْلِي مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِي غَالِبٌ وَ طَاعَتِي قَلِيلٌ وَ مَعْصِيتِي كَثِيرٌ وَ لِسَانِي مُقْرِنٌ بِالذُّنُوبِ فَكَيْفَ حِيلَتِي يَا سَنَارَ الْعُيُوبِ وَ يَا عَلَامَ الْعُيُوبِ وَ يَا كَافِشَ الْكُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ يَا غَفَّارُ يَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

دیگر چطور گدایی کنیم؟ چه کار کنیم؟ گرفتار هستیم، همه درها به روی ما بسته است.



جلسہ، جدہ، م

قرآن کریم، شیع عظیم معرفت

خیر دنیا و آخرت در گروانس با قرآن کریم

اگر کسی دوست داشته باشد یک معرفت جامع کاربردی پیدا کند که خیر دنیا و آخرتش را تأمین نماید، باید در حد خودش به قرآن مجید آگاه شود. این جمله را بی‌دلیل عرض نمی‌کنم. زمانی که خداوند بعد از سه سال به پیغمبر ﷺ فرمود: دعوت را آشکار کن و از مشرکین و بتپرستان ملاحظه‌ای نداشته باش، ایشان همه را کنار کوه «ابوقبیس» نزدیک مسجدالحرام دعوت کردند؛ در دامنه همان کوه و در حدی که مُشرف به جمعیت باشند، دوشه قدمی بالا رفتند و در ضمیم گفتارشان فرمودند: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. روشن است خیر دنیا و آخرتی که فرمودند، قرآن کریم بود. به این خاطر، من عرض کردم، کسی که دوست داشته باشد و بخواهد خیر دنیا و آخرتش تأمین شود، باید در حد ظرفیت خودش، به قرآن آگاه شود.

راه‌های آگاهی پیدا کردن به حقایق قرآن

آگاهی به قرآن نیز دو راه دارد: «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» خود آدم زمینه داشته باشد، اندیشه کند و حقایق قرآن را بفهمد، البته با چند سال تحصیل. اگر خودش نتوانست تحصیل علوم الهی کند و بعد قرآن را بفهمد، راه دوم را طی کند: «أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» یک معلم الهی پیدا کند که قرآن را به او بیاموزد؛ البته نه قرائت قرآن. قرائت که معلم الهی نمی‌خواهد. اکنون نیز یادگرفتن قرآن آسان است و با نوار و عربی‌های آسانی که نوشته‌اند،



می‌شد قرآن را یاد گرفت. گوش بدهد، یعنی به حقایق قرآن، مسائل قرآن و حلال و حرام آن گوش کند.

بهترین کلام از نظر قرآن

آیه فوق العاده‌ای راجع به گوش دادن در سوره زمر است: **﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ لِقَوْلٍ فَيَتَبَيَّنُونَ أَحْسَنَهُ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾**^۱ مژده بده به آن بندگانی که بهترین سخن را می‌شنوند؛ بهترین سخن، سخن پروردگار است: «عَلَمُوا كِتَابَ اللَّهِ إِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ» این کلام رسول خداست. قرآن بهترین کلام است. بشارت بده به این گونه افراد که بهترین کلام را می‌شنوند؛ **«فَيَتَبَيَّنُونَ أَحْسَنَهُ»** و زیباترینش را که قرآن است، پیروی می‌کنند، نه اینکه فقط قراتش را یاد می‌گیرند. **«فَيَتَبَيَّنُونَ أَحْسَنَهُ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ»** کسانی که چنین راهی را طی می‌کنند، خدا آنها را راهنمایی کرده **«وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ»** و اینها خردمندان و عاقلانی واقعی‌اند.

در باب معرفت به قرآن

معرفت به قرآن در یک نگاه، معرفت به کل حقایق عالم هستی است؛ چه حقایق عالم بالا، چه حقایق روی زمین و چه حقایق مادی و معنوی: **«وَأَسْبَغَ عَلَيْنَاكُمْ نُعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»**^۲ هم حقایق معنوی و هم حقایق مادی.

سراغ یک آیه برویم، آدرس آیه را هم بدهم که اگر دوست داشتید، منزل که تشریف بردید، آیه شریفه را بینید. نگاه به قرآن عبادت است؛ نگاه به قرآن نور چشم و روشنایی دیده است؛ وحی و کلام الله است.



۱. زمر: ۱۸.

۲. لقمان: ۲۰.

آیه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره ما را به چند حقیقت در عالم بالا و کره زمین معرفت می‌دهد. خیلی آیه فوق العاده‌ای است! ممکن است بگویید آیه مُجمل است، ما دلمان می‌خواهد که تفصیل این آیه را بدانیم، دلمان می‌خواهد و عیبی هم ندارد.

نگرش قرآن به پرسشگری

پروردگار عالم در قرآن می‌فرماید: «فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا»^۱ چیزی را که نمی‌دانی، از آگاهش بپرس؛ حالا لازم نیست که شخصی آگاه به امور ظاهری زمین و عالم بالا، حتماً شخصی مؤمن، عارف یا عابد باشد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «أَنْظُرْ إِلَيْ مَا قَالَ» ببین چه گفتند، «وَ لَا تَنْظُرْ إِلَيْ مَنْ قَالَ» اما نبین چه کسی گفته. در شرق و غرب عالم، دانشمندانی هستند که بسیار زحمت کشیده‌اند و با دوربین‌های نجومی و میکروسکوپ مطالعه کرده‌اند و خیلی از مسائل عالم بالا و زمین را به دست آورده‌اند. منظور از آیه «فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا»، یعنی هر کسی که آگاه است، حالا چه کار به خودش و دینش داری؛ اینکه مسیحی، زرتشتی، یک دانشمند یهودی یا لائیک است، عیبی ندارد. کتاب‌هایشان را در رابطه با آفرینش و عالم بخوان، خیلی زحمت کشیده‌اند. من در آمار کتاب‌ها خوانده‌ام که فقط برای زندگی مورچه، بیست‌هزار نوع کتاب نوشته شده است!

این درباره پرسش از شخص خبره بود که قرآن می‌فرماید: «فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا»، حال آیه را می‌خوانیم و در توضیح بعضی از قسمت‌ها سراغ آگاهانی می‌رویم که خیلی زحمت کشیده‌اند و اسرار، واقعیات و حقایقی را از عالم، چه در عالم بالا و چه در عالم پایین به دست آورده‌اند.

توضیحاتی پیرامون آیه «۱۶۴» سوره بقره

آیه شریفه را محبت کنید؛ من متن آیه را اول می‌خوانم، بعد ببینم آیا فرصتی از جانب پروردگار به من داده می‌شود که قطعه قطعه آیه را توضیح بدهم؟

۱. فرقان: ۵۹

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَائِبٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.^۱

«إنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» برای عالم بالا و عالم زمین؛ «وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» این برای کره زمین؛ «وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ» این هم برای سطح دریاهای و کشتی‌رانی‌ها «بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ»؛ «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ» این برای عالم بالا؛ «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» این برای زمین؛ «وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ ذَائِبٍ» این برای جنبندگان کل پنج قاره؛ «وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ» بادها از جمله: بادهای جنوبی، بادهای شمالی، بادهایی که از سطح دریاهای بلند می‌شوند، بادهایی که جابه‌جایی عظیمی انجام می‌دهند و بادهایی که درختان و گل‌ها را بارور می‌کنند تا میوه درست شود. این برای زمین؛ «وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» و ابرهایی که میان آسمان عالم بالا و زمین به کار گرفته‌اند که این ابرها حق ندارند وقتی بالا می‌روند، تا هر جا دلشان می‌خواهد بروند؛ اگر تا هر جا که بخواهند بالا بروند، چیزی گیر شما نمی‌آید. اینها باید تا حدی بیایند و بین زمین و آسمان بایستند، این برای عالم بالاتر از زمین؛ «لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» اگر اهل اندیشه باشید، همه اینها نشانه‌های قدرت، رحمت، اراده، عنایت، لطف و احسان پروردگار است.

فلسفه تدبیر در آیات قرآن کریم

همه اینها نشانه‌های اوست؛ اینکه دعوتان می‌کنم به آسمان و زمین، کشتی‌ها، باران، زنده‌شدن زمین مرده، پخش شدن موجودات زنده، بادها و ابرهای بین عالم بالا و زمین؛ برای این است که به من برسید، مرا بشناسید و کار من را در زندگی تان بفهمید. برای این



است که تمام امور زندگی تان را وصل به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و «لَا مُؤْثِرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» کنید. من شما را دعوت نکرده‌ام که وقتی آسمان و زمین را فهمیدید، همان جا بمانید. کشتی، باران، زنده‌شدن زمین، پخش‌شدن موجودات زنده، بادها و ابرها را بفهمید و همان جا بایستید.

اینکه در کنار موجوداتِ من بایستید و دیگر حرکت ادامه پیدا نکند تا خودتان را به توحید و به من برسانید، این سودی برایتان در دنیا و آخرت ندارد. تنها سودی که برایتان دارد، این است که نشسته‌اید، زحمت کشیده‌اید و عالم شده‌اید که آسمان‌ها چیست، زمین چیست، ابر و باد و کشتی‌ها چه هستند. این حرکتی به شما نمی‌دهد! «لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقُلُونَ» یعنی شما همه این موجودات را مركب عقل برای حرکت به‌سوی من قرار می‌دهید. این فلسفه آیات قرآن کریم و فلسفه اندیشه در عمل و کار خدا در این عالم خلقت است. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این را می‌فرماید.

لزوم مراجعه به اهل خبره

بعد در جای دیگر قرآن می‌گوید: از آدم دانای به این مسائل که خیلی کار کرده است، بپرس. حالا من سندهایم در زمینه خلقت آسمان و زمین که از زبان ائمه طاهرين است، در دسترس نبود تا از آن بزرگواران نقل کنم؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام، امام صادق علیه السلام، حضرت باقر علیه السلام، حضرت سیدالشهدا علیه السلام و صحیفه سجادیه. ائمه ما تماشاگر بی‌نظیری نسبت به عالم هستی بودند. با اینکه در مدینه مدرسه و دانشگاهی نبود و از این علوم هم خبری نبود، با وجود اینکه در خانه نشسته بودند، جهان را تماشا می‌کردند و اخبار جهان را با تماشا می‌گرفتند و به شاگردانشان می‌گفتند.

رساله کوچکی به نام «توحید مفضل» است که چند بار چاپ شده و در جیب هم جا می‌گیرد. اگر این کتاب را در کتابفروشی‌ها دیدید، بخرید، بخوانید و ببینید که امام صادق علیه السلام گوشۀ مدینه درباره طبیعت عالم، چه مطالبی را بیان کرده‌اند که این مطالب بعد



از ۱۵۰۰ سال، کهنه که نشده هیچ، بلکه نوترين مطالب و قوى و ريشه‌دار است. اين‌ها در اختيار من نبود، مجموع كتاب‌هايم قم بود و من آن مقداری که در اختيارم بود، برایتان نوشتم که واقعاً عقل را دیوانه می‌کند!

در بیان عظمت آفرینش آسمان‌ها و زمین

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مطلبی که می‌خواهم بگویم، مربوط به هفت‌آسمان نیست، بلکه از همین منطقه نزدیک بالای سرمان است. همین منطقه نزدیکی که می‌توانیم با چشم هم ببینیم؛ البته به صورت ابر سفیدی که قبلًا مردم ایران به آن «راه مکه» می‌گفتند و در علوم آن را «راه شیری» می‌گویند و در اصطلاح علمی، «کهکشان» گفته می‌شود. ولی اگر مقداری بالاتر بروند یا با تلسکوپ‌های قوى ببینند، مشاهده می‌کنند این ابر سفید، ترکیبی از میلیارد‌ها منظومه شمسی است. هر کدام از این میلیارد‌ها، یک خورشید دارد که گاهی چند صد برابر خورشید ماست، با سیاراتی که مجدویش هستند و خودشان یک منظومه مستقلی را تشکیل داده‌اند. منظومه شمسی ما در گوشۀ این راه شیری قرار دارد که فاصله سیارات این منظومه با خورشید، خیلی اعجاب‌انگیز است!

مثلاً مریخ فاصله‌اش با خورشید تا جایی است که کمتر از یک سال می‌تواند دور خورشید بگردد و باید بگردد؛ یعنی میلیارد‌ها سال است که خدا آن را گرداننده به دور خورشید قرار داده است. بعد زمین است که در ۳۶۵ شب‌نهروز، یکبار می‌چرخد و آخرین سیارة خورشید، پلوتون است که هر ۸۳ سال یکبار می‌تواند دور خورشید بچرخد. خورشید و سیاراتش با این فاصله‌های عظیم، گوشۀ بازوی کهکشان است و از این منظومه‌ها میلیارد‌ها در عالم شناور هستند؛ «وَكُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ» تازه این بازوی کهکشان است.

دانشمندان تا جایی که توانسته‌اند با تلسکوپ‌ها بشمارند، متوجه شده‌اند که فقط بازوی کهکشان سیصد میلیون ستاره نورانی دارد! خود بازو، نه همه این راه شیری! این کهکشان که نزدیک‌ترین آنها به زمین است و ما در بازویش قرار داریم، یکی از مجموعه‌هایی است که تا حالا سی‌میلیون عددش کشف شده است؛ یعنی سی‌میلیون



کهکشان کشف شده که یکی از آنها همین راه شیری است. امروزی‌ها محاسباتی دارند که من این را در فرمایشات امام صادق علیه السلام دیده‌ام؛ بهت‌آور است! اینها در بعضی محاسبات‌شان نوشته‌اند که خورشید ما در مقابل خورشیدهای دیگر که یک‌میلیون و دویست‌هزار برابر حجم زمین است، مانند یک دانه آرزن در مقابل یک هندوانه است!

امام صادق علیه السلام می‌گویند: کل آسمان اول در برابر آسمان دوم، مانند یک حلقة در از درهای قلعه‌های قدیمی است؛ آسمان دوم نسبت به سوم و همین طور تا آسمان ششم نسبت به هفتم که مثل یک حلقة کوچک هستند. چه خبر است! این چه قدرت، رحمت و اراده‌ای است! این چه خدایی است! این چه کار، فعل و صنعتی است!

برادران، خواهان! حجم عالم را نگاه کنید؛ سی‌میلیون که در دانش امروز می‌گویند فاصله بین هر کهکشانی، دو میلیون سال نوری است؛ یعنی اگر شما از لب کهکشان اول تا لب کهکشان دوم، با فضایپما و ثانیه‌ای (نه دقیقه بلکه ثانیه‌ای) سیصد هزار کیلومتر بروید (هر دقیقه شصت ثانیه است؛ شصت تا سیصد هزار کیلومتر که با سریع‌ترین فضایپما بروی)، دو میلیون سال بعد به لب کهکشان دوم می‌رسید! حالا سی‌میلیون کهکشان به همین شکل در عالم هست و این سی‌میلیون کهکشان، ثانیه‌ای چهارده هزار میل از هم‌دیگر دور می‌شوند. حجم عالم را ببینید چقدر است که میلیارد‌ها سال است هر ثانیه، این کهکشان‌ها چهارده هزار میل از هم دور می‌شوند!

برادرانم، خواهانم! به قرآن یقین کنید. این آیه در قرآن است که می‌گوید: عالم را با قدر تم خلق کردم؛ حرف برای ۱۵۰۰ سال پیش است: «وَالسَّمَاءُ بَتَّنَا هَا بِأَنْدِيقٍ إِنَّا لَمُوسِعُونَ»^۱ و دائمًا هم گسترشش می‌دهم. ظرف این جهان چیست که سی‌میلیون کهکشان، ثانیه‌ای چهارده هزار میل از هم‌دیگر دور می‌شوند؟ مگر حجم جهان چقدر است؟! «وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ» این حرف پروردگار است: تا به‌هم‌ریختن کل این نظام در اولی لحظه قیامت، من جهان را پهن‌تر و گسترده‌تر می‌کنم.

۱. ذاریات: ۴۷.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

خدایا! کار ما چقدر زیبا می‌شود، دل ما چقدر نورانی می‌شود، عشق تو در ما چقدر عاطفی می‌شود اگر خودت محبت کنی و خودت را به ما بشناسانی؛ ما نمی‌دانیم که تو چه کسی هستی. این دعای ائمه و ظاهراً دعای پیغمبر است: «اللَّهُمَّ عَرْفْنِي تَفْسِكَ» خدایا! خودت را به من بشناسان؛ من بدانم تو که هستی و چه کار کرده‌ای؛ بدانم از زمانی که عالم را ساخته‌ای تا حالا که معلوم نیست چند میلیارد سال می‌شود، مدام آن را پهن، گسترده و بزرگ‌تر می‌کنی. خود ظرف این جهان کجاست؟ هر چیزی در این عالم در یک ظرفی است؛ مثلاً ظرف ستاره‌ها فضاست. مجموع عوالم در چه ظرفی است؟ اصلاً فهم این مطلب غیرممکن است. البته این آخرین حرفی نیست که می‌گویند: فعلاً از این سی‌میلیون کهکشان، دورترین آنها فاصله‌اش با کره زمین، پانصد میلیون سال نوری است؛ یعنی شما از کره زمین با یک سفینه، ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر به طرف این کهکشان حرکت کنید، پانصد میلیون سال بعد می‌رسید، چه خبر است؟!

نوشته‌اند: منظومه شمسی ما فضای اول کهکشان است. این منظومه در داخل فضای دوم، مانند یک خال است؛ یعنی خورشید، زمین، مریخ، زهره، عطارد، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون، بدون اینکه فاصله آنها را کم کنید، همگی در فضای دوم به اندازه یک خال است. فضای دوم در فضای سوم، اندازه یک خال است و فضای سوم در فضای چهارم هم به همین صورت.

نزدیک‌ترین ستاره به زمین، خارج از منظومه که اسمش را «آلفای سنتوری» گذاشته‌اند، چهار و سه‌دهم سال نوری‌با ما فاصله دارد. همسایه ماست؛ یعنی اگر کسی بخواهد از زمین به ستاره آلفای آسمان برسد و ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر هم حرکت کند، سه‌هزار سال بعد به آن ستاره می‌رسد.

ما چقدر کوچک هستیم! شما مرد و زن، امشب ببایید حجم خودمان، خلقت خودمان، این چند کیلو استخوان و گوشتمان را با کل جهان مقایسه کنیم؛ عمرمان را هم با عمر جهان مقایسه کنیم. ما اگر عمرمان را با عمر جهان مقایسه کنیم، از به دنیا آمدن تا مُردنمان کمتر از یک ثانیه است. کوچکی مان نسبت به این عالم چقدر زیاد است!



ای انسانی که در این پنج قاره هستی، به چه دلیل سینه سپر می‌کنی؟ به چه دلیل می‌گشی؟ به چه دلیل اموال حق مردم را غارت می‌کنی؟ به چه دلیل از چند هزار کیلومتر آن طرف زمین به افغانستان، عراق و مناطق دیگر می‌آیی و زن، مرد، دختر، زن حامله و مریض بیمارستان را مثل برگ درخت بمباران می‌کنی، می‌گشی و قطعه قطعه می‌کنی؟! چیزی هم گیرтан نمی‌آید، خودتان می‌گویید که ما بیست سال است افغانستان هستیم و چیزی گیرمان نیامده است؛ خودتان می‌گویید که ما یک‌میلیون نفر را در عراق کشته‌ایم و در جنگ با صدام و بعد از او چیزی گیرمان نیامده است.

این جنس دو پا چه کار می‌کند؟! چه کسی هستی؟ چه هستی؟ چقدر قدرت داری؟ حجمت در مقابل جهان هستی چه اندازه است؟ وقتی کلِ منظومه شمسی که تو در زمین آن هستی، در فضای دوم مثل یک‌دانه خال است، در کلِ منظومه شمسی، اندازه کره زمین از این خال چقدر است و تو از این زمین چقدر هستی؟! می‌خواهی بزرگ شوی؟ به خدا وصل شو؛ می‌خواهی مهربان شوی؟ به خدا وصل شو؛ می‌خواهی پاک شوی؟ به خدا وصل شو؛ می‌خواهی منبع خیر شوی و دنیای پر خیری پیدا کنی؟ به خدا وصل شو؛ می‌خواهی یک آخرت آباد پیدا کنی؟ به خدا وصل شو.

دعای پایانی

خدایا! به کرمت، زمینه اتصالی به رحمت، احسان، لطف و آقایی‌ات را در ما ایجاد فرما.

خدایا! خودت، خودت را به ما بشناسان.

خدایا! دعاهای این مردم را در شب‌های احیا مستجاب کن.

خدایا! بیماران این مردم و بیماران کرونایی کره زمین را شفا بده.

خدایا! دکترها و پرستارهایی که عاشقانه بالای سر مریض‌ها کار می‌کردند و خودشان کرونا گرفتند و از دنیا رفتند، با اهل بیت محشور کن.

خدایا! فردا شب ما را راه بده.

خدایا! فردا شب به ما اخلاقی بده.



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

خدایا! دعاهای فردا شب ما را به حق قرآن مستجاب کن.
خدایا! گذشتگان ما، شهدا و شهدای مدافع حرم را غریق رحمت فرما.



جلسه نوزدهم

برنامه خداوند برای زندگی انسان

طرحی برای زندگی مؤمنانه

رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلم} طرح بسیار مهمی را ارائه کرده‌اند که طرحی فوق‌العاده، معنوی، اخلاقی، الهی و ملکوتی برای یک زندگی پاک و سالم است؛ به‌طوری که خیر دنیا و آخرت را به دنبال دارد. در جلد دوم «أصول کافی» عربی، صفحه ۲۳۷ در بعضی از چاپ‌ها نقل شده است که امام صادق^{علیه السلام} راوی این طرح رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلم} هستند.

این کتاب، کتابی کمنظیر در شیعه است؛ طراح آن، محبوب و دلسوز خلق خدا، پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام و راوی روایت هم امام صادق^{علیه السلام} و طرح هم برای همه مردان و زنان تا روز قیامت است.

من طرح را قطعه قطعه خدمت شما عرض می‌کنم، شما هم بعد از ۲۳ روز روزه و ۲۲ شب سحر، قلب مبارکتان آماده قبول و پذیرفتن طرح است. امشب همه ما از پروردگار عالم بخواهیم که تا آخر عمرمان، بتوانیم این طرح را در زندگی عملی کنیم؛ البته عملی کردن بخشی از طرح برای همه ما یک مقدار آسان است و یک بخش دیگر، مقداری سنگین؛ اما اگر بخواهیم این بخش دوم را عملی کنیم، استعداد و قدرتش را داریم.



مسیر رسیدن به حقیقت «الله‌اکبر»

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَمَهُ»^۱ کسی که خدا را بشناسد، چه خودش عالم شود، چه دست در دستِ یک عالم پاکِ ربانی بگذارد و خدا را از زبان او بشناسد یا با فهم قرآن و دعاها توحیدیه به خدا شناخت پیدا کند و پس از این شناخت، وجود مقدس او را بزرگ بشمرد؛ این یعنی خودش را به عمق «الله‌اکبر» رسانده است.

در «بِهِجَ الْبَلَاغَةِ» است که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛ عاشقانِ خدا آفریننده عالم و آدم در باطن‌شان بزرگ‌بی حدود است؛ «فَصَغَرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» باطن‌شان از خدا پُر است، طوری که جای چیز دیگری نیست؛ ظاهر هم در چشم‌شان کوچک است. در مقابل آن عظمتی که یافته‌اند، جهان و حوادث برایشان کوچک می‌نماید، شیرینی‌ها، تلخی‌ها و پول خیلی کوچک است، صندلی بسیار بسیار کوچک است و شهوات در کنار آنها، شکست‌خورد و زمین‌خورد است. این عرفان به خدا و بزرگ‌شمردن او در باطن است.

نقش آموزه‌های دینی در زندگی انسان

پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کسی که چنین حال و معرفتی پیدا کند، این خصوصیات در او ظهرور می‌کند؛ البته اینها را فرموده برای اینکه ما آن گونه شویم. اصلاً قرآن مجید، روایات و دعاها برای شدن است؛ به قول حکماء الهی برای صبورت و تغییر و تبدیل یافتن است؛ یعنی امروزم از دیروزم و فردایم از امروزم بهتر باشد؛ یعنی قیامتم میلیاردها بار از دنیایم

۱. متن اصلی روایت به این صورت است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنُهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَنِّي نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا يَا أَبَائِنَا وَ أَمَهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ لَأَءُولَيَاءُ اللَّهِ قَالَ إِنَّ أَوْلَيَاءَ اللَّهِ سَكُنُوْنَ فِي كَانَ سَكُونُهُمْ ذِكْرًا وَ نَطَّلُوْنَ فِي كَانَ نَطَّلُوْنُهُمْ عِبْرًا وَ نَطَّلُوْنَ فِي كَانَ نَطَّلُوْنُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشْوِئُوْنَ فِي كَانَ مَشْوِئُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِرَبْكَةً لَوْ لَا أَلْأَجَالُ الَّتِي كُبِّيَتْ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ حَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الْثَّوَابِ».



برای من بهتر باشد. اگر این شدن در کار نباشد، هیچ‌چیزی گیر آدم نمی‌آید. ظاهراً یک آدم هشتادساله است؛ ولی در واقع همان بچه شیرخواره است. یک آدم هفتادساله است؛ ولی همان کودک یکساله است که فقط در این هستی بدن به او اضافه شده است.

اگر این‌گونه نباشد، عقل همان عقل بچگی، روح همان روح بچگی و باطن همان باطن بچگی است؛ فقط وزن بدن بالا رفته است. یک‌زمانی سه کیلو بوده، بعد شش کیلو شده و حالا هفتادهشتاد کیلو است، چیزی هم ندارد؛ آن چیزی که به این بدن اضافه کرده، در واقع سفره ماران و موران قبر را آباد و چرب کرده است.

این طور زندگی کردن خوب است؟ یعنی پروردگار عالم این هستی، انسان و این همه نعمت را آفرید تا من همین بشوم؟! یعنی یک بچه نو دیلویی بشوم، از سفره هستی بدنم را رشد بدhem و بعد که مرا خاک کردند، ماران و موران شاد شوند که چه سفره چربی گیرمان آمد! همین؟!

آثار و نتایج بزرگ شمردن خدا

کسی که در باطن چنین حالی پیدا کرد که خداوند، عظیم بی‌نهایت است و در کنار این عظیم بی‌نهایت، همه‌چیز برایش کوچک می‌نمود، این خصوصیات در او ظهرور می‌کند:

اول: کنترل زبان

«مَنْ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ»؛ دهانش در کنترل بسیار شدیدی قرار می‌گیرد. آیه‌ای در قرآن است: «وَمَا كَانَ لِتَيْئَ أَنْ يَقُلُّ»^۱ اگر بخواهیم فارسی معنی کنیم، این می‌شود: هیچ پیغمبری توان خیانت ندارد. وقتی آدم از نظر اعتقاد و حال این‌گونه شد، اصلاً زبانش قدرت بر دروغ، غیبت، تهمت، شایعه و ریختن آبروی آبروداران را ندارد. زبان، صحرای رهاشده‌ای در وجود او نیست که هر خار و خس و خاشاکی در این صحراء روییده شود و زبان مرتب هیزم جهنم

۱. آل عمران: ۱۶۱.

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

بسازد. به ما دستور داده‌اند فحش را با فحش، سب (دشنام) را با سب، ناسزا را با ناسزا، دروغ را با دروغ، غیبت را با غیبت و تهمت را با تهمت جواب ندهید؛ پس چه کار کنیم؟ کسی در مدینه حضرت مجتبی علیه السلام را دید، پرسید: او کیست؟ گفتند: پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است. جلو آمد و بر اساس حکمیت فرهنگ اموی در آن زمان، هرچه از دهانش درآمد، به حضرت مجتبی علیه السلام گفت. امام مجتبی علیه السلام سکوت کامل کرد تا آن شخص دهانش کف کرد؛ طوری که دیگر نمی‌توانست حرف بزند. وقتی تمام شد، امام علیه السلام فرمودند: مسافر هستی؟ گفت: بله. فرمودند: اگر خانه نداری، من خانه دارم؛ پول نداری، من پول دارم؛ لباس نداری، بیا من به تو لباس بدhem؛ غذا نداری، بیا من به تو غذا بدhem؛ در این شهر بدھکار هستی، بیا من بدھکاری تو را بدhem.

بله، مردم را ماتزده کنید. بدزبان را در خانواده ماتزده کنید. ای عرویں باکرامت! اگر مادرشوهر فحاشی داری، ماتزدهاش کن؛ برادر! اگر برادر بدزبانی داری، ماتزدهاش کن. آن شخص ماتش بُرد. مگر جواب فحش، فحش نیست؟! مگر جواب این حرف‌های بیهوده من، شمشیر نیست؟! مگر این آدم در مدینه غریب است؟ به چهار نفر بگوید تا با مشت بر سرم بزنند، مغز در دماغم می‌ریزد!

گفت: من یک چیزی از شما می‌خواهم؛ امام مجتبی علیه السلام فرمودند: آماده هستم. گفت: قدرت و معنویت داری، پسر علی هستی؛ به این زمین بگو تا دهان باز کند و مرا فرو ببرد؛ من غلط کردم، اشتباه کردم.

زبان بدگویان را ماتزده کنید تا زبان از انحراف به جاده هدایت برگردد. فرض کنید کسی در اوج منبرمان از جا بلند شود و درخواست مشروعی بکند، تمام مردم در سکوت و گوینده هم در اوج منبر، کسی بلند شود و بگوید: آقای گوینده! نسخه دارم، پولش را هم ندارم، چرا حرف می‌زنی، پایین بیا و برایم پول جمع کن؛ اصلاً روحیه منبر به کل به هم می‌خورد؛ یعنی آدم می‌ماند، ساکت می‌شود، می‌بُرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اوج منبر و در مسجد کوفه در حال سخنرانی بود؛ گلویش هم وصل به خداست. یک مرتبه یکی از خوارج نهروان بلند شد، وسط جمیعت با دست اشاره کرد و



گفت: «تَبَّأَ لَكَ يَا عَلَىٰ» مرگ بر تو، عجب شیرین زبان هستی! شما آدم‌های مقامدار، آدم‌های صندلی‌دار، آخوند صندلی‌دار، آخوند گوینده، اگر چنین مسئله‌ای در مجلس است، اداره و وزارت‌خانه‌ات پیش بباید، چه کار می‌کنی؟ به خودت بگو چه کار می‌کنی؟ من چه کار می‌کنم؟ هفت‌هشت نفر از جا بلند شدند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به شما که نگفت مرگ بر شما، چرا تکان خوردید و بلند شدید؟ بشنینید و بگذارید دنباله حرف‌های من را گوش بدید، شاید خدا دستش را بگیرد. در خانواده، دوستان، ادارات و قوم و خویش‌هایتان، بذیان را ماتزده کنید.

کسی که وجود مقدس محبوب ازل و ابد را شناخته و در باطنش عظمت وجود او را جلوه داده باشد، «مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ» زبانش ترمز عجیبی دارد و اگر پایش را از روی ترمز زبان بردارد، می‌گوید: عزیزم! این همه به من فحش دادی و از من غیبت کردی، اگر من مقصرا هستم، خدا من را ببخشد؛ اگر تو مقصرا هستی، خدا تو را ببخشد. کاری که زین‌العابدین علیه السلام کرد.

وقتی عموزاده‌اش آمد و هرچه از دهانش درآمد، به ایشان گفت و رفت، امام علیه السلام به اهل خانه و یاران گفتند: برای تلافی برویم؟ گفتند: بله یا بن رسول الله؛ بی‌ادب بی‌تربيت! آمدن و در زدن؛ عموزاده در را باز کرد. زین‌العابدین علیه السلام بدون معطلی فرمودند: عموزاده جان! اینها یکی که گفتی، اگر در من است، خدا من را ببخشد و اگر در من نیست و تو در حق من اشتباه کردی، خدا تو را ببخشد.

از فردا به بعد، همه ما تمرين کنیم و بینیم می‌توانیم مثل امام حسن علیه السلام، زین‌العابدین علیه السلام و دیگر انبیا و ائمه، با خانممان، بچه‌هایمان، عروس و دامادمان و مردم رفتار کنیم؟! اگر نمی‌توانیم، در شیعه‌بودنمان لنگ می‌زنیم.

دوم: پرهیز از حرام‌خواری

«وَ بَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ»؛ خداشناسی که خدا و عظمت بی‌نهایتش را در وجود خود حس می‌کند، هرگز از دروازه دهان، لقمه حرام وارد شکم نمی‌کند. آدم اگر بخواهد شکمش را الهی کند، چند تا کسب باید تعطیل شود؟ خیلی از کسب‌ها باید تعطیل شود؛ ربا و اختلاس باید تعطیل

معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

شود؛ رشوه باید تعطیل شود، مخصوصاً رشوه در دادگاهها که روایات ما می‌گویند: از رشوه‌های دیگر حرامش شدیدتر و خورنده‌اش هم یقیناً اهل جهنم است. غصب باید تعطیل شود؛ با ترفند مال دیگران را برای خود کردن باید تعطیل شود. آیا نباید تعطیل شوند؟! من بچه بودم؛ در همین محل یک شخص اداری بود که مسجد محل ما می‌آمد. این شخص وقتی به بانک ملی می‌رفت تا حقوق سر بر جش را بگیرد، (آن وقت ۱۵۰۰ تا دوهزار تومان حقوقش بود) در چک می‌نوشت: ۱۹۳۰ تومان؛ یک برج می‌نوشت: ۱۹۱۰ تومان و یک برج هم ۱۹۸۰ تومان.

یک روز مأمور بانک به او گفت: حقوق تو دوهزار تومان است، چرا هر ماه کم می‌نویسی؟ این شخص اداری جواب داد: برای اینکه گاهی ترافیک است و من دیر به اداره می‌رسم؛ گاهی خوابم می‌برد و بدوبدو به اداره می‌روم؛ همه این دیر رفتن‌هایم را در دفترچه بغلی ام می‌نویسم و سر برج از حقوقم کم می‌کنم. من نمی‌توانم حرام بخورم، نمی‌توانم قیامت جواب بیت‌المال را بدهم؛ چون مرا استخدام کرده‌اند که از هشت صبح تا دو بعدازظهر کار کنم؛ گاهی یک ساعت کار نکرده‌ام، گاهی دیر آمده‌ام، گاهی بی‌خودی با بغل‌دستی ام حرف زده‌ام و یک ربع از کارم انداخته‌ام، پول اینها را که نباید بگیرم! چه کسانی این طور هستند؟

سوم: تحمل سختی‌ها و توسعه عبادات

«وَعَفْيٌ» یا «وَعَنِي» هر دو شکل نقل شده: «وَعَفْيَ نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ» خودش را در روزه‌گرفتن و انجام دیگر عبادات بهزحمت می‌اندازد. شانزده ساعت تشنگی و گرسنگی را تحمل می‌کند، اول افطار هم کیف می‌کند که حرف خدا را گوش کرده است. سحر بلند می‌شود و یک گوشه، یازده رکعت نماز شب می‌خواند و از لذت می‌خواهد جان بدهد! می‌گوید: محبوب من! مگر من چه ارزشی دارم که این قدر به من محبت می‌کنی؟! قدرت می‌دهی روزه بگیرم، قدرت می‌دهی بیدار شوم، قدرت می‌دهی سحر با تو عشق‌بازی کنم، مگر من که هستم؟



ویژگی‌های اولیای خدا در کلام رسول الله ﷺ

«قَالُوا إِبَانِنَا وَ أَمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُؤُلَاءِ أُولَيَاءُ اللَّهِ» اینها که فرمودید، اولیای خدا هستند؟ فرمودند: نه! اولیای خدا را می‌خواهی؟

سخن‌گفتن در حد ضرورت

«قَالَ إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ سَكُوتُهُمْ ذِكْرًا» اولیای خدا غیر از ضرورت داشتن سخن، بقیه شبانه‌روز را ساكت هستند و سکوت‌شان هم ذکر خداست. ساكت‌اند، اما به‌طرف خدا حرکت می‌کنند و در باطن‌شان با خدا و اهل‌بیت ﷺ عشق‌بازی می‌کنند. گاهی هم آنها را دیده‌اید، من هم دیده‌ام، نرم و در سکوتی محض هستند. از صور‌شان اشک جاری می‌شود، چون در سکوت‌شان با خدا و اهل‌بیت ﷺ در حال هستند.

نطق آنها، نطق الهی و ذکر

«وَ نَطَقُوا» اما وقتی سکوت را می‌شکنند و به حرف می‌آیند، «فَكَانَ نُطْقُهُمْ ذِكْرًا» حرف‌شان قرآن است؛ قرآن می‌فرماید: **﴿إِنَّا نَحْنُ نَرْسَلُنَا الْذِكْر﴾**.^۱ حرف که می‌زنند، حرف‌شان روایت است؛ حرف‌شان امر به معروف و نهی از منکر عاشقانه است. در امر به معروف و نهی از منکر، مشت روی سر کسی بلند نمی‌کنند، تلخی نمی‌کنند، خیلی متین و با محبت برخورد می‌کنند؛ عزیز دلم، نماز ستون دین است؛ عزیز دلم، این گناه باعث آتش است. این قدر زیبا امر به معروف و نهی از منکر می‌کند که گناه‌کار به جان می‌آید، فروتن، متواضع و خاکی می‌شود.

نگاه عبرت‌آموز به اطراف

«وَ نَظَرُوا» اولیای خدا نگاه که می‌کنند، «وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِرْبَةً» با نگاه کردن درس می‌دهند. ماه شب اول را که می‌بینند، به خودشان می‌گویند:

۱. حجر: ۹.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

وقتی می‌بینند آب در جوی در حرکت است، به خودشان می‌گویند:

بنشین بر لبِ جوی و گذر عمر ببین

کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

نگاه، نگاه درس گرفتن، عبرت و پند گرفتن است.

زندگی پر از منفعت برای دیگران

«وَ مَشْوَأْ فَكَانَ مَشْيِئُهُمْ بَيْنَ الْنَّاسِ بَرَكَةً» بین مردم زندگی می‌کنند و زندگی‌شان پر از منفعت و سود برای دیگران است؛ اول دیگران. اول ماه رمضان می‌نشینند و فکر می‌کند که چند قوم‌خویش مشکل‌دار دارم؛ چند نفر مغازه‌هایشان به‌خطاطرِ دستور (ستاد کرونا)، تعطیل است. چهار تا بچه دارد، سه تا دختر دارد، دو تا پسر دارد، اجاره خانه دارد، گرانی بیداد می‌کند؛ به اندازه هزینهٔ یک ماه رمضان‌شان مبلغی را بدهم؛ آن هم به این صورت که دهمیلیون پشت درِ خانه بگذارم و فرار کنم که مرا نبینند! اصلاً وجودشان سود و منفعت است. می‌گویند: هفت صبح است؛ به اداره بروم و هر مشکل‌داری آمد، دنبالش بروم و همان یک روز مشکلش را حل کنم. سودمند، آقا و دلسوز هستند.

جان‌دادن از شوق بهشت و ترس جهنم

بعد حضرت می‌فرمایند: «لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ» اگر خدا مدت معینی برای عمرشان تعیین نکرده بود که چه لحظه‌ای بمیرند، «لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ حَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقًا إِلَى الشَّوَابِ» (۲) از ترس جهنم و از شوق بهشت، یک لحظه جانشان در بدنشان نمی‌ماند.

اول به خودم بگویم؛ جناب طلبه! بیچاره! هفتاد سال عمرت را همین امشب یک مرور کن و بین همین بودی که پیغمبر طرح داده است؟ بقیه عزیزان هم همین فکر را بکنند و



ببینند آیا زندگی شان با طرح پیغمبر عظیم الشان اسلام گذشته است؟ من که در مورد خودم روی منبر پیغمبر راست می‌گوییم، جوابم منفی است! راست گفتم؟ آری عزیزانم راست گفتم؛ از تمام گذشته‌ام پشیمان هستم. در این ایام عمر چه کردہ‌ایم؟! به ما یاد داده‌اند که امشب به پروردگار بگوییم چه کاره بوده‌ایم، از اینکه خودمان را به او بنمایانیم و بگوییم که ما این بوده‌ایم، خوشش هم می‌آید. یک رباعی است که نمی‌دانم برای کیست؛ می‌گوید:

خدا! من آن بندۀ حق پرستم
که از جام لاتقنوی تو مستم
کرم شیوه تو، گنه عادت من
از آن روزی که ما را آفریدی

نمازها و عباداتمان هم قاتی داشته است؛ ما یک چیز درست و حسابی نداریم که به تو ارائه بدهیم. فقط یک علماً نسبت به ابی عبدالله علیه السلام نداشت و آن هم عشقمان به اهل بیت علیه السلام بوده؛ خصوصاً دیوانگی مان نسبت به ابی عبدالله علیه السلام. در قیامت نمی‌توانی بگویی که این را قاتی داشته‌ای؛ به خودت قسم قاتی نداشت. در این ناحیه آدم خوبی بودم، ولی در عبادت آدم خوبی نبودم.

فرازهایی از دعای ابو حمزه ژمالی

«أَنَا يَا رَبِّ الْدِّيْلِ لَمْ أَسْتَحِيَكَ فِي الْخَلَاءِ» مولای من! من کسی هستم که در خلوت از تو حیا نکردم، اصلاً تو را ندیده گرفتم؛ چه خلوت‌های بد و آسوده‌ای! «وَ لَمْ أُرَاقِبْكَ فِي الْمَلَإِ» گاهی بین مردم هم در گناه کردن، از تو ملاحظه نکردم.

«أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِيِ الْعَظِيمِ» من مصیبت‌های خیلی بزرگ‌تری دارم، نمی‌خواهم به تو بگویم؛ زیرا خودت پرونده‌ام را می‌بینی و می‌دانی که مصیبت‌های من چیست.

«أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى» من آن کسی هستم که بر آفای خودش جرئت کرده.

«أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَارَ السَّمَاءِ» من همانی هستم که خدای فوق همه عالم را مصیبت کرده‌ام.



«أَنَا الَّذِي أَعْطَيْتُ عَلَى مَعَاصِي الْجَلِيلِ الرُّشَاءِ» من کسی هستم که برای گناهان کبیره پول خرج کرده‌ام؛ یعنی رزق تو را خرج گناه کبیره کرده‌ام.
«أَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا حَرْجَتُ إِلَيْهَا أَسْعَى» من کسی هستم که وقتی به من خبر دادند فلان‌جا گناه و شب‌نشینی است یا فلان‌جا قاتی هستند، با هرچه توان داشتم، دویدم که خودم را به آنجا برسانم!

این اخلاقت ما را می‌کشد: «أَنَا الَّذِي أَمْهَلْتَنِي فَمَا ارْعَوْيْتُ» پیوسته گناه کردم و به من مهلت دادی و من مهلت را به هیچ گرفتم؛ آخرش صدای ملائکه‌ات درآمد که خدایا! دیگر کی می‌خواهی بر سرش بزنی؟ به ملائکه‌ات گفتی: عجله نکنید! منتظرش می‌مانم تا توبه کند؛ منتظرش می‌مانم تا بیاید.

«وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ» همه گناهانم را پرده‌پوشی کردم، ولی من خجالت نکشیدم. «وَ عَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَّيْتُ» گناه می‌کردم، در حالی که قناعت نمی‌کردم؛ پیوسته گناه روی گناه و تجاوز روی تجاوز. تا الان هم حاضر نشده یک مُشت یا تلنگر به من بزنی! نانم را دادی، آبم را دادی، رزق‌م را دادی و کسب‌م را گرداندی؛ تو دیگر چه خدایی هستی!

فرازهایی از زیارت ناحیه مقدسه

من دنباله ذکر مصیبت امام زمان ع را بخوانم که گذشته و آینده عالم را می‌دانند و از وقتی به دنیا آمده‌اند، در بغل پدرشان حادثه کربلا را می‌دیدند تا وقتی بیان کردند. شب زیارتی ابی عبدالله ع است. حسین جان! دشمن وقتی تو را استوار و قوى دل دید، در حالی که هیچ ترس و هراسی نداری و وحشت نمی‌کنی (سی‌هزار نفر به یک نفر)، تمام دام‌های مرگ‌آفرین را برایت پهن و با نیرنگ و شرارت حمله کرد. من یک چیزی می‌گوییم و شما می‌شنوید! در خیابان اگر سه نفر سر یک نفر برویزند، وسط دعوا می‌دوید و می‌گویید سه نفر به یک نفر؟! سی‌هزار نفر به یک نفر!



«أَمْرَ اللَّعِينُ جُنُودُهُ» جدّ بزرگوار! عمر سعد فرمان داد که چه کار کنند؟ «فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ وَ فُرُودُهُ» گفت: نگذارید وارد شریعه شود و یک لیوان آب بخورد.

«وَ نَاجِرُوكَ الْقِتَالَ وَ عَاجِلُوكَ التَّرَالَ» هر چند نفر از این سی هزار دشمن که می شد، بدسرعت از مرکب پیاده شدند و سینه به سینه، به تو هجوم آورند.

امام زمان! اگر اجازه می‌دهید، این جمله‌تان را برای عاشقانatan بگوییم؛ این جمله آدم را می‌کشد! «وَرَسْتُوْكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ» هر کسی که دسترسی داشت، تو را با سنگ و تیر، سنگباران و تیرباران کرد؛ مگر یک بدن چقدر اسلحه می‌خواهد؟! مگر یک تشنه، گرسنه و داغ‌دیده چقدر اسلحه می‌خواهد؟!

حسین من! «وَ أَنْتَ مُقدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ» در گرد و خاکی که بلند شده بود، تو به جلو می تاختی و می رفتی.

«وَ مُحْتَمِلٌ لِلأَذِيَّاتِ» هرچه به سرت می‌آمد، تحمل می‌کردی.

«فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ» دایره‌وار دورت را گرفتند و راه را بستند؛ «وَ أَثْخَنُوكَ بِالْجَرَاحِ» با زخم فراوان تو را از پا انداختند، دیگر حال نداشتی و صدایت درنمی‌آمد، چشمت آسمان را مثل دود می‌دید.

«وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرِّوَاحِ» يک راه کوچک برایت نگذاشتند که حداقل بلند شوی و از میان این جمعیت بیرون بروی.

«ولم يبقَ لَكَ ناصِرٌ» حسین جان! امام زمان ع می فرمایند: عباس و اکبر نبودند تا به دادت برسند! اما تو در تنها یی با این بدن قطعه قطعه کارت این بود: «تُذْبُ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ» ناراحت بودی که نکند به زن‌ها و دخترها آسیب برسد.

«حتی نکسُوك عن جوادِک» با تیر و سنگ و نیزه، بالاخره از اسب سرنگونت کردند.

هوا ز باٽ مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنیم، عرش بر زمین افتاد

«فَهَوْنَاتِ إِلَى الْأَرْضِ جَرِحًا» با بدن پر از زخم روی خاک افتادی، ما کجا بودیم فدایت شوم؟!
برادران، جوان‌ها، خانم‌ها! هرچه در این مسئله شنیده‌اید، عکسش را شنیده‌اید؛ اما من
واقعیتش را از قول امام زمان ع بگوییم: نفس می‌کشیدی، روی زمین افتاده بودی، چشم‌ت
به خیمه‌ها بود.

«تَعْلُوكَ الطُّغَاهِ بِبَوَاتِرِهَا» دورت ریخته بودند، هم لگدکوبت می‌کردند، هم با شمشیر می‌زدند.
«قَدْ رَشَحَ لِلْمُؤْتَجِبِينَكَ» عرق مرگ از پیشانی‌ات سرازیر شد، ذوالجناح دیگر کاری از
دستش نمی‌آمد.

«وَ أَسْرَعَ فَرَسِيَّكَ شَارِدًا، إِلَى حِيَامِكَ قَاصِدًا» اسبت از تو آرام‌آرام دور شد و به طرف خیمه‌ها
حرکت کرد.

«مُحَمَّمَّا بِاَكِيَا» شبیهه می‌کشید و گریه می‌کرد.
«فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِنَاتِهَا» خانم‌ها تا اسبت را دیدند که بلازده و خوار شده؛ «و
نَظَرَنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلْوِيَاً» دیدند که زینت سرنگون شده.

«بَرْزَنَ مِنَ الْخُدُورِ» از پشت پرده خیمه‌ها ۸۴ نفر بیرون ریختند؛ «نَاسِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى
الْخُدُودِ» موهایشان را زیر چادرهایشان روی صورت ریخته «لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ» و به
خودشان سیلی می‌زدند.

«وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ» با صدای بلند تو را صدا می‌زدند و پیوسته می‌گفتند: حسین کجا‌ی؟!
حسین چه بلایی به سرت آمده؟!

حسین جان! این زن و بچه‌هایی که در کمال عزت بودند، فهمیدند که ذلیل شده‌اند؛ «و
إِلَى مَصْرِعِكَ مُبَادِراتِ» ۸۴ نفر شتابان و با پای برهنه به طرف میدان دویدند تا بینند
کجا افتاده‌ای.

زن و بچه رسیدند. امام زمان ع می‌دیدند و می‌گفتند. «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ»
شمر با آن بدن سنگین روی سینه‌ات نشسته بود.



«وَ مُلْعُجُ سَيِّفَةُ عَلَى نَحْرِكَ» همه می‌گویند خنجر، امام زمان ع می‌گویند: نه، یک شمشیر خیلی تیز بود. زن و بچه که رسیدند، شمشیر را روی گلو گذاشته بود.

«قَابِضٌ عَلَى شَيْتِكَ بِيَدِهِ» محاست را با دست گرفته بود، چرا؟ تا چانهات را بالا کند؛ جلوی همه خانوادهات «ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ» سرت را با آن شمشیر برید و بلا فاصله هم جلوی آنها، سرت را به نیزه زد، چه کشیدید! این بچه‌های کوچک دنبال نیزه‌دار می‌دویدند و می‌گفتند: بابا برگرد!

«صَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا مِصْبَاحُ الْهَدِيِّ؛ صَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاهِ؛ صَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا بَابُ نَجَاهَةِ الْأَمَمِ؛ صَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةِ».»



جلسه بیستم

قلب، جایگاه معرفت الهی

قلب، مرکز ادراک و فهم آدمی

قرآن مجید در چند آیه، فهم حقایق و درک معارف را به قلب نسبت می‌دهد. شاید عمق این حقیقت هنوز برای علم در کره زمین روش نشده باشد؛ چون به نظر جهانیان، عضوی که محور مسائل درک و فهم می‌باشد، عقل است؛ ولی صریح قرآن مجید است که فهم، مربوط به قلب است. من برای نمونه یک آیه را می‌خوانم: **﴿أَلَّهُمَّ قُلُوبُ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَغْيُنُ لَا يَتَصَرَّفُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾**^۱.

در جمله اول آیه بیان می‌کند: اینان قلب دارند؛ ولی در مقام فهم برنمی‌آیند. «**أَلَّهُمْ قُلُوبُ**» در لغت، یعنی فهم؛ حالا این چه قدرتی برای قلب است که می‌تواند هر حقیقتی را درک کند و بفهمد! این مطلب هم از آیه استفاده می‌شود. می‌گوید: **«فُلُوبُ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»**، مفهوم مخالف آیه این است: قلبی دارند که می‌توانند بفهمند؛ اما از آن کار نمی‌کشند. آن مقداری که پروردگار می‌فرماید مردم غیر مؤمن حالی شان می‌شود و درک می‌کنند، ظواهر امور است، نه باطن آن. آیه‌اش این است: **﴿يَعَمُونَ طَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾**^۲ چیزهایی از ظاهر زندگی دنیا می‌دانند؛ **«وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»** اما ورقی دیگر حیات را نمی‌فهمند که همه امور معنوی، نبوت، توحید، امامت، معاد، حلال و حرام و مسائل اخلاقی است. اکنون

۱. اعراف: ۱۷۹.

۲. روم: ۷.



در بخش عمده‌ای از غرب و شرق، مسئله از همین قرار است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، اما «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ».

دو دانش برای آبادشدن دنیا و آخرت

شما این امتیاز را دارید که دو دانش را در حد خودتان کسب کرده‌اید: یکی دانش معاش که برای برپاکردن آن، هر کسی یک، دو یا سه رشته علوم زمینی را که لازمش بوده، تحصیل کرده است.

علم دیگری که شما از برکت شیعه‌بودنتان و آشنایی با اهل‌بیت^{علیهم السلام} و منبر و محراب درست دارید، علم معاد است؛ یعنی علم توحید، علم نبوت، علم به امامت و علم به اخلاق و حلال و حرام. این سرمایه کمی نیست؛ چون این علم است که وقتی به کار گرفته شود، آخرت آبادی برای شما درست می‌کند.

شما آیات قرآن را ببینید، آخرت آباد برای مردم مؤمن است؛ البته مؤمن واقعی. آیه را هم در سوره مبارکه نحل ببینید، چه آیه‌ای است! **(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا)**^۱ آن کسی که عمل صالح انجام می‌دهد، عمل صالح را شناخته و آن را جاھلانه انجام نمی‌دهد؛ یاد گرفته که عمل صالح چیست.

عمل صالح از منظر قرآن

عمل صالح در دو بخش است: عبادات و خدمات به دیگران؛ این عمل صالح است. **(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكْرٍ أَوْ أُنْثِي)** خدا می‌فرماید: فرقی نمی‌کند که این عمل صالح را مرد انجام بدهد یا زن، هیچ فرقی نمی‌کند.

تساوی زن و مرد در عبادات از نگاه قرآن

مردی که عمل صالح انجام می‌دهد، از نظر درجات پاداشی و قیامتی، با خانمی که عمل صالح انجام می‌دهد، متفاوت نیست. تفاوت مرد و زن بنا به اقتضای حکمت، فقط در بدنshan است.



زن باید زن و مرد هم باید مرد آفریده می‌شد؛ ولی این تفاوت، نه امتیازی برای مرد نزد خدا محسوب می‌شود و نه برای زن مایه کم ایجاد می‌کند؛ لذا دوباره آیه را دقت بفرمایید: «من عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این مرد و زنی که عمل صالح انجام می‌دهد، «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» معرفت دینی دارد؛ یعنی آن علم آخرت و معاد را که همان علم توحید، علم به نبوت، علم به ولایت اولیای الهی و علم به اخلاق و حسنات است، دارا می‌باشد.

پاداش عمل صالح در دنیا و آخرت

من با کسی که عبادت دارد، خدمت به خلق می‌کند و مؤمن است، چه خواهم کرد؟ «فَلَئِنْحِسِنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» این توضیح امیرالمؤمنین علیه السلام در این آیه است: به آنها در دنیا زندگی غرق در قناعت در معاش می‌دهم. خانه، مغازه، ماشین و اثاث خانه دارد، درآمد هم دارد؛ ولی یک ارزن حرام در این مجموعه معاش او وجود ندارد. در تمام دوران عمرش به حلال خدا قناعت کرده است. این حیات پاک و پاکیزه و به قول قدیمی‌ها، شسته‌رفته است. این حیات عطای خداوند است؛ نه اینکه اگر من دنبال حلال رفتم، گرد حرام نچرخیدم و نگذاشتم یک سر سوزن حرام وارد زندگی‌ام شود، کار شخص خودم بوده است. می‌فرمایید: «فَلَئِنْحِسِنَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» به زبان خیلی فارسی، یعنی من شما را به طرف حلال سوق دادم و از رفتن به سمت حرام ممانعت کرم.

من دو کار برایتان کرده‌ام؛ کار خودتان نبود که حالا خوشحال باشید و بگویید: ای خدا! من فقط دنبال حلال بودم؛ نه تو نبودی، بلکه خدا تو را به طرف یک زندگی پاک سوق داده و حفظ کرده از اینکه در ناپاکی معیشت بیفتی. این لطف و رحمت و کرامت پروردگار به ما نیست؟ این برای دنیای مؤمن داناست؛ یعنی مؤمنی که آگاه به معاد به معنی کلی مطلب است.

اما آخرت: «وَلَجْزِينَهُمْ أَجْرُهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» بندۀ من! در دورۀ عمرت، شصت سال نماز واجب خواندی؛ کدام نمازت در این مدت ارزشش از همه بالاتر است؟ زیرا در قیامت که می‌خواهم بقیه نمازهایت را اجر بدhem، ملاک پاداشت بهترین نماز توست؛ نه



اینکه بهترین نمازت را ده میلیون بدhem، نماز متوسطت را پنج میلیون، متوسطتر را دو میلیون، نماز بی‌حالت را یک میلیون و نمازی که دیر شده و تندتند خوانده‌ای پنج هزار تومان بدhem. من کل نمازهای عمرت را به قیمت گران‌ترینش پاداش می‌دهم، کل روزهایت را به قیمت گران‌ترینش و کل خدمت‌هایت را به قیمت گران‌ترین آن پاداش خواهم داد.

جلوه‌ای بی‌نظیر از جود و سخاوت پروردگار

برادران، خواهران و هر کسی که این آیه را شنید! بدانید بهتر از خدا و کریم‌تر و باسخاوت‌تر از او گیرمان نمی‌آید، جودمندترینی مثل خدا گیرمان نمی‌آید. شما یک نفر را بیاور تا جنس کارخانه و باغت را بخرد؛ خریدار می‌گوید: پرتفال‌های درشت را این‌قدر می‌خرم و متوسط و ریزترش را کمتر. آن قسمت سیب را که یکدست و خوش‌رنگ است، این‌قدر، متوسط را این مقدار و ریزش را هم این‌قدر می‌خرم. من همه را یکجا و به قیمت آن پرتفال و سیب عالی نمی‌خرم؛ اما خدا می‌گوید که من تمام نمازهایت را به قیمت بهترین نمازت و تمام روزهای عمرت را به قیمت بهترین روزهات می‌خرم! این هم سند قرآن است.

یک بار دیگر آیه را بخوانم؛ یکی می‌گفت: من وقتی این آیات را می‌شنوم، مست می‌کنم! واقعاً من حالی ام می‌شد که درست می‌گوید، آیات قرآن شراب طهور پروردگار است. «وَسَقَاهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱ خودم ساقی بندگان خوبم در شراب طهور هستم و ساقی بودنش همین است که در این آیه می‌شنوید.

آیه می‌فرماید: «مَنْ عَيْلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِي بَوْهُوْ مُؤْمِنٌ فَلَئِنْ خَيْرَتْ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَئِنْ خَيْرَتْ حَيَاةً أَخْرَجَهُزْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲ خوش به حال آنها بی که قرآن را می‌فهمند؛ خوش به حال آنها بی که می‌روند تا قرآن را بفهمند؛ خوش به حال آنها بی که حرف‌های انبیا و اهل‌بیت علیهم السلام را می‌فهمند و وقتی با قلب بفهمند و درک کنند، دیگر این مسائل را رها نمی‌کنند.

۱. انسان: ۲۱.

۲. نحل: ۹۷.



روایت پیغمبر ﷺ و مرد چوپان

یک روایت زیبا بخوانم، شاید برایتان تازگی داشته باشد؛ شاید هم از یکی دیگر شنیده باشید. خیلی روایت جالب، باحال و عاشقانه‌ای است. تنها آنها بی‌که مدینه و مکه رفته‌اند، می‌دانند که مکه و مدینه در دل انواع کوه‌هاست؛ مخصوصاً مکه، مدینه هم همین‌طور. شما از مدینه که بیرون می‌آیی تا به مکه برسی، تماماً کوه است. پیاده هم که بخواهی به مسجدالحرام بروی، تمامش را باید از کوهستان رد شوی. در خود مسجدالحرام هم دو کوه است: اسم یکی صفا و دیگری هم مروه است؛ اصلاً این دو شهر در دل کوه هستند.

حالا فکر نکنید پیغمبر بیست فرسخ از مدینه بیرون رفته و به کوهی برخورده، وجود مبارک رسول خدا ﷺ مقداری که از مدینه دور شدن، به کوهی رسیدند که یک دره داشت. انگار باران خوبی به آن دره رسیده و یک مقدار سرسبز بود. این طور که روایت می‌گوید، آنجا یک چوپان چهارشانه بلندقد قوی‌هیکل پهلوان، گوسفند می‌چراند. دید آقایی وارد پایین این دره شد؛ ولی یک دنیا ادب، وقار و نور است! جلو آمد؛ چوپان بود دیگر، درس که نخوانده بود. پهلوان و قوی‌هیکل بود. عشق این پهلوان‌ها، قوی‌هیکل‌ها، بلندقدها، چهارشانه‌ها و زوردارها همین حرف‌هاست؛ به پیغمبر ﷺ گفت: با من کشتی می‌گیری؟ پیغمبر ﷺ هم که اصلاً اهل محروم کردن و ردکردن کسی نبودند؛ آقایی او آسمانی بود. حضرت فرمودند: بله کشتی می‌گیرم. اگر کشتی گرفتم و بُردم، به من چه می‌دهی؟ بالاخره مسابقه جایزه دارد؛ چوپان گفت: یک گوسفند از آن گوسفندهای چاق‌وچله و خوب. پیغمبر ﷺ گفتند: قبول است، بیا کشتی بگیریم.

مقداری بهم پیچیدند. پیغمبر اکرم ﷺ کل پشتتش را به خاک خواباندند و بلند شدند. چوپان گفت: حق است؛ باید یک گوسفند به تو بدهم. یک گوسفند حسابی از گله بیرون کشید و گفت: این برای تو؛ ولی یک بار دیگر با هم کشتی بگیریم. در دلش بود که بلکه زمینش بزنم و در خودم نشکنم. کسی تا امروز پشت من را به زمین نخوابانده؛ اما این شخص از مدینه آمد، من هم پیشنهاد کشتی دادم و مرا از نظر شخصیتی خُرد کرد! حال



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

یک بار دیگر پیشنهاد بدhem و پشتش را به خاک بمالم و بگوییم مساوی شدیم؛ یک گل تو زدی و یک گل hem من.

چوپان گفت: گوسفند برای خودت، یک بار دیگر کشتی می‌گیری؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: اگر دلت می‌خواهد بله. چوپان گفت: بیا. این مرتبه hem در زورآزمایی، پیغمبر اکرم ﷺ پشتش را به خاک خواباند و بلند شد. چوپان گفت: بایست تا یک گوسفند گران چاق و چله خوب دیگر به تو بدhem.

گوسفند را آورد و به رسول خدا ﷺ داد؛ بعد گفت: تو خیلی خوب و بامحبت، بزرگوار و بالدبی! راه دارد که من مسلمان شوم؟ فکر کرد پیغمبر یکی از مسلمان‌های مدینه و خیلی hem آدم خوبی است. پیغمبر ﷺ فرمود: بله، راه مسلمان شدن به روی همه مردم دنیا باز است؛ مسلمان شو. گفت: من را مسلمان کن. سپس چوپان پرسید: تو اهل مدینه هستی؟ حضرت فرمودند: نه، من اصلانَا مدینه‌ای نیستم، مکه‌ای هستم. گفت: نکند خودت رسول الله باشی! فرمودند: خودم هستم، چوپان گفت: خوشحال شدم!

ببینید آن شخص در برخورد پیغمبر، ادب پیغمبر، محبت پیغمبر، اینکه یک آدم بی‌سواد چوپان به او پیشنهاد کُشتی می‌دهد و این قدر راحت قبول می‌کند، فکر کرد که این آدم، الهی است و همانی است که خدا انتخابش کرده؛ انصاف نیست که من مسلمان نشوم، هیچ انصاف نیست.

غفلت، عامل اصلی انکار معاد

این معرفت به معاد؛ اما قرآن می‌گوید: بیشتر مردم دنیا، آگاهی‌شان یک طرفه است. این یک طرفه بودن hem فقط برای شکم و شهوت است. برای پرکردن شکم و جواب دادن به شهوت چاره‌ای ندارند؛ باید اختراع کنند، کشاورزی کنند، کارخانه بزنند و هوایپیما و قطار بسازند. **﴿يَعْلَمُونَ طَالِهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾**^۱ تمام امر معاش را بلد هستند؛ اما «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ

۱. روم: ۷.

هُمْ غَافِلُونَ از آن ورقی بعد زندگی که دنایی به معاد است، غفلت دارند. کی از غفلت درمی‌آیند؟ آن زمان که فکر و اندیشه کنند. در دنیا و اکثر مردم جهان، حتی به اندازه یک چوپان بی‌سجاد هم اندیشه معادی وجود ندارد.

بعد پیغمبر ﷺ فرمودند: من به مدینه بر می‌گردم. چوپان گفت: گوسفندها را بردار و برو. فرمودند: نه، چون مسلمان شدی، من باید به تو هدیه بدهم؛ دو تا گوسفندت مال خودت.

تو پیش پیغمبر بیا، من جیبت را پر می‌کنم. تو به طرف خدا و ائمه طاهرين علیهم السلام بیا، من جیبت را پر می‌کنم؛ ولی بیشتر مردم این طرف نمی‌آیند.

نحوه برخورد منکران معاد

قرآن می‌گوید: نمی‌آیند که نمی‌آیند؛ ولی دین، خدا، معاد، قرآن، ائمه علیهم السلام و عالمان رباني را مسخره می‌کنند؛ هیچ دلیل عقلی و علمی هم برای این مسخره کردنشان ندارند! همین‌جوری یکپارچه می‌گویند: خدا؟ کدام خدا؟! معاد؟ معاد یعنی ما که بدنمان خاک می‌شود، دوباره مثل همین بدن زنده می‌شویم؟ ﴿أَيُّ ذَا مِثْنَةٍ وَكُلُّنَا تُرْبَةٌ وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمُبْغُثُونَ﴾^۱ بعد از خاکشدن و متلاشی شدن، برای قیامت برانگیخته می‌شویم؟ می‌گویند: [معاد] دروغ است. این قرآن وحی است؟

الآن در ایران هم این حرف‌ها را می‌زنند و می‌گویند: این قرآن برای ۱۴۰۰ سال پیش است؛ ساخت خود پیغمبر هم هست. اصلاً وحی و خدایی در کار نبوده است!

حمله به عالمان دین از جانب منکران قیامت

همه شما می‌دانید که [منکران قیامت] چطور عالمان دینی را بدوبیراه می‌گویند. جالب است که این عالمان رباني به نظر آنها که قضاوت می‌کنند، همان قضاوت در سوره قرآن

۱. واقعه: ۴۷.

است: ﴿قَالُوا إِنَّا تَطْهِيرٌ نَّا يَكُونُ﴾^۱ ما به شما فال بد می‌زنیم که تمام این گرانی‌ها، نحسی‌ها و مشکلات برای شما آخونده است!

اولین کسی که در این مملکت، تخم بدینی به عالمان شیعه (عالمان را می‌گوییم، اهل لباس را نمی‌گوییم؛ عالمانی که این لباس تنشان است) و عالمان ربانی را پاشید و سبز شد، رضاخان چاروادار قُلدر بی‌سود بود. خیلی علیه روحانیت و مرجعیت شیعه، آن هم روحانیون آن زمان، تبلیغ کرد.

شخص پول‌داری اتومبیل سواری خریده بود. شاید در تهران ده نفر هم نبودند که ماشین داشته باشند. آن وقت هم ماشین خیلی ارزان بود؛ مثلاً شورلت صفر کیلومتر، دوهزار تومان بود. این شخص گفته بود: من برای تبرک‌شدن این ماشین، سوارش می‌شوم و به زیارت حضرت رضاعلیه می‌روم و برمی‌گردم. آن زمان جاده مشهد از میدان خراسان بود؛ بعد گرمسار، سمنان، دامغان، شاهروド، سبزوار، نیشابور و مشهد. کل مسیر هم خاکی بود؛ طوری که کمتر ماشینی سالم به مشهد می‌رسید. بین شاهرود و سبزوار چهل فرسخ است. من کل آن جاده خاکی را ده دفعه رفته‌ام.

این شخص با اتومبیلش در حال رفتن بود که دید شیخی بین شاهرود و سبزوار (که چهل فرسخ است) در کویر و گرما، روی خاک‌های بیابان نشسته و بغچه‌اش پهنه است. یک پایش را بلند کرده و مشغول نوشتن چیزی است. ترمز کرد و پایین آمد. عالمان شیعه را دوست داشت. سلام کرد و گفت: آقا چه کار می‌کنید؟ فرمود: کتاب می‌نویسم. این هفت‌هشت کتابی که دنبالم است، همه مدرک و مصدر است. مشغول نوشتن کتاب خوبی هستم.

آن شخص گفت: آقا خانه نداری؟ فرمود: چرا، خانه دارم. گفت: خانه‌ات کجاست؟ فرمود: مشهد. گفت: چرا به مشهد نمی‌روی که کتابت را بنویسی؟ فرمود: من در اتوبوس بودم که اتوبوس خراب شد. درستش کردند؛ ولی راننده گفت: خرابی موتور اتوبویس من از نحسی توی آخوند است، برو پایین!



یک آخوند روی صندلی، چرخ، دیفرانسیل، موتور، گاز و ترمز ماشین چه تأثیری دارد؟ حماقت تا آسمان بود! این بذری بود که رضاخان پاشید و هنوز هم ادامه دارد. این کسانی که به عالمان شیعه ناسزا می‌گویند، دنباله روهای همان رضاخان بی‌سواند انگلیسی پست و ابلیس مسلک هستند.

آن شخص گفت: تو که هستی؟ اول بگویم که چه روح و حالی داشت؛ بعد اسمش را ببرم. یکی از علمای مشهد این را به من گفت؛ هنوز هم زنده است. گفت: من با دوستم از ته کوچه، به طرف حرم حضرت رضا^{علیه السلام} می‌رفتیم. هنوز مشهد برق نیامده بود. دیدیم از وسطهای کوچه برقی مرتب می‌زند و خاموش می‌شود! آسمان هم پر از ستاره است. گفتیم: این چه نوری است؟! سمت نور دویدیم؛ رسیدیم و دیدیم یک شیخ است. گفتیم: آقا این نور چیست؟ گفت: برای زیارت به حرم مشرف بشوید. مجدد گفتیم: آقا این نور چیست؟ گفت: به حرم بروید و به من کار نداشته باشید. گفتیم: آقا رهایت نمی‌کنیم؛ بگو نور چیست؟ گفت: به این حضرت رضا^{علیه السلام} قسم بخورید تا من زنده هستم، چیزی به کسی نگویید تا به شما بگویم. گفتند: آقا قسم به حضرت رضا^{علیه السلام} که چیزی نمی‌گوییم. فرمود: خدا کارم را به جایی رسانده که وقتی ذکر می‌گوییم، نور ذکر از دهانم بیرون می‌زند. این شخصیت!

پرسش مستقیماً برایم گفت: چشمش در اثر نوشتن زیاد، کم سو شده بود. باید به بغداد می‌رفت، پول هم نداشت. به مادرم گفت: آن کتاب «اصول کافی» را بیاور؛ من که پول دوا و درمان ندارم، بغداد هم نمی‌توانم بروم، این کتاب پر از نور اهل بیت^{علیهم السلام} است. مادرم کتاب را آورد و به دو چشمش مالید. تا آخر عمرش با دو چشم قوی زندگی کرد و از دنیا رفت. این هم دو مثال؛ باز هم هفت‌هشت مثال از این شخص دارم.

آقا در بیابان نشسته‌ای؛ پیادهات کردند و گفتند که از نحسی تو بوده. اینها چقدر احمق بودند! اسمت چیست؟ گفت: من شیخ عباس قمی هستم. این شخص در مملکت، نحس شمرده می‌شد؛ اما دزدها، انگلیس مسلک‌ها، اختلاس‌چی‌ها، غاصبان و ظالمان، برای این مملکت برکت شده بودند!



این مبلغ فهم مردم دنیاست که دین ندارند. حتی دیدید ترامپ، این گرگ هار، سگ ملعون و کثیف‌ترین روح در غرب، درباره شهید قاسم سلیمانی چه نظری داشت. شیخ عباس را آن طور می‌گویند؛ شهید قاسم سلیمانی را این طور می‌گویند؛ نشخوارکنندگان حرف آنها، عالمان ربانی داخل کشور را این‌طور می‌گویند. کسی که با خدا، انبیاء، قرآن و عالم ربانی زندگی کند، حداقل آن چوپان در دره می‌شود. از شرک، کفر و گناه پاک شده و مسلم می‌شود. دل پیغمبر هم از او شاد می‌گردد. هم کم نیاوریم و هم کم نگذاریم.

امشب واقعاً به نظرم نمی‌رسید بتوانم خدمتتان برسم. اگرچه یک هفته توفيق خدا کمک و یاری او دنبالم بود؛ اما بدن است دیگر، کشش فوق العاده‌ای که ندارد و ما هم که آفتات‌مان نزدیک غروب است. این یک هفته فشار شدیدی کشیدم؛ بخصوص دیشب و پریشب که احیا و کمیل، پشت‌سر همیگر شد. به من هم گفتند که بعد از شب سوم، دعای کمیل نخوان. گفتم؛ نمی‌توانم ببینم مردمی که به عشق دعای کمیل می‌آیند، از دست من نگران شوند و یک چرا بگویند. این است که واقعاً بیشتر توان نداشتم تا امشب شما را در حال هر شب ببرم؛ ان شاء الله فردا شب.

دعای پایانی

خدایا! امام زمان ﷺ ما را برسان.

خدایا! آمریکا و اسرائیل را برای خوش‌شدن دل تمام ملت‌های مظلوم و مستضعف، نابود کن. از بس این سی‌چهل سال، پدرانتان، خودتان و مادرانتان دعا و گریه کردید، آمریکا و اسرائیل در حال افول هستند و این برای دعاهاشی شما و شیعیان جهان است.

خدایا! دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت اهل‌بیت علیهم السلام قرار بده.

خدایا! هر کسی از زمان آدم ﷺ تا امشب، برای این دین زحمت کشیده و از دنیا رفته، غریق رحمت فرما.

آن‌هایی که در این زمان، خدمت به دین کرده‌اند و زنده هستند، از خطرات حفظ کن.

خدایا! مرگ و حیات ما را مرگ و حیات پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام قرار بده.

خدایا! ما را در قیامت خجالت‌زده خودت و پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام نکن.



جلسه پیش ویکم

خودشناسی، عامل دستیابی

به خداشناسی

معرفت، نرdbانی برای قلب

سخن در مسئله معرفت بود. از طریق آیات قرآن و روایات، مسائل مهمی را در این زمینه شنیده‌اید. اهل دل مطلب لطیفی درباره معرفت می‌گویند. معرفت نرdbانی است برای قلب؛ هر پله این نرdbان را که قلب طی کند، به حقیقت می‌رسد و چون در این زمینه با نیتی پاک سفری معنوی می‌کند، خداوند هم به خاطر آن نیت پاک، به او کمک می‌کند. خدا در قرآن زیاد فرموده: من یار مردم مؤمن و کمک‌دهنده به آنها هستم. خدا کمکشان می‌کند که پله‌های این نرdbان را طی کنند و نهایتاً به فرموده قرآن مجید، به لقای او برسند. این لقا چشمی نیست؛ چشم‌ها ظرفیت اندکی دارند. عنایت شده که مردم، اشیا، عناصر، نعمت‌ها و یکدیگر را ببینند. این ظرف کوچک هیچ وقت امکان ندارد یک حقیقت بی‌نهایتی را در خودش جا بدهد. انبیای خدا، ائمه طاهرين، اولیای الهى و پاکان عالم، هیچ‌کدامشان هیچ وقت توقع دیدار نکرده‌اند؛ نه در دنیا ممکن است و نه در آخرت.

این لقا با چشم دل حاصل می‌شود. زیبایی بی‌نهایت محبوب، در آینه دل تجلی می‌کند و در آن تجلی، انسان می‌بیند که در این جهان، معبد (آن‌کسی که شایسته پرستش است) فقط اوست. آلوده به نجاست باطنی بردگی و پرستش و بندگی غیرخدا نمی‌شود.

گیتی و خوبان آن، در نظر آیینه‌ای است

دیده ندید آندر آن، جز رُخ زیبای دوست



گناه، عامل کوردلی انسان

در آیات قرآن و در روایاتمان هم زیاد آمده: چشم دل و کوردلی. کسی که با نیروی فهمش سراغ درکِ حقایق نرفته، کوردل است. قرآن مجید می‌گوید: من هیچ وقت چشمندان را به جرم‌های کارهای بد کور نمی‌کنم و کاری به چشم ظاهرتان ندارم؛ ولی دلتن را کور می‌کنم.

حقیقت معرفت نفس

نربان معرفت، پله‌پله انسان را با خودش آشنا می‌کند. مگر ما خودمان، خودمان را نمی‌شناسیم؛ ما ظاهر خودمان را می‌شناسیم، وزن و خوارک خودمان را می‌شناسیم؛ اما این خودشناسی نیست. خودشناسی یعنی با این مایه معرفت که از قرآن، روایات یا از یک عالم الهی می‌گیریم، خود را این گونه می‌شناسیم که ما مملوک هستیم. اگر ما همین را بشناسیم و لمس و درک کنیم، خیلی جلو رفته‌ایم. خود را این گونه می‌شناسیم که ما صاحب اختیار و مالک خودمان نیستیم و حق نداریم هر کاری دلمان بخواهد انجام بدھیم. خود را می‌شناسیم که ما در اخلاق و عمل، آزادی نداریم؛ اگر در اخلاق و عمل آزاد شویم، این آزادی ابلیسی است. خود را می‌شناسیم که ما روزی خور هستیم، نه روزی ساز و روزی دهنده؛ آن وقت درک می‌کنیم که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتَّيِّنُ». ^۱ می‌فهمیم که این سبحانه، سحری، این ناهار و شام و افطاری، تماماً از وجود مقدس مالک و خالق من است و صاحب روزی به من این حق را نداده که مال من را بخور، انرژی بگیر و هر کاری دلت می‌خواهد بکن! این معرفت به خود است.

نتایج معرفت نفس و خودشناسی

در واقع، ما به قدری زیبا نمکشناس می‌شویم و حق نمک را به جا می‌آوریم که ملائکه به ما آفرین می‌گویند. ملائکه می‌گویند ما که شهوت و شکم و غریزه نداریم، ما که هیچ



نیروی بیرون از خودمان تحریکمان نمی‌کند، این چه موجود والای است که شکمش کلاه سرش نمی‌گذارد، غریزه‌اش کلاه سرش نمی‌گذارد! چرا کلاه سرم نمی‌گذارد؟ برای اینکه شکم من، شهوت من، غریزه من، بدن من و لذتی که از بدنم می‌برم، هیچ‌چیزی از آن برای من نیست؛ بلکه برای یکی دیگر است و من باید مطابق رضای او خرج کنم. این خودشناسی است.

اگر خودم را بشناسم، یک پله عظیم معرفت را صعود کرده و بالا رفتهام و اگر پاکی همه‌جانبه من، در حد خودم و نه در حد مقام اهل عصمت، حفظ شود و بار گناهی بر دوش جانم نباشد، به خاطر آن سبک بالی ام طبعاً به طرف بالا حرکت می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام یک جمله دارند که می‌فرمایند: با بدن روی زمین هستند؛ ولی با حقیقت، جان و واقعیتشان در بارگاه قدس زندگی می‌کنند. با بدن روی زمین‌اند؛ ولی با شخصیت، حقیقت، روح، جان، فطرت و عقلشان کنار پروردگارشان زندگی می‌کنند.

در این زمینه چند خط شعر برایتان بخوانم؛ البته اگر همه را به یاد بیاورم، خیلی وقت پیش حفظ کرده‌ام ولی شعر پرمعنایی است. غیر از پرمعنا بودنش، خیلی پرحال است. شاید من سالیانی کنار این چند خط شعر، در ماشین، خلوت، در حال خواندن، بدون اینکه دست خودم باشد، گریه کرده‌ام؛ خیلی باحال است! مرحوم الهی، یکی از اساتید عرفان من، این شعر را گفته است.

اینها با بدن اینجا هستند؛ ولی با خویشتن خویش خودشان اینجا نیستند. بدن روی زمین راه می‌رود؛ ولی خودشان در ملکوت حرکت می‌کنند و یک جای دیگر هستند. آدرس اینها را باید از پیش خدا بگیری.

نافرمانی اکثریت انسان‌ها

این هشت میلیارد جمعیت که به قول قرآن مجید، «اکثرُهم» یعنی بیشترشان (نمی‌دانم چند مرتبه در قرآن می‌گوید: «اکثرُهم») روی زمین هستند و با ابلیس زندگی می‌کنند؛ با بدن،

جان، روح و حذف عقلشان. اینها همراه ابليس، جنود و لشکریانش هستند. قرآن می‌فرماید: **﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ﴾**^۱ آنها گروه شیطان و دارودسته ابليس هستند.

ایمان، یقین و عمل صالح، عامل صعود به سوی خداوند

البته خدا به ما توفیق داده است که دو رکعت نماز، یک روزه و قرآن، زیارت و گریه، مال حلال و خمسی داریم. گاهی باید واقعاً بین خودمان و خودمان خلوت کنیم و بینینیم در این سفر و بالارفتن از این پله‌های نردیان معرفت، چقدر از سفر را طی کرده‌ایم و چند پله را بالا رفته‌ایم؛ چون وقتی آدم این‌گونه شود، طبعاً میل حرکت به سوی خدا پیدا می‌کند. در سوره فاطر است: **﴿إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ﴾**.^۲

«الْكَلْمُ الطَّيِّبُ» یعنی کسی که آراسته به ایمان، یقین و عشق به پروردگار است و به سوی خدا میل حرکت دارد. اما مُرده به سوی زمین میل حرکت دارد. اگر شما یک مرغ مرده را بالا بیندازی، روی زمین برمی‌گردد. یک آهوی مرده را بالا بیندازی، او میل به بالا و صعود ندارد؛ بلکه میل به سقوط دارد. «إِلَيْهِ يَصْعُدُ الْكَلْمُ الطَّيِّبُ» خیلی فرق است بین جانداری که میل به صعود دارد و میتی که طبعش میل به سقوط دارد.

شما با قرآن آشنا هستید؛ وجود مبارک رسول خدا^۳ با تمام وجود، میل به صعود داشت: **﴿سُبْحَانَ الَّهِ أَكْبَرَ إِعْتَدَهُ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ لِخَرَابٍ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكَهُ اللَّهُ لِنُرْيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾** او را تا همه عوالم بالا بردم که نشانه‌های قدرت، رحمت و عظمت خودم را نشانش بدhem. میت میل به سقوط دارد؛ هر کاری هم بکنی، حتی او را ده متر هم بالا بیندازی، بالا نمی‌رود و می‌افتد. حال کنار دست این عاشقان با معرفت بنشین؛ اصلاً زبان حال باطنشان این است:

۱. مجادله: ۱۹.
۲. فاطر: ۱۰.
۳. اسراء: ۱.



وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد

شعری در باب عشق و معرفت الهی

سراغ آن شعر عارفانه، عاشقانه، نورانی، ملکوتی و باحال برویم:
شニدم عاشقی پروانه‌خوبی در آین محبت راست‌گویی
عشقش زبانی و ادعایی نبود؛ عشق در باطنش شعله داشت. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:
عشق در قلب اینها آتش شعله‌ور است؛ قرآن هم می‌فرماید: ﴿قَاتُّ اللَّهِ الْمُوَقَّدَةُ﴾^۱ آن هم
آتشی الهی (باطن آیه).

على گنجینه سرژلِه عشق	یکی دلباخته پیش شه عشق
دلی چون گل ز داغ عشق، صد چاک	بیامد نزد آن شه با دلی پاک
ز برق عشق سوزد حاصلش را	بیامد تا شه افروزد دلش را
همی گفت ای على! ای سر اسرار	ز سر پاک‌بازان، پرده بردار

گفت: على جان! من هیچ توقی از تو ندارم؛ فقط از اسرار عاشقان و پاکان عالم پرده بردار.
در عربی این اشعار که در «تهجی البلاعه» آمده است، به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «کَأَيْ
أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» جوری برای من وضعشان را بگو، گویی من آنها را می‌بینم. این به اصطلاح،
ترجمه موزون مقدمات خطیه متّقین است: «صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ» عاشقان را برای من تعریف
کن؛ «کَأَيْ أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ» گویا من آنها را می‌بینم، نه اینکه او صافشان را می‌شنوم.

بگو اوصاف مرغان چمن را که بگسستند از هم، دام تن را

نه اسیر شکم هستند و نه اسیر غریزه جنسی؛ اصلاً از این دو گرگ، آزاد زندگی می‌کنند.
حالا برای اینکه این دو گرگ عربده نکشند و حمله و خراب‌کاری نکنند، یک لقمه نان به
شکم می‌دهند و برای خاموش کردن آتش غریزه هم ازدواج می‌کنند. آن هم به دستور خدا



که فرموده: ﴿كُلُّا مِنْ طَيْبَاتٍ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَأَشْكُرُوا اللَّهَ﴾^۱ و فرموده: ﴿وَأَنِّكُحُوا الْأَيَّامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ﴾^۲ حلال بخورید و همسران صالح و شایسته انتخاب کنید.

به خاطر امر مولا یshan، لقمه نانی به شکم می‌دهند و ازدواج مشروعی هم می‌کنند تا این آتش آنها را نسوزاند و به طرف جهنم هُل ندهد.

که چون در کوی جانان آرمیدند	که چون بر آشیان جان پریدند
دو چشمی در فراوش خون‌فشن داد	که آنان را نشان زان بی‌نشان داد
در این تاریک‌شب، مهتاب جستند	که چون آن تشنۀ کامان آب جُستند
که جز یار، از همه کردند پرهیز	که جام عشق آنان کرد لبریز
به اوچ ڦدیس انسانی رسانید	که آنان را ز حیوانی رهانید
نکوکر و نکوذکر و نکوکار	که کرد آن عندلیان را به گلزار
به تن در این جهان، وزدل بروند	بگو اوصاف آن پاکان که چونند

دنیا محل گذر

معرفت به خدا چقدر زیباست! خودم را بشناسم که چه کسی هستم و چه مقاماتی برای من قرار داده شده است. خودم را بشناسم که من اینجا مسافرم و دنیا هم سر راه من، از رحم مادر تا بزرخ، تنها یک قهقهه‌خانه است؛ یک چای و نان و آبگوشتی باید بخورم و بگذرم. نه اینکه اینجا و در این قهقهه‌خانه، هزار میلیارد خانه بسازم و چنان هم بتن‌آرمه کنم که هیچ بمبی خرابش نکند؛ یا در این قهقهه‌خانه پیوسته پول انباشته کنم و بعد هم پول انباشته را بگذارم و بدنم را با دوسه متر پارچه در قبر بیندازند، بالای قبرم هم نایستند و برگردند. حتی جنازه‌ام را شب نگه ندارند؛ چون زن و بچه‌ام می‌ترسند، به بهشت‌زهرا تلفن بزنند و آمبولانس بیاید و من را ببرد. از مرده می‌ترسند! می‌خواستید از خدا بترسید، چرا از مرده می‌ترسید؟!



که کرد آن عندهای را به گزار نکوفکر و نکوذکر و نکوکار

این‌ها خودشان را شناختند که مخلوق و مملوک هستند. «مملوک هستند» یعنی تا لحظه مرگ نمی‌توانند مالک هیچ‌چیزی شوند. لباسشان امانت و برای کسی دیگر است، پول و خانه‌شان و حتی زن و بچه‌شان برای کسی دیگر است. لمس می‌کنند که در کمال فقر هستند و مالک هیچ‌چیزی نیستند؛ لذا پای عبادت که در کار می‌آید، خیلی راحت بدن را در عبادت می‌گذارند. پای پول دستورداده شده که در کار می‌آید، خیلی راحت پول دستورداده شده را رد می‌کنند و اصلاً به آن نگاه نمی‌کنند؛ این معرفت است.

کلام آخر

حرف‌های زیبایی درباره این پنج حرف دارند که کلمه معرفت را درست کرده: «م»، «ع»، «ر»، «ف» و «ه» اینها هر کدام اشاره به یک سلسله حقایق زیبا دارد.
خدای! ما گدای معرفت هستیم؛ هیچ‌چیز نمی‌دانیم. این دو کلمه‌ای هم که می‌دانیم، کسی دیگر یادمان داده. خودت معلم ما شو و این شراب معرفت را در جام قلب ما خالی کن تا بیدار و بینا شویم، حرکت و صعود کنیم و به لقای تو و اولیایت برسیم و **﴿فَإِذْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَذْخُلِي جَنَّتِي﴾**^۱ شویم.

نمی‌دانم این هشت میلیارد جمعیت در این قهوه‌خانه، معطل چه هستند؟ آن وقت از صد قهوه‌چی این قهوه‌خانه، ۹۹ نفر آن مشرک، کافر، بتپرست، شهوت‌پرست، پلید، کثیف و ناروا هستند؛ کنار اینها بنشینم و تعذیه شوم؟!

از هزاران اندکی زین صوفی‌اند باقیان در دولت او می‌زینند

خدایا! توقع ما از تو خیلی زیاد است؟ یعنی ما از تو توقعی داریم که در قبالش به ما بگویی: نمی‌شود توقعت را جواب بدhem؟ ما گدای قانعی هستیم. به ما معرفت بد؛ بقیه‌اش را هم که کمکمان می‌کنی و راه را می‌رویم.

۱. فجر: ۲۹-۳۰.

نکند یک وقت ما به عنوان مقیم قهقهه‌خانه، گرفتار دود قلیان و سایر دودها و حرام‌خوری از دستِ آلدگان شویم. آن وقت تازه سروکله ملک‌الموت که پیدا شد، بیدار شویم که عجب باخته‌ایم! یک نگاه و نظری کن، ما را نگه‌دار و حفظ کن. شخصیتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام که شخصیت دوم عالم است، به پروردگار التماس می‌کند: «واحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ» خدا! علی را در این فسادخانه جهان، با رحمت حفظ کن تا علی بماند.

یک نظر مستانه کردی عاقبت	عقل را دیوانه کردی عاقبت
با غم خود آشنا کردی مرا	از خودم بیگانه کردی عاقبت
در دل من، گنج خود کردی نهان	جای در ویرانه کردی عاقبت
سوختی در شمع رویت جان من	چاره پروانه کردی عاقبت

چه سوختن با لذتی! از این شعله و سوزندگی عشق، سه شب دیگر بیشتر نمانده.
قطره اشک مرا کردی قبول قطره را در دانه کردی عاقبت

اگر قطره اشک این ملت سوخته را در شب‌های احیا قبول نکرده بودی، امروز اعلام نمی‌کردند که نود درصد جغرافیای ایران، از حالت قرمز بیرون آمده؛ گریه‌هایتان کار کرد، باز هم کار می‌کند.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً ذَكْرِكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً عِبادتكَ؛ اللَّهُمَّ
أَذِقْنَا حَلَوَةً احْسَانكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً فَضْلَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً كَرْمَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مَغْفِرَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً رَحْمَتَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا حَلَوَةً وَصَالَكَ؛ اللَّهُمَّ أَذِقْنَا
حَلَوَةً مشاهدتَكَ». 

به حقیقت، مرگ ما را در نماز قرار بد. مرگ ما را در دعای کمیل قرار بد. مرگ ما را در دعای عرفه قرار بد.

جلسه بیست و یکم / خودشناسی، عامل دستیابی به خداشناسی

مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بده.

لحظه مرگ، پرونده ما را به عنوان شیعه به امضای علی علیه السلام برسان.

به عزت و جلالت، به آیات، به انبیایت، به گریه سوزن‌ناک زهر علیه السلام لحظه‌ای که ابی عبدالله علیه السلام

به دنیا آمد، به گریه جد و پدر و برادرش، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده.

لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بده. گریه بر ابی عبدالله علیه السلام

را از ما و نسل ما نگیر. بین ما و ابی عبدالله علیه السلام به‌خاطر گناهانمان جدایی نینداز.



جلسه پیست و دوم

اہمیت تلاش در کسب

معرفت و شناخت

همت مصاعف برای کسب معرفت

درباره دنبال کردن معرفت که به معنای شناخت حقایق عالم، حقایق دین و تکالیف و وظایف است، توفیق پیدا کردم و از کتاب‌های قرن چهارم تا قرن‌های بعد، مسائلی را دیدم که بسیار مهم و گاهی هم شگفت‌آور است؛ مثلاً آمده که یک نفر (اسمش را هم نوشته‌اند) در منطقه زندگی خودش، عالم برجسته‌ای وجود نداشت که بتواند هفت مسئله اصولی او را جواب بدهد. دسترسی به مسائل معرفتی در خیلی از مناطق وجود نداشت و مشکل بود. این بزرگوار همت کرد و هفت‌صد فرسخ راه آمد، برای اینکه به محضر حکیم و دانایی برسد و این هفت مسئله را بپرسد. این هفت مسئله و جواب‌هایش را هم نوشته‌اند که حالا موضوع بحث ما نیست.

این خیلی همت، بزرگواری و کرامت است که یک نفر برای علاج جهش به هفت مسئله، هفت‌صد فرسخ راه برود. این شخص خیلی کار فوق العاده و مهمی کرده است! خیلی‌ها در همین تهران دهیازده میلیون نفری، کنار منابع معرفت هستند. اساتید بزرگ و عالمنی در تهران زندگی می‌کنند؛ اما هیچ همتی نمی‌کنند که محضر اینها بروند و جهشان را به حقایق علاج کنند.

سیمای جهل در آینه کلام رسول اکرم ﷺ

به نظر رسول خدا ﷺ، جهل بدترین بلا، سخت‌ترین مصیبت و ننگین‌ترین تهی‌دستی است. به امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «یا علی! لا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ» طلب‌ها می‌گویند این



«لا»، لای نفی جنس است؛ درست هم می‌گویند. لای نفی جنس معنی اش این است که علی جان، هیچ تهی‌دستی‌ای در این عالم «أَشَدُ مِنِ الْجَهْلِ» سنگین‌تر، بدتر و خطوانک‌تر از نادانی نیست. اینکه آدم بتواند دانا شود در حدی که یک بندۀ قابل قبول پروردگار از آب دریاید، اما نرود. علت‌ش چیست؟ اینهایی که نمی‌روند نادانی‌شان را معالجه کنند، مغور، متکبر و خودبین هستند؟ خود را از معرفت بی‌نیاز می‌دانند؟ نمی‌شود غیبت‌شان را کرد. نمی‌دانم چه علتی دارد. به آنها توهین نشود؛ ولی حیف است!

عطش جویندگانِ دانایی برای کسب دانش و معرفت

در کتاب‌ها آمده: در یک شهر، دو عالم بسیار برجسته زندگی می‌کردند. یکی همین عالم بسیار معروف و دانشمند، ابوریحان بیرونی بود که فکر می‌کنم در قرن چهار زندگی می‌کرد.

ابوریحان بیرونی و نظریه کروی‌بودن زمین

پیش از اینکه کریستف کلمب آمریکا را کشف کند و بیند آنجا انسان زندگی می‌کند؛ من در کتاب «التنجیم» ابوریحان بیرونی دیده‌ام که می‌گوید: «رُبِّيْعَ مَسْكُون» (ربع: آفریقا، آسیا، اروپا و اقیانوسیه) یعنی اینکه می‌گویند محل سکونت انسان‌ها در کره زمین، همین چهار قسمت زمین است، این حرف غلط و اشتباہی است. ربیع مسکون یعنی چه؟ کره زمین کروی است و فقط در نیمکره شمالی زندگی در جریان نیست، بلکه در نیمکره جنوبی هم زندگی جریان دارد و این را صریحاً می‌گوید. ابوریحان خیلی آدم فهمیده و متفکری بوده و کتاب‌هایی بسیار قوی دارد.

احوالات ابوریحان بیرونی هنگام وفات

ایشان بیمار بود. مرضی که منتهی به مرگش شد؛ یعنی ممکن بود یک ربع یا نیم ساعت دیگر از دنیا برود. عالم دوم شهر، مرد بزرگی بهنام سید مرتضی بود. به دیدن او آمد. دوستش داشت؛ عالمی ورزیده بود. کنار بسترش نشست. ابوریحان دیگر در حال جان‌دادن



بود؛ تا چشمش به این عالم شهرشان افتاد، گفت: معنی فلان مسئله، تحلیل و دلیلش چیست؟ من نمی‌دانم!

این عالم به او گفت: جناب! تو در حال جان‌دادن هستی و آثار مرگ بر پیشانیات نشسته است. چرا می‌خواهی این مسئله را بدانی؟ ابوریحان گفت: می‌خواهم عالم به این مسئله از دنیا بروم، نه جاهم به آن؛ جاهم مردن ننگ است. چقدر قشنگ فکر می‌کرد! چقدر زیبا خردورز بودند! این عالم شهر هم گفت: معنی، دلیل و حقیقت مسئله این است. بعد خود این عالم شهر می‌گوید: من از کنار بسترش بلند شدم که به خانه بروم. از درِ اتاق که بیرون آمدم، صدای ناله زن و بچه ابوریحان بلند شد. معلوم شد که از دنیا رفت؛ ولی عالم به این مسئله از دنیا رفت.

تحمل سختی‌ها در مسیر کسب علم و معرفت

در زندگی ائمه طاهرین علیهم السلام نام کسانی را نوشته‌اند (تقریبی می‌گوییم) که گاهی دوهزار کیلومتر راه تا مدینه آمده‌اند. حالا هواپیما دو ساعت و نیم می‌رود. زمانِ امام صادق علیه السلام دوهزار کیلومتر، سه ماه طول می‌کشید؛ آن‌هم در آن جاده‌های خاکی و پر از دزد و غارتگر. اینها به‌خاطر علم، معرفت و دانایی، دوهزار کیلومتر می‌آمدند و به امام صادق علیه السلام می‌گفتند ما یک مسئله را نمی‌دانیم، آمده‌ایم بفهمیم و برویم! همین روایت در «اصول کافی» است.

می‌دانید که قم تا تهران ۱۴۴ کیلومتر فاصله دارد؛ تهران تا مشهد هم از جاده پایین، نه صد کیلومتر است که مجموعاً ۱۰۴۴ کیلومتر می‌شود. نمی‌دانم از مشهد تا ماوراءالنهر و بخارا و شهرهای آباد قدیم، چند کیلومتر است؛ ولی من سرانگشتی که حساب کرده‌ام، شیخ صدوq از قم تا ماوراءالنهر و بخارا (حالا سفر به بغدادش مسئله دیگر دارد) برای یافتن منابع معرفتی از ائمه طاهرین علیهم السلام که آیا پیش علمای این مسیر هست یا نه؛ از قم شهربهشهر و دیاربهدیار آمده و عالمان و آگاهان را دیده است. بعد به مشهد، ماوراءالنهر و بخارا آمده است. ایشان دو بار این مسیر را رفته و برگشته که حدوداً هشت‌هزار کیلومتر می‌شود!



آنها صدرصد برای یافتن معرفت ارزش می‌دادند؛ ما بیاییم ده درصد ارزش بدھیم. یک مقدار برای معرفت وقت بگذاریم و کنار یک عالم به درد بخورِ واحد شرایط باشیم؛ یا اقلًا هر کدام ما صد کتاب که دارای منابع معرفتی از اهل‌بیت علیهم السلام و دانشمندان است، در خانه‌مان جمع کنیم و بخوانیم.

علم را دکور نکنیم. این خیانت به علم است که من در سالن منزلم، قفسه‌بندی زیبایی کنم و دوهزار کتاب بچینم و تا آخر عمرم، حتی یک کتاب را باز نکنم که بینم چیست! خیلی‌ها این‌جوری هستند؛ شما صد کتاب را فقط یکبار با دقت بخوانید؛ روخوانی نه، روخوانی به درد نمی‌خورد. یکبار با دقت «صحیفه سجادیه» را بخوانید؛ ۵۴ دعاست. جیبی هم چاپ شده که در جیب بغل جا می‌گیرد. فقط بخوانید و معجزه زین‌العابدین علیه السلام را در علم، معرفت و آگاهی بینید.

جایگاه علمی رفیع حضرت زین‌العابدین علیه السلام

برادران! خواهران! زمان زین‌العابدین علیه السلام، آیا مردان و زنان مدینه از این مطلب خبر داشتند خدا جوی را دور کرده زمین پیچانده که زمین را رها نمی‌کند؟ اگر خدا اجازه‌اش را از روی هوا بردارد، هوا زمین را رها کرده و می‌رود؛ ولی خدا چه کار کرده که این صد کیلومتر جو، زمین را عاشقانه بغل گرفته و رهایش هم نمی‌کند. آیا مردان و زنان مدینه خبر داشتند که هوا مرکب از اکسیژن و آزوت است؟ آیا خبر داشتند که اکسیژن دارای آتم، اتم دارای چرم و چرم دارای وزن است؟ آیا خبر داشتند که کربن هم همین است؟

آنها تمام این فضا را جو می‌گفتند و چیز دیگری نمی‌دانستند؛ اما زین‌العابدین علیه السلام چه کسی بوده که می‌دانسته جو، کربن و آزوت، اتم دارد! در ضمن دعا در صحیفه سجادیه می‌فرمایند: «یا مَنْ يَعْلَمُ وَرْثُ الْهَوَا». آیا مردم آن روزگار بلد بودند که هوا وزن و چرم دارد؟ اینکه هوا چرم اتمی دارد؛ یعنی هر اتم اکسیژن، ازت و کربن وزن دارد. خوب نیست که ما بمیریم و در حد خودمان، از معارف اهل‌بیت علیهم السلام و قرآن آگاه نباشیم.



من دیگر خیلی به خودم فشار آوردم که کم نگذارم؛ ولی کار به نظر من، کاری معمولی است. معلوم نیست اگر این کار را دست متخصصین پاک و اهل دل بدنه، آنها چه کار کنند. من این ۵۴ دعا را که در جیب جا می‌گیرد، در هفت‌هزار صفحه، با لطف، عنایت و محبت او تفسیر کرده‌ام. شما ببینید در این ۵۴ دعا چه خبر است! البته تفسیر کاملی هم نیست. مرحوم استاد علامه جعفری وقتی این شرح را دید، فرمود: این شرح الان یک مقدمه است برای آیندگان که آنها وارد این اقیانوس شوند و با پیشرفت علوم ببینند در صحیفه چه خبر است! در ابتدای این هفت‌هزار صفحه من با قلم خودش نوشته: این اول جاده و یک مقدمه است تا برای آیندگان راهگشا شود که وقتی وارد اقیانوس دانش زین‌العابدین علیه السلام می‌شوند، ببینند امام چه آگاهی‌هایی از عالم، انسان، توحید و حقایق داشته‌اند.

جامعیت علمی و معرفتی نهج البلاغه

شما یک‌بار «نهج‌البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوانید و ببینید چه خبر است! امام در نهج‌البلاغه، چقدر زیبا در معارف و معرفت‌ها را به روی انسان باز کرده‌اند.

دوستی و آداب آن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در رفیق‌شناسی و معرفت به دوست را برای کسی که می‌خواهد رفیق انتخاب کند، باز کرده: «لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ» رفیق، رفیق نیست؛ مگر اینکه رفیقش را در سه مورد حفظ کند:

اول: «فِي غَيْبَتِهِ» وقتی در جلسه‌ای که رفیقش حضور ندارد، آمدند و بر ضد رفیقش حرف نامربوط، ناباب و بیهوده زدند، بایستد و بگویید: به مؤمن و مسلمان توهین نکنید. یک بندۀ خدایی است، عبدالله است، به او توهین نکنید. این یک مورد که شخصیت و آبروی رفیقش را حفظ کند. این یک نشانه رفیق خوب است؛ اگر این نشانه را نداشته باشد، امام می‌فرمایند: «لَا يَكُونُ» اصلاً رفیق نیست، بلکه مزاحم است؛ بخور، جیب‌بُر و گُلنگ است.



دوم: «**فی نَكْتِهِ**» اگر رفیقش دچار مشکل خانوادگی، اجتماعی، مالی و کسی شد، معطل نکند و به دادش برسد؛ این رفیق است. حال اگر کسی پول حسابی دارد و حالا دو نفر از دوستانش ورشکست شده‌اند، به بالا و پایین‌شدن اجناس خورده و کم آورده‌اند، اگر محل به آنها نگذارد که رفیق نیست؛ یک مزاحم کنار اینهاست. البته خیلی از مردم هم در هنگام مشکلات، رفیق‌هایشان را رها کرده، فرار می‌کنند و نمی‌ایستند.

سوم: «**وَ وَفَاتِهِ**» زمانی که رفیقش مُرد، تا زن و بچه‌اش رشد پیدا کنند و زندگی‌شان سروسامان بگیرد، کنار خانواده رفیقش باشد.

من در دوره عمرم این جور رفیق‌ها را با این خصوصیات، کم ندیده‌ام. یک‌زمانی در تهران خیابان ناصرخسرو، بوریس اجناس الکتریکی بود. دو نفر واسطه اجناس الکتریکی بودند. از تاجرهای واردکننده نمونه می‌گرفتند و به کاسب‌های ناصرخسرو ارائه می‌دادند. کاسب می‌گفت مثلاً دویست بسته از این سیم برای من بفرست یا صد کارتون از این لامپ، کلید و پریز برای من بیاور.

این دو نفر واسطه صباح تا عصر، با هم در ناصرخسرو راه می‌رفتند. در تهران رسم بود که پول دلالی را روزهای پنجشنبه بعدازظهر به دلال می‌دادند؛ بین هفته نمی‌دادند. پدر من هم شغلش واسطه‌گری بود و فقط در کار برنج بود. از تاجرهای واردکننده از شمال، مستوره برنج می‌گرفت، می‌آورد و به سوپرها، بقال‌ها و آنهایی که در کار برنج بودند، نشان می‌داد؛ مثلاً می‌گفتند: بگو پنجاه کیسه از این برنج برای ما بیاورند؛ پنجشنبه‌ها هم دلالی‌اش را می‌دادند.

این دو نفر هر پنجشنبه پیش تاجرها می‌رفتند و صورت می‌دادند که این قدر از جنس تو را فروختیم. تاجرها هم دلالی آنها را با انصاف می‌دادند؛ اصلاً هیچ وقت بین تاجر و دلال دعوا نمی‌شد. پول دلالی را بانصف می‌دادند و چانه هم نمی‌زدند. من یکی از آنها را می‌شناختم. پای منبر من می‌آمد؛ اما پای منبر من تربیت نشده بود و سن او هم تقریباً بالا بود.

یکی از آنها از دنیا رفت؛ این رفیقش که ماند، حدود ده سال زنده بود. برادرانم! مردم ایران! در این ده سال که تکوتنهای شده بود، پنجشنبه‌به‌پنجشنبه که تاجرها حق دلالی او



جلسه بیست و دوم / اهمیت تلاش در کسب معرفت و شناخت

را می‌دادند، نزدیک غروب آفتاب در خانه آن رفیقش می‌رفت که از دنیا رفته بود و پول را نصف می‌کرد. نصفش را به خانواده رفیقش می‌داد و می‌گفت: ما با هم نان و نمک خورده‌ایم؛ او هنوز شریک من است، گرچه از دنیا رفته. او خیلی از تاجرها را به من معرفی کرده و این درست نیست که بعد از مرگ او، من یادم بروند و تنها بی پول را به جیب بزنم. البته این طور اشخاص را در شهرهای دیگر هم دیده بودم؛ این برای تهران بود.

کاسب با معرفت

من چیزهایی را دیده‌ام که خیلی عجیب است. در شهری، مغازه‌ای را دزد زد؛ خوب هم جنس برد و نیمه شب یک سوم مغازه را خالی کرد. دزد گیر افتاد. او و جنس‌ها را گرفتند. صبح مأمور نیروی انتظامی شهر، دزد را در مغازه این بزرگوار آورد. من این شخص بزرگوار و صاحب مغازه را می‌شناختم؛ شب عجیبی هم داشت. شب‌ها دو ساعت برای عبادت بیدار بود. در شهرستان زمستان چهار ماه طول می‌کشید؛ او بلند می‌شد، لب حوض می‌رفت و یخ را با قندشکن می‌شکست که وضو بگیرد و نماز شب بخواند!

عجیب است، ولی این صاحب‌غازه بیست سال، صبح به صبح یک ساعت به خانه عالم شهر می‌رفت و می‌گفت: به من حلال و حرام را یاد بده. مکاسب یاد بده که بدانم حرام و حلال در کسب چیست. کاسب با معرفتی بود! مأمور دزد را در مغازه آورد. به صاحب‌غازه گفت: آقا دیشب ایشان مغازه شما را زده و یک سوم جنس‌هایت را بُرده و کل جنس‌ها هم در کلانتری است؛ تشریف بیاورید جنس‌هایتان را تحويل بگیرید. از نظر قانونی هم با ماست که با دزد چه کار کنیم. ایشان فرمود: بگذارید دزد در مغازه من بنشیند؛ من رضایت می‌دهم، شما برو. به مأمور نیروی انتظامی، با محبت یک چای و گز داد؛ بعد گفت: شما برو، من خودم حسابم را با این دزد تصفیه می‌کنم. مأمور رفت.

خیلی زبان الهی داشت. به دزد گفت: خدا قدرت رساندن مال حلال را به تو دارد یا ندارد؟ از اینکه با من حرف بزنی، خجالت نکش. دزد گفت: قدرت دارد. ایشان گفت: این سلامت بدن را که نصفه شب می‌آیی و در یک مغازه را باز می‌کنی، جنس‌ها را بار می‌کنی و می‌بری، خدا



به تو نداده؟ گفت: چرا حاج آقا، خدا به من داده. ایشان گفت: تا حالا نشنیده‌ای که خداوند فرموده: روزی بندگانم بر عهده من است؟ (این‌ها معرفت است) گفت: چرا شنیده‌ام. ایشان گفت: فدایت شوم! خدایی که قدرت دارد روزی حلال بدهد و این نیرو را به بدن تو داده، چرا دنبالِ مال حرام می‌روی، آن هم شب؟! خوابت را حرام کنی و با ترس‌ولز بیایی، در یک مغازه را بشکنی و جنس‌ها را بار کنی و ببری؟!

بعد به دزد گفت: من به حلال راهنمایی ات کنم؟ گفت: آقا راهنمایی کن. فرمود: یک سوم جنسی که از من برده، از شیر مادر به تو حلال‌تر؛ با همین‌ها کاسبی کن و ببین خدا چطور به تو برکت می‌دهد. حیف است جهنم بروی. حیف است روز قیامت ده نفر جلویت را بگیرند و به خدا بگویند: مال ما را برده، بگو پس بدهد تا رضایت بدھیم. هرچه دزد گفت که نمی‌خواهم، ایشان فرمود: تو نمی‌خواهی؛ ولی من می‌خواهم تو و زن و بچهات حلال خور باشید.

نتیجه خوردن مال مردم

خیلی مال مردم‌خوری در روز روشن زیاد شده است! مال مردم‌خوری در روز روشن، دیگر آفتاب‌هذدی و پارچ‌هذدی و اینها نیست. روز روشن میلیاردی می‌دزدند؛ مال یک مملکت، یک بیت‌المال و عده‌ای از مردم را می‌دزدند. قیامت خیلی این پول سنگین است؛ آتش است و راه بهشت را به روی آدم می‌بنند.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست!

دی یعنی دیروز و شیخ هم یعنی بزرگ شهر؛ یکی گفت: روز روشن و در آفتاب، چرا چراغ روشن کرده‌ای؟ دنبال چه می‌گردی؟ گفت: دنبال آدم! آدم کم شده است؛ هست، ولی کم شده. در این دوره، آدم (بودن) بسیار بالریزش است.

شیخ بهایی (من در کتاب خودش خواندم) به‌احتمال قوی از امام حسن عسکری نقل می‌کند که حضرت می‌فرمایند: اگر کسی یک عدد نان حلال را بگذارد تا خشک خشک شود و بعد در



جلسه بیست و دوم / اهمیت تلاش در کسب معرفت و شناخت

هاون بکوبد، تبدیل به گرد کند و در یک شیشه بریزد و هر کسی از قوم و خویش‌ها و اطرافیانش یا خودش مريض که شد، یک قاشق چای‌خوری از این گرد نان حلال را به او بدهد؛ اگر خوب شد، تعجب نکنید! حلال داروست و معرفت چراغی است پر فروغ‌تر از خورشید.

کلام آخر

من دیشب یک آیه را اشتباه خواندم که تصحیح کنم. چون ضبط می‌شود و بعداً پیاده و کتاب می‌شود، پیاده‌کنندگان محبت داشته باشند که پروردگار در آن آیه می‌فرماید: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُؤْكَدَةُ﴾^۱ یعنی آتشی برافروخته شده به قدرت خدا. من خواندم: «نَارُ اللَّهِ الْمُؤْكَدَةُ»؛ «موصده» لغت آیه بعد است که می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤْكَدَةٌ﴾^۲ این لغت را هم من اشتباه خواندم. دیگر سن بالا، مغز آدم را کم کم کوچک و کم کار می‌کند، حافظه را ضربه می‌زند و فراموشی می‌دهد. إن شاء الله که دم مرگ، بی‌حافظه، بی‌ذهن و بی‌هوش نماییم و با چشم باز کنار اهل بیت ﷺ از دنیا برویم.

دعای پایانی

من فکر می‌کنم این یکی دو ساله به‌خاطر بی‌شترشدنِ سن، فشارِ سخنرانی برایم خیلی سنگین است و من را خسته می‌کند. بالاخره شصت سال است که دم می‌زنیم؛ اما دم پاک، دم از خدا و قرآن و اهل بیت ﷺ. خوشحالم که تمام نیروی من هزینه شما و نسل گذشته‌تان، پدرانتان و مادرانتان شد که حالا تعداد کمی از آنها زنده هستند؛ ولی خیلی از پامنبری‌ها از دنیا رفته‌اند. من از خدا تشکر می‌کنم که به من توفیق داد، این هزینه کردن عمر، بدن، روان، ریه و زبان را در پاک‌ترین مسیر انجام دهم و هزینه شوم. خدایا! به حقیقت وجود مقدس خودت، این بیماری را از دنیا و شیعه بردار.



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

خدایا! لطف کن تا ما در کار دینت به خستگی نخوریم.
خدایا! زبان ما را برای بیان معارف دین، تا لحظه آخر عمر سالم بدار.
خدایا! شهیدان ما از زمان آدم ﷺ تا حالا بخصوص شهدای حرم و این دوست بسیار
نزدیک، محبوب و محترم، حاج قاسم سلیمانی را الان سر سفره علی ﷺ قرار بد.
خدایا! دین ما، مملکت ما، این ملت بالرزش و بزرگوار ما را حفظ فرما. واقعاً شما ارزشتن از
ارزش اکثر اصحاب زمان پیغمبر ﷺ بالاتر است. ارزش شما ممکن است از هفت‌شست
نفر بالاتر نباشد، اما برای من یقینی است که ارزشتن از بقیه خیلی بالاتر است.
خدایا! این ملت بالرزش، این جوان‌های بالرزش که الان وقت شهوت‌رانی، فیلم‌بازی و
دختربازی‌شان است، ولی همه را دور ریخته و سمت تو، دین و عبادات تو آمده‌اند؛ این
ملت، محراب و منبر، مرجعیت، رهبری بزرگوار و قرآن را برای ما حفظ فرما.
خدایا! به ما محبت و لطف کن و یک لحظه در دنیا و آخرت، ما را از محمد و آل محمد ﷺ
جدا مکن.



جلسہ پست و سوم

ایمانِ عارفانِ اہل معرفت

هدف از خلقت انسان

از آیات قرآن استفاده می‌شود که پروردگار عالم، ما را برای اتصال به چهار حقیقت آفریده است: خلافت، هدایت، عبادت و معرفت. الآن دیگر زمانی در اختیار من و شما نیست؛ یک شب دیگر از ماه الهی باقی مانده است. در رابطه با خلافت، هدایت و عبادت، فرصت بحث نیست، اما زمان باقی‌مانده را هزینه بحث معرفت می‌کنیم. امشب بیست و هشتین شب بحث درباره معرفت است.

جهل و نادانی، ضد معرفت

ضد معرفت، نادانی و جهل است. یک جمله جالبی در قرآن است که نقل می‌کند: بعضی از پیغمبران خدا به تبهکاران، فاسدان، مجرمان، فاسقان و خلافکاران می‌فرمودند: «**إِنَّ اللَّهَ فَوْرَمْ تَجْهِيلُونَ**»^۱ شما کلی حرکات، اعمال، اخلاق، رفتار و حالات درونتان بر اساس جهل است. معرفت، نور و روشنایی است. در این روشنایی است که انسان حقایق را در حد خودش می‌شناسد و بالاتر از شناختن، حقایق را می‌بیند.

زبانِ رمزگونه عارفان

حافظ می‌فرماید، البته شعر معنای بلندی دارد و من دیدم که چهارپنج نفر این شعر را با بقیه اشعارش تفسیر کرده‌اند. اشعار حافظ یک تفسیر یک‌جلدی دارد و یک تفسیر

۱. نمل: ۵۵

چهارجلدی که مخلوطی از این اشعار و «منازل السائرين» خواجه عبدالله انصاری است. مفضل ترین تفسیر، ده جلد است که شنیده‌هایی از علامه طباطبایی، صاحب «المیزان» است. یکی از شاگردان علامه آن تفسیر را که می‌شنیده، می‌نوشت و بعد که نظام داده، ده جلد شده است.

به قول حضرت امام، هیچ وقت ظاهر کلام عارفان را نگیرید، بعد چماق بردارید و بر سرشان بزنید؛ اینها بیشتر حرف‌ها و شعرهایشان با رمز، اشاره و کنایه است. شما دیوان عالم بزرگ شیعه و محدث کمنظیر، حکیم، فیلسوف، خبیر، مفسر قرآن، ملا محسن فیض کاشانی را ببینید که آخرین چاپ آن سه جلد است و از این کنایه‌ها، اشارات و لطایف پر است.

از مسجد و محراب شدم سوی خرابات تسیح بیفکندم و زنار بیستم
اگر ظاهر شعر را بگیریم، معنی شعر این مرد بزرگ الهی این است: از مسجد و محراب به کلیسا رفتم و در گردن خود صلیب انداختم! آیا معنی اش این است؟! یعنی چنین معنایی را می‌شود به این مرد الهی نسبت داد؟ یک مردی که در نماز شب او، کسی کنار دستش می‌نشست و به او کمک می‌داد تا در نماز شب جان ندهد!

من در این کتاب پانزده‌جلدی «عرفان اسلامی»، تمام این کنایه‌ها، اشارات و لطایف را معنی کرده‌ام و گفته‌ام که منظور اولیای پروردگار از این کلمات چه بوده است. خود این کنایات داستانی است. خود قرآن مجید هم از این کنایات پر است. ساقی، شراب و شراب‌خور، هر سه در یک آیه است: ﴿وَسَقَاهُرْبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱ هم کلمه شراب در آن است، هم ساقی و هم خورنده. «ساقی» را در آیه می‌فرماید: خودم هستم: «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ».

گرچه مستیم و خرابیم چو شب‌های دگر

باز کن ساقی مجلس، سِر مینای دگر

امشبی را که در آنیم، غنیمت شمریم

شاید ای جان! نرسیدیم به فردای دگر



جلسه بیست و سوم / ایمان عارفان اهل معرفت

واقعاً منظور شاعران عالم و عارف، ظاهر این الفاظ بوده؟ نظامی را که می‌شناسید؛ در گنجه دفن است و دیوان بسیار باعظامتی به نام «خمسة نظامی» دارد که در پنج بخش است. شعرهای خیلی قوی‌ای دارد؛ برای نمونه:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

هشت میلیارد انسان را از این خاک زیر پافتاده به وجود آورده است. میلیاردها درخت پرقدرت میوه، با قدرت تو از این خاک درآمده است.

زیرنشینِ علمت کاثرات ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
ملک تعالی و تقدس تور است ما همه فانی و بقا بس تو راست
هر که نه گویای تو، خاموش بِه هرچه نه یاد تو، فراموش بِه

ایشان می‌گوید: اگر در کتاب‌های من لفظ شراب دیدی، من حکیم، عالم و عارف را متهم می‌کنی؟! من که خمسه‌ام جزو دیوان‌های کمنظیر جهان است (این را استاد من می‌فرمود که خمسه نظامی جزو دیوان‌های کمنظیر است). حالا من که لفظ شراب را آورده‌ام، تو می‌خواهی به من تهمت بزنی که من هم اهل همین مشروب و مشروب‌فروشی‌ها و مست کردن بودم؟!

نپنداری ای خضر پیروز پی که از می‌مرا هست مقصود می

فکر نکن منظورم از می در دیوان و شعرهایم، همین است که دنیا و لات‌های بی‌دین می‌خورند.

از آن می‌همه بی‌خودی خواستم بدان بی‌خودی مجلس آراستم
و گرنه به یزدان که تا بوده‌ام به می‌دامن لب نیالوده‌ام
گر از می‌شدم هرگز آلوده کام حلال خدای است بر من حرام

اول فکرهایمان را نسبت به شاعران عالم عارف پاک‌سازی کنیم. یکی‌شان حافظ که خودش را در اشعار دیگرش معرفی کرده است. حافظ می‌گوید: «آنچه دارم همه از دولت قرآن دارم». او اگر کلمه می، شراب، ساقی و شاهد را در شعرهایش آورده، یعنی همین مجالس لهو و لعی که فاسدان ناپاک نجس دور هم جمع شده و هر گناهی را مرتكب می‌شوند؟!



آثار نور معرفت در وجود انسان

انسان در نور معرفت، حقایق را در حد خودش می‌شناسد. خودش، هستی، خدا، تکالیف، وظایف و حلال و حرام را می‌شناسد. بعضی‌ها در مسئله معرفت به جایی می‌رسند که حقیقت را می‌بینند؛ نه اینکه می‌شناسند، بلکه از شناخت جلوتر می‌روند. حدود ۴۲-۴۳ سال پیش در شهری منبر می‌رفتم. خدا چه لطفی به من کرد که در آن شهر، با سه عالم و چهارپنج نفر کت‌وشواری به حقیقت رسیده آشنا شدم. چه عالمانی! چه بودند! آن کت‌وشواری‌ها چه بودند! اینها یک جمع سه‌چهار نفره بودند، غیر از آن سه عالمی که با آنها آشنا شده بودم. من را خانه‌هایشان دعوت می‌کردند و چیزهایی می‌گفتند که مغز دین بود. کاسب بودند، اما معرفت نور است: «**الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ**» این نور را خدا در قلب این چهارپنج نفر کت‌وشواری انداخته بود.

یکی از آنها برایم گفت: پیش‌نمایی در شهر ما بود که من او را دیده و مسجدش هم رفته بودم. آخرهای روزگار احمد قاجار و اوایل سرکار آمدن پهلوی اول، این فاسق فاجر کافر ضد انسان ضد دین، حملات زیادی به حوزه‌های علمیه، مساجد و به روحانیت کرد. بعضی از روحانیون فکر کردند که دیگر دوره دین، روحانیت، محراب و مسجد تمام شده و رضاخان مأموریت داشته در کل کشور ایران، ریشه دین را بکند. بعد از این، دیگر دینی در ایران نخواهد بود و محراب، مسجد، حوزه و روحانیت وجود نخواهد داشت.

گفت: از شدت جمعیت، پشت‌سر پیش‌نمای محل راه نبود. همدان هم به کرمانشاه و قصر شیرین نزدیک بود. با یکی از عالیمان دیگر و دو سه نفر کت‌وشواری، برای زیارت ائمه علیهم السلام به عراق رفتند. اینها در شهر نجف با آن روحانی مسجدی که مسجدش خیلی شلوغ بود، برای دیدن آقا شیخ محمد بهاری آمدند. آقا شیخ محمد از ما استقبال کرد. همشهری او بودیم؛ به ما احترام کرد. این روحانی زودتر بلند شد و بیرون رفت. ایشان به ما دو سه نفر گفت: چرا با این زندیق (بی‌دین) هم سفر شده‌اید؟! با او حرم امیرالمؤمنین علیه السلام و حرم ابی عبدالله علیه السلام می‌روید؟! همه ما دو سه نفر بُهتمان بُرد که چرا



آقا شیخ محمد به این شخص درس خوانده که نماش هم شلوغ است، گفت زندیق؟!
چیزی نگفته‌یم و برگشته‌یم.

حملات رضاخان که شروع شد، ایشان از لباس روحانیت درآمد و کت‌شلواری و کراواتی
شد. یک جلسه هم برای جوان‌های شهر ما گذاشت. ایشان می‌گفت: هر تعداد جوان که در
آن زمان بی‌دین شد، به‌وسیله‌ی این فرد بی‌دین شد. بعضی‌ها معرفت دارند و در نور معرفت،
آن چیزی را می‌بینند که باید ببینند. حافظ می‌گوید:
به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

این دیگر خبر عینی، یقینی و واقعی دارد. خبرداران در همه دوره‌ها بوده‌اند، الان هم
هستند. خدا باید لطف کند و اینها را به ما بشناساند. من فکر نمی‌کنم اگر خودمان دنبال
کنیم، بتوانیم راحت آنها را ببینیم.

جایگاه رسیدن به معرفت و شناخت خداوند

«اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ» خدایا! معرفت به خودت را به من بده.

«فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَيْكَ» اگر نور توحید را در قلب من نتابانی، من
به پیغمبرت معرفت پیدا نمی‌کنم.

«اللَّهُمَّ عَرَفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ» اگر پیغمبرت را به
من نشناسانی، من چراغ راه را نخواهم شناخت. «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ» این چراغ را به
دستم بده. «فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَّتُ عَنْ دِينِي» من اگر چراغ دستم نباشد،
گمراه می‌شوم و دینم را می‌بازم. این قدر جایگاه معرفت بالاست.

ابزار علم و معرفت

ما در این عمر کوتاه وظیفه داریم که با کمک گوش، چشم و قدرت درک و خرد، به
معرفت وصل شویم. این آیه خیلی آیه جالبی است: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَا إِنَّكُمْ لَا



﴿تَعَلَّمُونَ شَيْئًا﴾^۱ من شما را از رَجِم مادر به دنیا آوردم، در حالی که هیچ معرفتی نداشتید و هیچ حقیقتی را نمی‌شناختي. «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأُفْنَدَةَ» سه وسیله به شما دادم؛ گوش، چشم و قدرت درک. چرا این سه حقیقت را به شما دادم؟ «عَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای اينکه بفهميد و معرفت پيدا کنيد. تشکر در اينجا، يعني معرفت پيدا کنيد؛ چون اين سه ابزار، ابزار علم و معرفت است. درست ببينيد؛ يعني چشمندان را با آن قدرت درک پيوند بزنيد و با آن به يك برگ درخت نگاه کنيد. يك برگ، نه ميلياردها؛ همان يك برگ را که نگاه کني، فريادت بلند می‌شود!

برگ درختان سبز در نظر هوشيار هر ورقش دفتری است، معرفت کردگار اين برای چشم است، اما برای گوشت؛ ميلياردها نفر در اين کره زمين حرف زده‌اند. يك بار هم تو بنشين و حرف ميلياردها نفر را نه، بلکه حرف ۱۲۴ هزار نفر و چهارده نفر بعد از آنها را گوش کن و عقلت را هم دنبال گوشت قرار بده؛ آن وقت اين حرفها باورت می‌شود و قبول می‌کنی. دهاتي ايراني هم که باشي، با گوشت که اين حرفها را شنيدی و فهميدی حق است، قبول می‌کنی و سلمان می‌شوي. بيان گرد رَبَّنِه و چوپان دهبيست تا گوسفندار هم که باشي، اگر بروي و اين حرفها را بشنوی و فكر کني، ابوذر غفاری می‌شوي. با گوشت بشنو و فكر کن؛ آن وقت بلال و عمار و مالک اشتر می‌شوي. آنها هم وقتی بچه بودند مثل ما بودند؛ سلمان و ابوذر و مالک اشتر نبودند. گوش هزينه کردند و معرفت و نور پيدا کردند.

اوليای الهی، صاحبان معرفت و شناخت عينی

بعضی از آنها در آن نور، حقیقت را می‌دیدند، نه اينکه فقط می‌شناختند؛ يعني يك شناخت علمی و عينی داشتند و می‌دیدند. در روایات و کتاب‌های مهم و قابل توجه ما آمده: میثم تمّار در کوفه به حبیب‌بن‌مظاہر برخورد کرد. میثم يك خرمافروش ايراني بود. حبیب به

۱. نحل: ۷۸

میشم گفت: میشم! من میبینم که شخصی را به جرم عشق امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از درختان خرمای کوفه دار میزنند. دو دست و دو پایش را قطع میکنند، نیزه در شکمش فرو میبرند و زبانش را هم میبرند. من اینها را میبینم!

میشم گفت: مهم نیست! من هم میبینم که یکی از اولیای خدا را در سرزمینی به نام نینوا میکشنده و قاتلش سرش را به گردن اسپش میبندد، در این کوفه جولان میدهد و پسر این شهید، دنبال آن اسبی میدود که سر پدرش آویزان است و گریه میکند؛ من هم میبینم!

شنونده‌های نزدیک این دو نفر گفتند: دیوانه‌ها چه حرف‌هایی میزنند؟ دیوانه تو هستی که نمیفهمی، دیوانه تو هستی که از عقل جدایی، دیوانه تو هستی که معرفت بصری و قلبی نداری. زمان زیادی طول نکشید؛ همین‌هایی که این دو جور حرف را شنیدند، اول در کوفه دیدند که میشم را به دار کشیدند، دست و پایش را قطع کردند، نیزه در شکمش فرو برندند و زبانش را هم با خنجر بُریدند. یکی دو ماه بعد هم دیدند که قاتل، سر حبیب‌بن‌مظاہر را به گردن اسپش آویزان کرده و جولان میدهد. پسرش قاسم هم گریه‌کنان دنبال سر بریده پدرش است.

برادرانم! خواهرانم! به شما نمی‌گوییم، واقعاً به شما نمی‌گوییم. به آنها می‌گوییم که اهل ایمان هستند و این حرف‌ها را از صداوسیما می‌شنوند. به آنها که اتفاقی تلویزیون را روشن می‌کنند و به این قسمت از حرف‌ها می‌رسند، مؤدب و با احترام عرض می‌کنم؛ تا کی باید نبینیم؟ تا کی باید نفهمیم؟ تا کی باید نشنویم؟ بس نیست؟! شصت سال ندیدن، نشنیدن و نفهمیدن بس نیست؟ کم است؟!

کلام آخر

خدایا! تمام‌شدن مهمانی‌ات دست ما نبود، گردش روزگار است. روز و شب را می‌برد و ما را از ماه رمضان جدا می‌کند. حالا که تمام شد و فقط یک شب دیگر مانده، ممکن است خیلی‌ها به ما عیب گرفته باشند که چهارده‌پانزده ساعت گرسنگی و تشنگی یعنی چه و به



کجا می‌رسیم؟ تا ساعتِ یک نصف شب دنیال این آخوندها رفتن، شما را به کجا می‌رساند؟
کدام مشکل اقتصادی شما را حل می‌کند؟
حالا می‌خواهیم عاشقانه با خودت حرف بزنیم. آدم می‌سوزد که ماه رمضان تمام می‌شود.
حروف این بی‌ربط‌گوها را در شعر اول بگوییم:
دوستان عیب کُنندم که چرا دل به تو دادم
باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی
ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه
ما کجاییم در این بحرِ تفکر، تو کجایی
حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان
این توانم که بیایم به محلت به گدایی
عشق و درویشی و انگشت‌نمایی و ملامت
همه سهل است، تحمل نکنم بار جدایی
گفته بودم چو بیایی، غم دل با تو بگوییم
چه بگوییم که غم از دل برود، چون تو بیایی
گر بیایی ذَهَمت جان، ورنیایی کُشَدْم غم
من که می‌میرم از این غم، چه بیایی چه نیایی
یک شب دیگر از مهمانی‌ات مانده؛ امشب و فردا شب. به عزت قسم، جواب ما را بده.

دعای پایانی

«اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً ذَكْرَكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً عِبَادَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً مَعْرِفَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً احْسَانَكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً فَضْلَكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً كَرْمَكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً مَغْفِرَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً رَحْمَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً وَصَالِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً مَشَاهِدَتِكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً قَرِبَكَ؛ اللَّهُمَّ اذْقَنَا حَلَوَةً مَحِبَّتِكَ».»



جلسه بیست و سوم / ایمانِ عارفانِ اهل معرفت

دلی دارم خریدار محبت
که از او گرم است بازار محبت
لباسی دوختم بر قامت دل
ز پودِ محنت و تار محبت

به حقیقت، مرگ ما را در نماز قرار بد.
مرگ ما را در دعای عرفه قرار بد.
مرگ ما را در دعای کمیل قرار بد.
لحظه مرگ، پرونده ما را به امضای امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان یک شیعه قابل قبول برسان.
مرگ ما را در ایام عاشورا قرار بد.
به عزت و جلالت، به انبیایت، به آیات قرآنی، به امامان علیهم السلام و به گریه‌های شب یازدهم زینب کبری علیهم السلام قسم، مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بد.
لحظه مرگ، صورت‌های ناقابل ما را روی قدم‌های حسینت قرار بد.

جلسہ بیت و چارم

ضرورت و ارزش

معرفت و شناخت

کسب معرفت، هدف انبیا و اولیای الٰی

اصرار و پافشاری انبیای خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام که دل سوزترین افراد نسبت به بشر و عاشق انسان بودند، همه در این محور بود که ملت‌ها، خانواده‌ها و مردم، اهل معرفت شوند. انبیا و ائمه علیهم السلام در رأس اهل معرفت بودند و در انتقال معرفت به مردم بخیل نبودند، بلکه در این زمینه عاشقانه رحمت می‌کشیدند. در احوالات امیرالمؤمنین علیهم السلام آمده: در ایام حکومتشان برای اینکه معرفت مردم را تأمین کنند، با اینکه منبر می‌رفتند و زیاد نامه می‌نوشتند، با آن همه پرکاری‌شان، یک‌وقتی را هم گذاشته بودند که روزها از سر بازار کوفه تا پایان آن پیاده حرکت می‌کردند و مردم را به فهم و معرفت حلال و حرام الهی دعوت می‌نمودند. شاید یک ساعت به شهادتشان در شب بیست‌ویکم مانده بود، وصیت‌نامه‌ای تنظیم کردند که پر از رشته‌های معرفتی است. تقوایک مطلبش است؛ نظم در زندگی یک مطلبش است. آدم بخواهد در زندگی نظم داشته باشد، باید عارف به شئون زندگی شود.

ایشان به حضرت مجتبی علیهم السلام، ابی عبدالله علیهم السلام و سایر فرزندانشان فرمودند که وصیت من به شما و دیگران تا روز قیامت این است: «أَلَا تَبْغِي الدُّنْيَا وَ إِنْ بَغَتْنَا» همه وجودتان را هزینه به دست آوردن امور مادی و عناصر زمینی نکنید. گرچه دنیا به شما رو کرده، دامنش



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

را باز کند و برایتان طلا و جواهر بریزد، شما مواطن زندگی مادی تان باشید. از حلال به دست بیاورید و به اندازه نیاز زندگی، از آن حلال به دست آمده هزینه کنید. مازاد آن را هم پروردگار راهنمایی کرده: انفاق، صدقه، زکات و از این قبیل امور مالی، رسیدگی به پدر و مادر، زن و بچه و اقوام (تا پایان وصیت‌نامه).

وصیتشان این بود که تمام فرزندان و نسل و ملت‌های آینده بعد از خودشان، اهل معرفت شوند. یک زندگی‌ای را سپری کرده و به پایان ببرند که پر از دانایی، فهم و مسائل شناخت باشد. بقیه ائمه طاهرین هم همین طور بودند.

اهمیت کسب معرفت در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام یک جمله‌ای در باب دوم «اصول کافی» باب علم دارند که می‌فرمایند: اگر برای اهل معرفت شدن شیعیان من، نیاز باشد که با تازیانه بر آنها بکویم، می‌کویم تا اهل معرفت شوند! البته این کار را نمی‌کردند. حضرت می‌فرمایند: «لو» یعنی اگر (ائمه ما اصلاً این کار را نمی‌کردند؛ ولی می‌خواستند عظمت معرفت را نشان بدهند). چنین چیزی از امام اتفاق نمی‌افتد، فقط می‌خواستند اهمیت معرفت را بفرمایند که اگر بنا باشد شیعیان من اهل معرفت شوند و راهی نباشد جز اینکه خودم با تازیانه به آنها بزنم، می‌زنم و معرفت را به آنها انتقال می‌دهم که دانا زندگی کنند؛ دانا به خودشان و خانواده‌شان، دانا به جامعه، هستی، پروردگار، قرآن، مسائل اخلاقی و حلال و حرام.

کلید معرفت، زیباترین و پرثمرترین کلید

این هم علم خیلی گسترده‌ای نیست؛ چون لازم نیست انسان بعضی‌هایش را تفصیل‌آبداند، بلکه به این مقدار که در ورودی شیاطین جنی، انسی و شرقی و غربی را به روی زندگی‌اش بیندد و درهای فیوضات الهیه را به روی خودش باز کند، کافی است. در واقع، معرفت، زیباترین، پرثمرترین کلید است. این کار معرفت است. در جلسه قبل



جلسه بیست و چهارم / ضرورت و ارزش معرفت و شناخت

هم شنیدید که پیغمبر اکرم ﷺ معرفت را نور می‌داند. نمی‌گویند مانند نور است، بلکه می‌گویند معرفت خود نور است.

ارزش معرفت و شناخت در کلام پیامبر گرامی اسلام ﷺ

این روایت را به احتمال قوی، شیخ طبرسی در قرن نهم در «مجمع البیان» که در سبزوار نوشته است، نقل می‌کند. قبرش هم کنار حضرت رضا ﷺ قرار دارد. این‌طور که یادم است، در مقدمه تفسیر مجمع البیان آمده است؛ اگر نه، این روایت جای دیگری است. حضرت می‌فرمایند: ثواب یادگرفتن در یک جلسه (نه ده جلسه) در نامه عمل شما، از دوازده هزار ختم قرآن بالاتر است! این ارزش معرفت و دانایی است. یادگرفتن یعنی معرفت پیدا کردن و شناختن؛ اینکه حلال و حرام، روش زندگی با زن و بچه، روش زندگی با پدر و مادر و کاسبی کردن چیست.

آثار و نتایج کسب معرفت در زندگی

این شعر برای نظامی گنجوی است و چقدر معنای بلندی دارد. من سیزده چهارده سالم بود
که این شعر را حفظ کردم. هفت هشت خط است که یک خط از آن را می‌خوانم:
هر که در او جوهر دانایی است بر همه چیزیش توانایی است

ما یک سلسله مسائل داریم که اگر به آنها معرفت پیدا کنیم، این‌قدر زندگی دنیا، مشکلات، سختی‌ها و تنگی‌های آن برایمان آسان می‌شود که به ما خوش می‌گذرد؛ البته اگر دانا و آگاه شویم و معرفت پیدا کنیم. در این صورت، خودمان را گُم نمی‌کنیم، هیجان‌زده نمی‌شویم، از کوره درنمی‌رویم، ناله و فریاد هم نمی‌کنیم. این مسائل، هم در قرآن است و هم در روایت؛ حالا من یک روایتش را که به صورت داستان است، برایتان عرض می‌کنم.

یکی از یاران وجود مبارک حضرت صادق علیه السلام به نام شعیب خدمت امام می‌آید؛ قصدش هم این است که از امام خدا حافظی کرده و به سوی منطقه‌ای مسافت کند. حضرت



می‌فرمایند: رفیق راه و همسفرت کیست؟ رفیق و همسفر خیلی مهم است. در سوره فرقان آمده است: گاهی رفیق، آدم را در قیامت صاف تحویل جهنم می‌دهد. آیاتش را ببینید، سه آیه است. اول آن چند آیه هم با این آیه شروع می‌شود: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِيَ الظَّاهِرُوا هَذَا الْقُرْآنُ مَهْجُورًا»^۱ پروردگار داستانی را در سه‌چهار آیه درباره رفاقت نقل می‌کند. اینکه یک رفیق باعث شد تا رفیقش که تازه مسلمان شده بود، دوباره بی‌دین شود و این بی‌دینی در او بماند تا بمیرد. پروردگار قیامت این آدم که به‌دست رفیقش بی‌دین شده بود بیان می‌کند؛ ولی دیگر آنجا کار از کار گذشته. وقتی آدم دوزخی شود و از دنیا برود، دیگر بهشتی نمی‌شود.

ویژگی‌های دوست و همنشین خوب

یک روایت هم برای شما جوان‌های مهریان، خوب، بزرگوار و باکرامت نقل کنم که خیلی روایت بالارزشی است. از دو پیغمبر اول‌والعزم هم نقل شده؛ یکی عیسیٰ بن مریم علیهم السلام و یکی هم پیغمبر اسلام علیهم السلام. نقل کننده روایت هم خیلی‌ها هستند. یکی از ناقلان روایت، وجود مبارک محدث خبیر، عارف، بامعرفت، عالیم، آگاه و فقیه، ملامحسن فیض کاشانی است.

چند نفری خدمت پیغمبر عظیم الشأن اسلام علیهم السلام بودند. این سؤال را از پیغمبر علیهم السلام پرسیدند: «مَنْ نُجَاهِلُسُ» با چه کسی معاشرت و رفاقت کنیم؟ دست در دست چه کسی بگذاریم؟ با چه کسی نشست و برخاست کنیم؟ دنبال شناخت رفیق خوب بودند. خود این، یک قدم برای کسب معرفت است، آن هم از منبع معرفتی مثل پیغمبر علیهم السلام. حضرت فرمودند: با کسی رفیق شوید و معاشرت و نشست و برخاست کنید که سه خصوصیت در او باشد.



جلسه بیست و چهارم / ضرورت و ارزش معرفت و شناخت

من جوان که بودم، خدا دوستانی را سر راه من قرار داد؛ واقعاً هم خدا قرار داد و اگر خدا آنها را به واسطه‌هایی سر راه من قرار نمی‌داد، من حتی یکی از آنها را نمی‌شناختم. آنها خیلی بر من حق دارند؛ به اندازه دنیا و آخرت. وقتی گروهشان که حدود ده دوازده نفر بود، از دنیا رفتند، من در فراق آنها شعری سرودم که نزدیک سی خط است. این شعر در دیوان شعرم که «دیوان مسکین» نام دارد و ۱۲۰۰ صفحه است، وجود دارد. گاهی دلم می‌خواهد این شعر را بخوانم و زارزار گریه کنم.

آنها این سه خصوصیت را در حد بالا داشتند. الان که این مطلب را می‌گوییم، چهره همه آنها را در صفحه باطنم می‌بینم. شما یک اخلاق آنها را دارید. من چون تک‌تک شما را نمی‌شناسم، دانایی به وضعیت ندارم که برنامه‌هایتان را بگوییم؛ ولی یک اخلاق آنها که در شما هست و خوب هم هست، این است که این ده‌دوازده نفر، نه فقط دهه عاشورا، بلکه هر وقت ما با اینها به قم یا مشهد می‌رفتیم یا جایی مهمان بودیم، حتماً باید ده دقیقه‌ای، یک نفر مصیبت ابی عبدالله^{علیه السلام} را می‌خواند و فرقی هم نمی‌کرد که زمان چه وقت است. آنها مثل مادر بچه‌مرده و داغ‌دیده برای ابی عبدالله^{علیه السلام} با صدای بلند و ناله گریه می‌کردند. بعضی‌هایشان وقتی ناله می‌زدند، من که هفده‌هجرده‌ساله بودم، فکر می‌کدم الان می‌میرند! خدا این را به شما داده، قدر بدانید تا از دستتان نگیرند.

ضرورت کنترل چشم

جوان‌ها! خیلی چیزها را نگاه نکنید؛ اینها چشم را خشک و دل را بی‌رحم می‌کند، رابطه شما را با ابی عبدالله^{علیه السلام} قطع می‌کند. عیبی ندارد، شصت‌هفتاد سال نگاه نکنید. این تلفن‌های همراه و عکس‌هایی که برایتان می‌فرستند، اینهایی که از خارج می‌فرستند یا داخل می‌سازند و می‌فرستند، اینها را نگاه نکنید. خدا در قرآن می‌گوید: یک لذت بهشتی‌ها برای چشم‌شان است: «تَأْذُلُ الْأَعْيُنُ»^۱ در بهشت نگاه که می‌کنند، از این



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

نگاهشان کمال لذتِ باطنی به آنها دست می‌دهد. این قدر از نگاه‌های بهشتی خوششان می‌آید که این نگاه را تا ابد، از این چهره‌ها و نعمت‌ها برنمی‌دارند.

به نظرم، امام صادق علیه السلام این روایت را برای شما فرموده است. زمان خود ایشان، این قدر تابلوی زنده و مرده برای تماشا نبود که حضرت بگویند نگاه نکنید؛ چراکه از آن نگاه (بهشتی) محروم می‌شوید. نه سینما بود، نه ماهواره و تلفن همراه، نه مجله و سایت و اینترنت؛ هیچ‌چیزی نبود. آنها از چشمشان در دنیا، فقط با نگاه به پدر و مادر مهربان، نگاه به همسر و بچه‌ها و نگاه به عروس و دامادهایشان لذت می‌برندند. اصلاً موارد لذت چشم بیشتر از اینها نبود. این را یقیناً برای شما فرموده؛ چون شما برخلاف مردم زمان پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و حدود چهارده قرن بعدش، در لبِ تیز انواع نگاه‌های آلوده هستید؛ نگاه‌هایی که پیغمبر ﷺ می‌گویند: تیر مسمومی از شیطان است که به چشم شما می‌نشیند.

گاهی که زمینه نگاه پیش می‌آید، نگاه نکنید. بعد از اینکه آن زمینه کنار رفت، به خودتان فکر کنید و ببینید چقدر شاد و خوشحال هستید که نگاه نکرده‌اید. این شادی و خوشحالی برای چیست؟ برای این است که پروردگار از شما به خاطر نگاه‌نکردن‌تان راضی شده؛ این نسیم رضایت حق است. چهل‌پنجاه سال است؛ جوانی‌تان که تمام شود، دیگر خودتان هم میل به نگاه‌کردن ندارید.

بالاترین لذتِ چشم در قیامت

این روایت را برای شما فرموده، آن زمان که این موارد نبود. به امام صادق علیه السلام عرض کرد: بالاترین لذت چشم در قیامت و هشت بهشت چیست؟ بهشت حورالعین، درخت، قصر و چهار نوع چشمی دارد که خدا بیان کرده، زیباترین پرندگان و زیباترین صدایها و زیباترین قصرها و کاخها را دارد؛ گفت: برای چشم چه تماشاگاهی از همه تماشاگاه‌های هشت بهشت، لذتش بیشتر است؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: نگاه به چهره حسین ما. حیف است ما این را که خدا برایمان گذاشته، با نگاه به نامحرم‌ها، فیلم‌ها و ماهواره‌های بد و زشت معامله کنیم؛ واقعاً حیف است!



جلسه بیست و چهارم / ضرورت و ارزش معرفت و شناخت

روایت را یادتان نرود که چند نفر به پیغمبر ﷺ گفتند: با چه کسی معاشرت کیم؟ احتمالاً شب آخر باشد، نمی‌دانم، فردا شب معلوم می‌شود؛ اما برای اینکه این سفره یک مقدار کامل‌تر، لذیذتر و خوشمزه‌تر شود، چند خط شعر کنار این روایت می‌خوانم.
«عالم آرا خودنمایی می‌کند» خدا با کل آفرینش، خودش را نشان می‌دهد. این شعر برای یک فرش‌فروش است که با من رفیق بود، چند بند است:

عالمند	آرا خودنمایی می‌کند	يا حسین است و خدای می‌کند؟
مقتدای	اولین و آخرین	از حسینش مقتدایی می‌کند
بوعی	حق و خوی حق	کی ز خون حق جدایی می‌کند
این حسین	است که از پی تعظیم او	عرش قامت را دوتایی می‌کند
این حسین	است که از برایش جبرئیل	وحی را نعمه‌سرایی می‌کند
این حسین	است که از غبار خاک او	حور جنت توییایی می‌کند
این حسین	است که آنچه دارد از خدا	در ره عشقش فدایی می‌کند

ما هم اگر چشممان، قلبمان و بدنمان را فدای خدا کنیم، خیلی می‌بیریم! این نعمت‌هایی که خدا به ما داده به فیلم و شهوات و حرام‌ها نبازیم.

کشتی ایمان ز طوفان ایمن است تا حسینش ناخدایی می‌کند

سه ویژگی دوست خوب

معرفت به دوست هم یک رشته معرفت در مسائل الهیه است. یا رسول الله! «مَنْ نُجَالِسُ
با چه کسانی رفاقت کنیم و با چه کسانی نشست و برخاست داشته باشیم؟ حضرت سه ویژگی
بیان فرمودند:

یک: «مَنْ يُذَكَّرُ كُمُ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ» با کسی که وقتی پیش او می‌روید یا او پیش شما می‌آید،
دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد. این قدر رنگ خدایی او قوی باشد که وقتی او را
می‌بینید، یاد خدا بیفتد.



معرفت دینی، معیاری برای شناخت ارزش‌ها

دو: «مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُؤْيَاةً وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مُنْطَفِهً» دو کلمه که با شما حرف می‌زند، به علم، معرفت و آگاهی شما اضافه کند.

سه: «وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلًا» شکل زندگی اش، شوقی به آخرت در دلتان ایجاد کند و بگویید: اگر زندگی این است، عجب زندگی ای! چقدر خوب و عالی است!

مناجات و دعای پایانی

من فکر می‌کردم یادداشت‌هایی که برای این موضوع کرده بودم، امشب تمام می‌شود؛ اما این یادداشت‌ها حدود هشتاد رصدش گفته نشده و اگر زنده بمانم و سال دیگر باشم، دنباله معرفت را برایتان خواهم گفت که البته بعداً پیاده و چاپ می‌شود. یک کتاب باحال عاشقانه حركت‌دهنده.

گر بماندیم زنده، بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور بُمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

از اول شب تا حالا که خدمت شما اهل نور و معرفت و گریه رسیدم، مدام فکر می‌کنم که اگر امشب شب آخر باشد، با خدا چگونه حرف بزنیم و چه بگوییم. چیزی به نظرم نمی‌آمد، جز اینکه بگوییم: خدایا! این کار توست که روز اول شوال را «الَّذِي جَعَلَتُه لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا» برای آنها یابی که تسليم دستورات تو بودند، عید قرار دادی. عید هم عیدی دارد. به خدا بگوییم: عیدی ما که سمنان بالاست، این است که امشب گذشته ما را ببخشی. حالا گناه، عبادت یا کار خیر است، هرچیزی که هست، ببخش. من خودم خجالت می‌کشم که بگوییم ماه رمضان من را قبول کن؛ مگر چه بوده که قبول کند؟! به فکرم آمد که از خدا بخواهم شما جوان‌ها از دختر و پسرستان را تا روز بیرون‌رفتن از دنیا (حالا هشتاد یا نودساله می‌شوید) از قرآن، اهل‌بیت علیهم السلام، ابی عبدالله علیهم السلام، عبادت و گریه بر حضرت سیدالشهدا علیهم السلام جدا نکند. ما چیز دیگری بلد نیستیم، به پروردگار چه بگوییم!



جلسه بیست و چهارم / ضرورت و ارزش معرفت و شناخت

این را هم به شما بگوییم که خدا «أَكْرَمُ الْأَكْرَمِين» است؛ دلتنان به این خواسته‌ها خوش باشد، چون خدا می‌دهد و برایتان ذخیره می‌کند.
«أَرْحَمُ الرَّاحِمِين» است؛ «الَّذِي جَعَلَتُهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا» یعنی بندگان من، آخر ماه رمضان شد؛ خوشحال باشید که می‌خواهیم به شما عیدی بدهم.

الهی دلی ده که جای تو باشد
لسانی که در وی شای تو باشد
الهی بده همتی آن چنانم
که سعی‌ام وصول بقای تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش قلبی
که آن گوش پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن بر این بندۀ چشمی
که بینایی‌اش از ضیای تو باشد
الهی چنانم کن از فضل و رحمت
که دائم سرم را هسواری تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را
که هم عاشق و هم گدای تو باشد

اسب عربی تربیت‌شده‌ام باید با یک نهیب رکاب خیز بردارد. چرا حرکت نمی‌کند؟ از روی زین خم شد. دید دختر سیزده ساله‌اش جلوی ذوالجناح را گرفته. این پدر مهربان و با محبت پیاده شد و روی زمین نشست. دخترش را روی دامن قرار داد. برای او زمینه‌ای فراهم کرد تا اول او حرف بزند. صدا زد: بابا! از صبح تا حالا که به میدان رفته‌ای، برگشته‌ای؛ این بار هم برمی‌گردی؟ فرمود: نه عزیز دلم، دیگر برنمی‌گردم.

گفت: بابا حالا که می‌خواهی بروی و دیگر برنگردی، می‌شود یک تقاضا کنم؟ فرمود: بله دخترم، عزیزم، بگو. گفت: بابا پیش از اینکه به میدان بروی، خودت ما را به مدینه برگردان. ما نمی‌خواهیم با شمر و سنان هم‌سفر باشیم. با کنایه به دختر خبر داد که دیگر من نمی‌توانم شما را به مدینه برگردانم.

صدا زد: دخترم! حالا من از تو یک درخواست دارم. دختر بلند شد و دست در گردن ابی عبد‌الله عَلَيْهِ السَّلَامُ انداخت؛ صورت بابا را به سینه گرفت و گفت: بابا از من چه می‌خواهی؟ فرمود: سکینه جان! چیزی که من از تو می‌خواهم، این است که این قدر مقابل چشم من اشک نریزی. اشک چشم تو، دل من را آتش می‌زند.



لَا تُخْرِقِي قَبْيٍ بِدَمْعِكِ حَسَرَةً مَا ذَامَ مِنِّي الرُّوْحُ فِي جُنْهَانِي

بقیه‌اش را بلد نیستم که این پدر و دختر چگونه از هم خدا حافظی کردند؛ اما دیگر بابا را ندید تا وقتی که در گودال دید عمه‌اش یک بدن قطعه قطعه را در آغوش گرفته است.

